

دینی چاره‌های

شیخ‌نزاری
بابیه‌سکری

از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع

شیخی گری، بابی گری

از نظر فلسفه، تاریخ، اجتماع

بقلم :

مرتضی مدرسی

معلم سابق تاریخ و فلسفه دانشگاه تهران

کتابفروشی فروغی

نخستین تذکره مدرسی

چاپ دوم خرداد ماه ۱۳۵۱



حق چاپ برای کتابفروشی فروغی محفوظ است

این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه به سرمایه کتابفروشی فروغی
در چاپخانه شرق به چاپ رسیده است

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۹	شیخ احمد احسائی (مردِ پاک)
۱۱	نسب احسائی و تاریخ تولد او
۱۲	داستان کودکی شیخ
۱۵	مهاجرت شیخ
۱۸	مسافرت شیخ به ایران
۲۷	هنگامه تکفیر شیخ
۳۱	گرفتاری شیخ
۳۳	کتاب شرح زیارت و قتل و غارت کربلا
۳۴	نگاهی به اختلاف اخباری و اصولی
۴۰	نامه شیخ احمد احسائی به ملا عبدالوهاب قزوینی
۴۳	میرزا علی محمد باب
۴۵	نامه نظام العلماء تبریزی به کلیاسی
۴۸	تکفیر شیخ
۴۹	ماجرای جلوگیری از ورود شیخی به کرمان به در تبریز

موضوع	صفحه
شیخی و کشفی	۵۱
نظر شاگردان شیخ نسبت به استاد خود	۵۲
شریعتمدار مازندرانی	۵۳
نظر ملاعلی نوری حکیم	۵۴
عقیده شیخ درباره مهدی موعود	۵۵
امام زمان کیست؟	۵۵
چرا شیخ راهو کردند	۵۷
شیخیه و بابیه	۵۸
رأی صاحب نظران درباره شیخ - نظر اسرار سبزواری	۵۹
اقتباس شیخ از زردشت	۶۰
نظر شیخ نصرالله دزفولی - شرح کتاب نهج البلاغه	۶۰
نظر صاحب کتاب قصص العلماء وسید حسن تقی زاده	۶۱
نظر ملا اسماعیل اصفهانی حکیم	۶۳
نظر صاحب روضات الجنات	۶۳
نظر گوینو مورخ فرانسوی	۶۵
نظر ادوارد برون انگلیسی	۶۶
نظر گلذیهر مؤلف تاریخ قرآن	۶۹
عقیده صاحب رساله مجدیه	۷۰
نظر کیوان قزوینی	۷۰
فقه شیخیه	۷۱
نظر سید اسماعیل طبرسی	۷۱
کلام نفی از نظر اشاعره و شیخ	۷۴

صفحه

موضوع

۷۴	صائبی ها و شیخ و کلمه هورقلیائی
۷۵	تألیفات شیخ
۷۸	وفات شیخ
۷۹	برای داوری تاریخ
۸۳	نظر سید کاظم رشتی درباره شیخ
۹۴	نمزمه اختلاف از یزد آغاز شد
۹۵	سفر شیخ به مشهد
۹۶	شیخ در اصفهان
۹۶	دانشمندان اصفهان
۹۷	شیخ برخلاف حکیمان اشراقی و رواقی بود
۹۸	شیخ در کرمانشاه
۹۹	شیخ در کربلا و نجف
۱۰۱	ملاقات میرزای قمی با شیخ
۱۰۲	مشایخ اجازات حدیث شیخ
۱۰۳	سید رشتی در باب استاد خود مدعی اجماع علماء است
۱۰۴	بهرد اختلاف علماء را درباره شیخ بیان می کند
۱۰۷	مخالفت سید علی پسر صاحب ریاض باشیخ
۱۱۰	نظر ثقة الاسلام شهید تبریزی درباره شیخ و صوفیه
	نظر شادروان سید محمد هاشمی کرمانی مؤلف کتاب تاریخ و
۱۱۱	مناهب کرمان
۱۱۳	آغاز اختلاف
۱۱۴	مورد اختلاف چه بود

صفحه

موضوع

۱۱۹	حکیمیت در باره شیخ
۱۲۲	خصوصیات علمی شیخ
۱۲۳	شیخ مخالف مشرب محی الدین عربی بود
۱۲۴	اوضاع و احوال علمی قرن دوازدهم هجری
۱۲۵	مهاجرت علماء شیعه از حجاز به ایران
۱۲۷	میرزا سلیمان روحانی بزرگ یزد
۱۲۸	پیر طریقت شیخ
۱۲۹	گویا شیخ در طریقت ابتکار داشت
۱۳۱	علت مخالفت با شیخ
۱۳۲	توجه ابراهیم خان ظهیر الدوله به شیخ
۱۳۲	توجه فتحعلی شاه قاجار به شیخ
۱۳۳	مخالفت از قزوین شدت یافت
۱۳۴	شیخی گری در کرمان
۱۳۵	سید کاظم دشنی
۱۳۶	جانشینی شیخ
۱۳۷	تاریخ وفات شیخ
۱۳۸	تصادم دو سیاست
۱۳۹	توسعه شیخیه
۱۴۰	حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیرمآزندرانی و بابیه
۱۴۱	چهل شبانه روز در مسجد کوفه
۱۴۲	دعای باران
۱۴۶	داستان قره العین

موضوع	صفحه
داستان تاریخی بابیه و وقعه قلعه طبرسی	۱۵۳
ملاحسین بشرویه	۱۵۴
تحریف تاریخ	۱۵۷
داوردی‌های تاریخ	۱۵۸
داستان منصور حلاج	۱۶۲
سید العلماء مازندرانی	۱۶۵
شریعت‌مدار مخالف بابی‌کشی بود	۱۶۶
کلمات شریعت‌مدار	۱۶۷
باب چیست؟	۱۶۷
مهاکمه سید کاظم رشتی	۱۷۱
دهوت سید کاظم رشتی برای مشورت	۱۷۲
تألیفات شریعت‌مدار	۱۷۳
دو برادر صمیمی و روحانی	۱۷۵
تاریخ وفات شریعت‌مدار	۱۷۵
شیخیه آذربایجان	۱۷۵
ملا محمد حجة الاسلام مامقانی	۱۷۶
میرزا محمد حسین (حجة الاسلام)	۱۷۷
قهوه قاجار	۱۷۷
دانشمندان بنام تبریز	۱۷۸
میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر	۱۷۸
رساله در الف باء اسلامی	۱۷۹
اشعار نیر	۱۸۰

صفحه	موضوع
۱۸۳	اشعار نیر در باره ادیب الممالک
۱۸۴	اشعار ادیب الممالک درباره نیر
۱۸۷	شهید الفضیلة میرزا علی ثقة الاسلام
۱۸۸	خواهش امیر نظام گروسی از ثقة الاسلام
۱۸۹	نمونه نشر ثقة الاسلام
۱۹۲	پیام ثقة الاسلام
۱۹۲	تاریخ دارزدن ثقة الاسلام
۱۹۵	جایگاه دارکشیدن آزادگان
۱۹۵	مرثیه ادیب الممالک
۱۹۶	میرزا اسماعیل حجة الاسلام
۱۹۷	میرزا ابوالقاسم (حجة الاسلام)
۱۹۸	صد و پنجاه سال در راه نشر فضائل آل محمد (ص)
۱۹۸	حاج محمد کریم خان کرمانی
۲۰۰	گفتار خوش یارقلی
۲۰۱	نظر عبدالههء در باره حاج محمد کریم خان
۲۰۲	خطبه صبح ازل
۲۰۶	ترجمه خطبه صبح ازل
۲۰۷	نظر صاحب کتاب ظهور الحق
۲۱۴	ابراهیم خان ظهیر الدوله
۲۱۳	تاریخ تولد حاج محمد کریم خان
۲۱۳	حاج محمد کریم خان گم شده بی داشت
۲۱۴	راهنمایی بسوی سید رشتی

موضوع	صفحه
خان کرمان کم شده خود را یافت	۲۱۵
خان کرمان تسلیم سپید دشتی بود	۲۱۶
بسوی مکه	۲۱۷
عروسی حاج محمد کریم خان درهمدان	۲۱۸
درس خان در کرمان	۲۱۸
تاریخ وفات خان	۲۱۹
حاج محمد رحیم خان و حاج محمد خان	۲۲۰
اندیشه نوحاج محمد کریمخان	۲۲۱
آثار علمی و ادبی حاج محمد کریمخان کرمانی	۲۲۲
اشعارسید احمد دشتی	۲۲۲
ادش ادبی حاج محمد کریمخان کرمانی	
از نظر استاد احمد بهمنیار	۲۲۶
کتاب در طب یونانی	۲۳۱
میرزا محمد علی شیرازی مؤلف معیاراللمغة	۲۳۲
راهنمایی خان کرمان بسوی سپید دشتی	۲۳۶
جایی که باب و شیخیه در برابر یکدیگر قرار گرفتند	۲۳۶
شیخیه - بالاسری	۲۳۷
پسر سپید دشتی کشته شد	۲۳۷
اختلاف و نفاق از عراق به کرمان منتقل شد	۲۳۸
حاج محمد کریم خان و سید علی محمد باب	۲۳۹
هسته اختلاف جدید باییه - ازلیه	۲۴۱
نقش سیاست خارجی در راه هرات	۲۴۲

صفحه	موضوع
۲۴۳	احضار حاج محمد کریم خان به تهران
۲۴۳	حاج محمد کریم خان دائی مادر مظفرالدین شاه بود :
۲۴۶	موضوع وراثت ریاست شیخیه
۲۴۶	رکن رابع ارثی شد
۲۴۷	شیخیه پیروان حاج میرزا محمد باقر همدانی
۲۴۷	علل اصلی جنگ شیخی و بالاسری
۲۴۸	حاج محمد رحیم خان و حاج محمد خان
۲۵۰	اوضاع سیاست و روحانیت
۲۵۱	جنگ شیخی و بالاسری
۲۵۲	حمله ازاينطرف شروع شد و آن طرف باشليک تير جواب داد
۲۵۳	اختلافات دیگر - جنگ حیدری و نعمتی
۲۵۵	حمله و فتح
۲۵۶	دست دولتیها، ریشه جنگ شیخی و بالاسری در کرمان
۲۵۷	قحطی و غلاء
۲۵۹	نقش وقف در کرمان
۲۶۰	موقوفات و اختلافات
۲۶۲	تصرف و اشغال مدرسه
۲۶۲	موقوفه جدید
۲۶۳	برای دفع اختلاف
۲۶۵	ملا عبد الخالق یزدی
۲۶۶	سید احمد بن سید کاظم رشتی
۲۶۷	میرزا علی محمد مشهور به صفا

صفحه	موضوع
۲۶۸	اعتقاد السلطنه و شیخیه
۲۶۹	امیرزا محمد تقی حجة الاسلام
۲۶۹	اسناد وزارت خارجه دولت روسیه تزاری
۲۸۱	قسمتی از نامه غلامباشی
۲۹۰	سیر حکمت و کلام در ایران
۲۹۰	الاهلی حکیم نوری
۲۹۲	دعوی رؤیت شیخ
۲۹۳	شیخ چند مرتبه ثروت خود را به بینوایان بخشید
۲۹۴	سید کاظم رشتی جانشین شیخ شد
۲۹۴	دوره ریاست سید کاظم رشتی
۲۹۵	مشرّب اخباری
۲۹۶	مشرّب اصولی
۲۹۶	مذهب شیعه
۲۹۷	میر داماد و شیخ بهاء الدین
۲۹۷	مالاصدق شیرازی
۲۹۸	فیاض لاهیجی و فیض کاشانی
۲۹۹	اصالت وجود و ماهیت
۲۹۹	یزدان و اهریمن زردشت و نور و ظلمت هندوها
۳۰۰	ترقی زمان چیست
۳۰۱	جسد عنصری چیست
۳۰۱	آیا تناسخ است
۳۰۳	رویه پیروان شیخ و سید و باب

صفحه	موضوع
۳۰۵	مدت اقامت سید باب در کربلا
۳۰۷	پیشتیر پیروان باب از شاگردان سید دشتی بودند
۳۱۱	در رضائیه فنجانی يك تومان آب حمام را خریدند
۳۱۱	صورت جلسه محاکمه باب در تبریز
۳۱۷	گوبه مرتد فطری
۳۱۸	ایراد باب بر شیخ احمد احسائی و سید یحیی دارابی
۳۱۹	گفتار باب در معرفت سر قدم

بسم الله الرحمن الرحيم

از سخنان شیعه حضرت علی علیه السلام است که : ایران مورد نظر پیشوایان و امامان مذهب جعفری است ، خدای بزرگ همیشه کشور ما را از گزند حوادث حفظ می کند ، خائنان به آب و خاک و مردم را به بدترین مجازات ها دچار و گرفتار می سازد ، صدمایون شیعه دنیا چشم به کشورها دارند ، چنانکه یکی از بزرگان عشائر فرات در بغداد به من گفت که : من از عرب عراق هستم لیک تابع ایران می باشم . چون تنها شهریار شیعه در دنیا شاهنشاه ایران است . همه ساله تذکره اقامت خود را تمدید می کنم ، در تأیید این سخن یکی از دوستان قدیم که سالیان دراز در عراق عرب هم درس من بود و اکنون شخصیت علمی و روحانی بزرگ پاکستان است . چند سال پیش که به تهران آمد می گفت که به مناسبت وفات مفتی سید حسین بروجردی بزرگترین مرجع تقلید شیعه دنیا ، اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر تلگراف تسلیت آمیز به مفتی بزرگ شیعه سید محسن حکیم مخابره کرد ، چون صدها هزار پیروان مذهب جعفری پاکستان چشم به ایران دارند از این جهت پیرو حکیم شدند .

همه می‌دانیم که بر طبق قانون اساسی مذهب رسمی کشور ایران مذهب جعفری است، اکثریت افراد ملت را پس از جعفری برادران اهل سنت و جماعت ما تشکیل می‌دهند، اما اقلیت‌های مذهبی رسمی هم هستند که از حقوق اجتماعی و سیاسی بهره‌مند می‌شوند، به راستی از دیده تاریخ و اجتماع و سیاست هر يك از این فرقه‌ها و شعبه‌ها و حزب‌ها شایسته مطالعه و داوری است، چنانکه گویند نظر شادروان سید محمد حجت کوه‌کمری بزرگترین مدرس و روحانی حوزه علمی قم این بود که کتابهای فرقه‌های اقلیت چاپ و منتشر شود، تا در برخورد عقائد و آراء نيك و بد را از هم تمیز دهند، آنکاه حقائق دیانت پاك اسلام روشن‌تر و آشکارا تر شود. بنا بر این کتاب حاضر درباره «مسلمان و غیر مسلمان» شیخی - بابی بحث می‌کند، مناسبت این رشته از نگارش این است که:

خدا رحمت کند استاد محمد بن عبدالوهاب قزوینی را، در آغاز جنگ جهانی دوم از اروپا به ایران آمد، می‌خواست در آخر عمر در تهران بسر برد، مانند يك فرد مسلمان در گورستان اسلامی به خاک سپرده شود، عاقبت در کنار آرامگاه ابوالفتوح رازی مفسر بزرگ آرمید. در آستانه حضرت عبدالعظیم حسنی به خاک رفت، به راستی آن مرد بزرگ نمونه بی‌ازبزرگان اسلام بود، مرا تشویق‌ها کرد تا نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را درباره «تاریخ معاصر» به صورت «تذکره» تألیف کنم تا زمان وفات آن نادره ادب و تاریخ ده مجلد از یاد داشته‌ها فراهم شد، همه آن ورق‌ها بنظر نقادوی رسید، بعضی از آن‌ها به صورت

مقاله ، رساله ، کتاب چاپ و منتشر شد (۱).

(۱) استاد عباس اقبال آشتیانی چنین نوشته است :

شرح ذیل قسمتی از کتاب بسیار مفیدی است که آقای مرتضی مدرس چهاردهی مدتهاست به هدایت و تشویق استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی مدظله در شرح حال مشاهیر و بزرگان يك قرن و نیم اخیر ایران در دست تألیف دارد . این کتاب گرانبها که امیدواریم به زودی کامل و به زیور طبع آراسته گردد از آنجا که مؤلف محترم شب و روز خود را در کار تکمیل آن و جمع آوری هر گونه اطلاعات صرف می کند و همتی ملال ناپذیر و ذوقی مخصوص در راه آن به خرج می دهد البته مؤلفی نفیس خواهد بود و آقای مدرس با فراهم آوردن آن بار بزرگی را از گردن آیندگان که جوینده نام و نشان بزرگان و مشاهیر قریب به عهد ما باشند بر خواهند داشت ، ما این نوشته را که در معرفی یکی از مشاهیر قرن گذشته ایران یعنی شیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه و محرک چند نهضت مسلك در این کشور نگاشته شده با کمال تشکر از نویسنده آن با پاره یی توضیحات و اضافه و نقصانهایی که به اذن نویسنده خود به عمل آمده ذیل درج می کنیم مجله یادگار - سال اول - شماره چهارم چاپ تهران .

استاد سعید نفیسی نوشته است :

دیگر از مندرجات جالب آن و مجله جلوه ، قسمت هایی است در تراجم قرن گذشته که از کتاب مستقلی که آقای مرتضی مدرس چهاردهی درین زمینه تألیف کرده است استخراج کرده و تدویناً در مجله انتشار داده اند . آقای مدرس چهاردهی دوسه سالی است که براهنمایی دانشمند نامی آقای محمد قزوینی دست به این کار بسیار سودمند زده و کتاب بزرگی درباره این گونه دانشمندان ایران که کسی در زندگی و کارهای آنان تحقیقی نکرده آماده ساخته است و تاکنون چهار نمونه از آن کتاب در این مجله چاپ شده —

اینک چاپ نهم نخستین شماره از تذکره مدرسی با تجدید نظر
به صورت جامع تر بنام « شیخی گری - بایی گری » از نظر فلسفه
تاریخ اجتماع به خوانندگان تقدیم می شود . ان الدین عند الله الاسلام

۱۵ شهریور ۱۳۴۵ تهران
مرتضی مدرسی - چهاردهی

→ امید است که همه کتاب یک جا به زودی انتشار یابد و به دست جویندگان
این گونه چیزها برسد .

سعید نفیسی

مجله پیام نو - دوره دوم - شماره ششم چاپ تهران

۱ شیخ احمد احسائی

۱ - مرد پاک (۱)

۱ در اواخر قرن دوازدهم هجری دانشمند روحانی درجهان تشیع ظهور نمود که در محافل علمی و مذهبی ایران و عراق غوغایی راه انداخت شیعیان درباره او دوسه دسته شدند ، موافقان بیشتر از مخالفان بودند . شیخ احمد همه جا بسا احترام می زیست ، در نشر معارف اسلامی کوشش می نمود و در فهم حدیث ذوق و سلیقه خاصی داشت ، از دوستدار

۱ - این شرح احوال و آثار شیخ احمد احسائی نخست به صورت مقاله در مجلد اول مجله « یادگار » چاپ تهران منتشر شد و با نام نویسنده و ذکر مأخذ در کتاب « لغت نامه » تألیف استاد علی اکبر دهخدا مجلد سوم نقل گردید سپس به تفصیل در سالنامه بی بنام « دانشنامه » مجلد اول در تهران چاپ شد .

از روز نخستین انتشار مورد توجه و تقدیر دانشمندان و محققان قرار گرفت ، در سال ۱۳۳۴ جداگانه چاپ شد با تجدید در نظر کتاب تاریخ فلاسفه اسلام تألیف نگارنده چاپ تهران نقل گردید شادروان ثقة الاسلام تبریزی رئیس شیخیه آذربایجان آن را در مقدمه کتاب حیاة النفس تألیف شیخ احمد احسائی با ترجمه فارسی کتاب به قلم سید کاظم رشتی در تبریز چاپ کرد .

صمیمی خاندان نبوت بود ، شیخ زاهدی بی‌ریا و پرهیزکار و خدا پرست و دانشمندی سخندان بود از این جهت دوستان علی علیه السلام در پیرامونش گرد آمدند ، به فلسفه یونان و حکمت اشراق و عرفان با نظر دیگری می‌دید ، خود مکتب جدیدی آورد که بنام مکتب شیخ مشهور گشت چون عمری را در دیار عرب به سر برده بود بسیار ساده و بی‌آلایش می‌زیست ، هنگامی که به ایران آمد ، با حکمت و فلسفه تا اندازه‌ی آشنا شدن آن اندیشه‌های دور و دراز را نه پسندید ! یا مطابق فهم و ذوق خود نمی‌دید ! ناچار به فکر تأسیس مشرب خود برآمد ! با قدرت قلم و بیان در ایران و عراق به نشر فضیلت اهل بیت نبوت ، استنباط قواعد و احکام اسلامی سرگرم شد .

۲ - آن‌آنکه از فلسفه‌های مشاء و اشراق خسته شده یا از علوم عقلی بیگانه بودند از قیل و قال مدرسه گریزان گشتند ، عقائد و آراء شیخ را نموداری از حقائق آل محمد (ص) پنداشتند ، پروانه وار در پیرامون عالم روحانی عرب گرد آمدند ، درهمه جا در انتشار نظرات و سخنان شیخ کوشش کردند .

۳ - شیخ دوستدار خاندان علی علیه السلام بود . می‌گفت بهترین وسیله شفاعت به درگاه پروردگار چهارده معصوم هستند ، بهترین راهنمای راه رستگاری دوجوهانی به کار بردن سخنان ائمه اطهار است ، کسانی که شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خاندان گرامیش می‌باشند باید در کردار و گفتار و پندار پیرو آنان شوند تا در دوجوهان رستگار گردند .

۴ - شیخ توجه خاصی به اخبار داشت ، بر اثر ممارست و مطالعه

حدیث ذوق مخصوصی پیدا کرد که از سائر علما و دانشمندان روحانی ممتاز گشت، در اصول عقائد می توان گفت پیرو اخباریان شد و رویه اخباری را پسندید و بدنبال تشکیکات منطقی و اصول نرفت ! چون از اعراب صحرا بود همان سادگی و بی آلاچی در کردار و گفتارش آشکار بود از این جهت هم مردم بیشتر به او علاقمند بودند . هنگامیکه شیخ برخورد به بعضی از اخبار می نمود که بامیزان عقلی و سلیقه او درست نمی شد ناچار راه تأویل را پیش می کشید و خبر را توجیه و تفسیر می کرد .

۵ - شیخ در ایران و عراق يك نهضت مذهبی راه انداخت شاید هم منظوری جز نشر حقائق دین نداشت که تاکنون اثرشعله آن در ایران و عراق و کویت و بحرین و در گوشه و کنار هندوستان و پاکستان نمودار است .

۶ - بعد از وفات شیخ فرقه های مسلکی از طرف شاگردان مدرسه وی تأسیس گردید، هر کدام از آنان یا آراء و اندیشه های مخصوص به خود بنا به اوضاع و احوال محیط فرقه ها ساختند ! مردم را به جان یکدیگر انداختند !! با آنکه روح بزرگ و پاک شیخ احمد احسائی از اختلافات اسلامی گریزان بود !!

۲ - نسب احسائی و تاریخ تولد او

۷ - شیخ عبدالله فرزند شیخ احمد درباره احوال پدر خود چنین نوشت : شیخ احمد احسائی پسر زین الدین است داغربن رمضان یکی از اجداد اوست مانند سائر پدرانش منزل و سامانش چون بادیه نشینان دیگر در کوه و بیابان بود ، معروفیتی چندان به مذهب و دین نداشتند ، چون

از معاشران شیعه نبودند براه اهل سنت و جماعت می رفتند ، از تعصب دور بودند و سیره پدران و نیاکان را پیروی می کردند .

هنگامی ما بین داغر و پدرش رمضان جنگی شد ناچار از همسایگی ایشان دورگشت !! داغر ترك پدرگفت و خانواده خویش را به مطیزی از دیه های احساء انتقال داد !! زمانی نگذشت که از مذهب پدران خود برگشت و مذهب شیعه امامیه را قبول کرد .

شیخ احمد احسائی نواده سوم داغر در ماه رجب هزار و صد و شصت در این دیه متولد شد .

۳ - داستان کودکی شیخ

۸ - احسائی چون بسن پنج سالگی رسید از خواندن قرآن فارغ شد. از این پس همیشه اوقات اندیشه مند و متذکر بود ! می گفت در هنگام آمیزش با کودکان تنم تنها در میان یازی بود ، در هر کاری که محتاج به نظر و تدبیر بود بر همه مقدم بودم و بر همه سبقت می جستم ، چون آنها میشدم در عمارت ویرانه و اوضاع زمانه نظر عبرت می کردم ، عبرت می گرفتم و با خود می گفتم چه شدند ساکنان این ها و کجایند آبادکنندگان و بیاد آنها می افتادم ، می گریستم ، مرا با این خرد سالی عادت بر این جاری بود ، نیز می گفت که دیه یی که خانه ما آتجا بود مردمش را به معاصی حرصی تمام بود ، در میان ایشان کسی نبود که امر به معروف و نهی از منکر کند ، همیشه چیزی از احکام پروردگار نمی دانستند! چنان به هوا و هوس سرگرم بودند که آلات و ادوات بازی خویش را بر در خانه های خود می آویختند !! بدانها بر یکدیگر افتخار می کردند ، ایشان را انجمن های خاص بود ،

همگی آنجا جمع شده و بانواع و اقسام ملاحی و مناهمی گرفتار بودند ،
از طبل و مزمار و رباب و عود و تار و انواع سرود هیچیک را فروگذار
نمی کردند، من چون بر مجالس ایشان می گذشتم در گوشه یی با سائر
کودکان می نشستم تنم تنها در میان آنان بود! و روحم بستگی به عالم بالا
داشت ! چون خلوتی گزیده و به فکر فرو می رفتم! به حال خویش
می گریستم ! خود را بر آمیزش و مجاورت ایشان ملامت می کردم! گاه
می شد که می خواستم خود را هلاک کنم! یا آنکه نمی توانستم این گونه کارها
حرام است یا حلال !؟

پیوسته فکر می کردم ، خداوند این خلق را بیهوده و برای بازی
نیافریده، به عقل خویش می فهمیدم باید از خلقت اراده یی فرموده باشد
لکن هر چه فکر می کردم غایت ایجاد و علت این بنیاد خلقت را نمی فهمیدم!
سینه ام تنگ می شد! همواره در اوضاع دنیا فکر می کردم! عبرت می گرفتم!
از آمیزش نادانان با وصف خردسالی نفرت داشته و خلوتی گزیده به حال
خویش مشغول می گشتم!

۹- تا آنکه روزی از خویشاوندان که به کارهای نادانان گرفتار
بود نزد من آمد و گفت ای پسر عمو چنان در نظر دارم که شعری چند
بگویم و از تو کمک می خواهم با آنکه کودک بودم قبول کردم.
اوراقی چند از بغل در آورده نظر می کرد از وی گرفتم و گشودم
ابیاتی دیدم منسوب به شیخ علی بحرینی در مدح ائمه اطهار س.ع. چون
اشعار را خواندیم اوراق را انداخت و گفت که چون «نحو» ندانی انشاء
شعر نتوانی چون این سخن از وی شنیدم به خاطر رسید که تحصیل نحو

کرده تا انشاء شعر کنم!

۱۰-- کودکی از منسوبان مادرم در دیه بی نزدیک بدیه ما بود نزد شخصی مشغول تحصیل بود از وی پرسیدم در نحو کودک را چه کتابی لازم است . گفت عوامل جرجانی نسخه‌ای از وی گرفتم و نوشتم لیک از ابراز امر نزد پدرم شرم داشتم اما زود ذوق این درس برهن غالب آمد خاصه برای انشاء! چرا که امری برتر منظور نظر بلکه متصور نبود!

۱۱-- روزی در خانه خویش در حجره خفتم اوراقی در کف گرفتم شاید پدر بیاید و بنشیند و اوراق را ببیند آمد و نشست و دید از مادر پرسید در کف احمد چیست؟!

مادرم گفت نمی‌دانم گفت بگیر و بیاور چون خواست بگیرد دست خود را چون خفتگان سست کردم گرفت و برد و نمایاند گفت رساله «نحو» است از کجا آورده است؟!

گفت نمی‌دانم؟ گفت به جایش نه من نیز دست خویش سست کردم در کفم نهاد سپس از جای خویش برخاسته و اوراق را پنهان داشتم پدر پرسید این رساله را از کجا آورده‌ی؟ گفتم خود نوشته‌ام گفت میل تحصیل داری؟!

گفتم آری و این کلمه بدون اختیار بر زبانم جاری شد!!

۱۲- پدر با امدادان مرا نزد آن شیخ مکتب‌دار فرستاد ، شیخ مرا با همان کودک به مناسبت خویشاوندی هم درس کرد ، رساله‌های «اجرومیه» «عوامل» را نزد وی به انجام رسانیده به تحصیل علوم دیگر پرداختم .

۱۳- اما در اثنای تحصیل چون شغای قلبی به دست نیامد باطناً
 منصرف گشته و در ظاهر مشغول بودم و ذر نفس خود داعیه‌هایی دیدم ،
 قلق واضطراب دردل خود می‌یافتم ،همواره خواستار گوشه‌یی از خلوت
 و مائل به گوشه نشینی بودم! کوه و بیابان را دوست داشتم، از آمیزش با
 مردم ترسناک و پریشان بودم! پیوسته در گردش روزگار فکر کرده و عبرت
 می‌گرفتم تا از تحصیل علوم ظاهر منصرف گشته و به هر کس که می‌گذشتم
 کلامه‌یی از آنچه در خواب شنیده بودم نمی‌شنیدم، علوم فقه و حدیث
 در کسی نمی‌دیدم!! با این حال در میان مردم بودم تنم با ایشان بود و
 جانم فرسنگ‌ها از آنان دور بود، چنان می‌امود که کسی مرا می‌خواند
 لیک خواننده را نمی‌دیدم!! هر آن این حال در من قوت می‌گرفت و نفرتم
 از مردم زیادتر می‌شد تا از یاران دور شده و گوشه‌گیری کردم ، چون
 مصیبت زدگان در گوشه محنت نشستم ! و در بروی اغیار بستم ، به گریه
 وزاری و ناله و بی تابی مشغول گشتم! مانند کسی شدم که به چیزی مأنوس
 و شاد شده باشد ! ؟

بنابر این روز به روز بر عبادت می‌افزودم! فکر و نظر کردم در قرائت
 قرآن و دقت در معانی آن، درخواست آمرزش در نیمه‌های شب و سحرها
 بسیار کردم!

۴- مهاجرت شیخ

۱۴- در هزار و صد و هفتاد و شش هجری که از سن شیخ احمد، بیست
 سال گذشته بود کسی را برای اظهار اسرار الاهی نیافت! زیرا در آن

سامان گروهی از اهل سنت و جماعت که تمایل به تصوف داشته! برخی هم از شیعه امامی که در میان ایشان چند نفر از دانشمندانی بود که رابطه‌ی با علم حکمت و فلسفه نداشتند تا چه رسد به دانستن اسرار خلقت، لاجرم آهنگ مهاجرت کرده راه نجف و کربلا را پیش گرفت! تا مگر اهلی برای امر خویش جوید؟

۱۵- چون به کربلا و نجف مشرف گشت در مجالس و محافل علماء و فضلا حاضر می‌شد مشاهیر دانشمندان روحانی در آن هنگام آقا باقر وحید بهبهانی، سید مهدی بحر العلوم بودند، بیشتر اوقات در درس و بحث آنان حاضر می‌گشت، کسی از حالش آگاه نبود هنگامی که از سید مهدی بحر العلوم در خواست اجازه روایت در علم حدیث کرد چون آشنایی به احوالش نداشت سید تأمل نمود!

سید پرسید تألیف چه دارید؟ شیخ اورافی چند که در شرح تبصرة علامه حلی در فقه نوشته بود تقدیم داشت پس از دقت در نوشته‌های شیخ گفت: ای شیخ شایسته مقام تو آن است که مرا اجازت روایت دهی آنگاه اجازه‌ی نوشت به شیخ داد تا در نوشته‌ها و سخنانش که خبری از آل محمد (ص) نقل کنند مستند به سلسله مشایخ حدیث باشد، در همان روزها رساله‌ی که در «قدر» که یک بحث دقیق کلامی و فلسفی است نوشته بود به سید عرضه داشت و سید که مرجع تقلید شیعیان و بزرگ دانشمندان روحانی در عصر خود بود شیخ را بسیار احترام کرد.

۱۶- پس از چندی در عراق عرب طاعونی بدید آمد که همگی

پراکنده شدند. شیخ به وطن خود بازگشت کرد، زنی از آن سامان گرفت، او نخستین زن شیخ بود، چندی در آنجا اقامت کرد و مشهور شد، بعد از چندی با خانواده خود به بحرین رفت مدت چهار سال در آن دیار بود تا در ماه رجب هزار و دویست و دوازده هجری قمری به کربلا و نجف رفت پس از بازگشت در بصره توقف کرد، خانواده خود را از بحرین خواست و در آن جا ساکن شد خاگم آن دیار به حسن سلوک با شیخ رفتار می کرد؛ در مدت سه سال در بصره و احساء اقامت داشت، در اوایل هزار و دویست و شانزده در روز عید غدیر و هابیان، به کربلا رفتند و کشت و کشتار و تاراج کردند! چندی نگذشت که شیخ از اجتماع خاص و عام بیزار گشت! ناچار به حبارات که یکی از دیه های بصره است رفت! پس از چندی باز به بصره بازگشت کرد! از آنجا باز به دیه دیگر شتافت، چندی در آنجا بود! باز به دیه دیگری شتافت! چون از اجتماع بیزار بود می خواست به دیه بی شتابد که کمتر مردم در پیرامونش گرد آیند!!

سید عبدالمنعم شریف جزائری، از مشاهیر آن دیار به شیخ گفت، هرگاه مائل به گوشه گیری و دور از مردم باشد در این نزدیکی ها دیه بی است بنام صفاده برای آسودگی خاطر مناسب تر از آن جایگاهی نیست و از رفت و آمد دور است!

بنابر این در هزار و دویست و نوزده با خانواده بدان محل رفت، يك سال تمام نیز در آنجا بود، آن سامان را از لحاظ مردم و آب و خاک بدترین دیار یافت، قصیده یی در بدی آن جا گفت لاجرم خانواده را نزد فرزند خویش شیخ علی نهاد خود به همراه فرزند دیگرش شیخ عبدالله

به سوق الشيوخ رفت! چون شیخ محمد تقی فرزند دیگرش در آنجا بود .
 شیخ عبدالله را برای تحصیل نزد او نهاد خود به بصره رهسپار شد، خانه‌یی
 برای زن و فرزندانش فراهم کرد و آنان را به بصره خواست! پس از ورود
 ایشان تصمیم به زیارت مشهد گرفت!

۵- مسافرت شیخ به ایران

۱۷- شیخ در هزار و دویست و بیست و یک به همراه فرزند خود
 شیخ علی و چند نفر دیگر به نجف و کربلا شتافت! از آنجا به ایران آمد
 و به یزد رفت! دانشمندان روحانی و مردم یزد احترام و اکرام بسیار به
 جا آوردند خواستند که شیخ در یزد باشد به همین جهت پس از زیارت در
 مشهد مقدس به شهرستان یزد بازگشت کرد! چندی در آن سامان بود!
 هنگامی که خواست یزد را ترک کند باز مردم خواهش‌ها و درخواست‌ها
 شمردند ناچار قبول کرد! بعضی از خانواده خود را با شیخ علی و همراهان
 از راه اصفهان و شیراز روانه بصره کرد! خود با یکی از زنان اقامت کرد!
 مشغول بحث و درس و وعظ شد کم‌کم مشهور گشت نظراتش در کشور ایران
 انتشار یافت که فتح‌علی شاه قاجار به شیخ ارادت بی‌هم رسانید، مشتاق
 زیارتش گردید!!

۱۸- نامه‌های پی در پی فرستاد تا مکتوبی بدین مضمون بدو نوشت
 «اگر چه مرا واجب است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص
 و عام مشرف شوم چرا که مملکت ما به قدوم بهجت ازوم خود منور
 فرموده لیکن مرا به جهانی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود

روانه یزدگردم لا اقبل باید ده هزار نفر سرباز همراه آورم و شهر یزدوادی است غیر ذی ذرع و از ورود این قشون اهل آن ولایت به قحط و غلامتلا خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخت پروردگار نیست والا من کمتر از آنم که ذی محضرا نور مذکور گردم چه جای آنکه نسبت به آن بزرگوار تکبر ورزم پس از وصول این مکتوب هر گاه ما را به قدوم میمنت لزوم سرافراز فرموده فهو المطلوب والا خود به ناچار اراده یزد خواهم کرد ، (۱)

۱۹- چون این نامه به شیخ رسید کاردشوار گشت چاره آن دید که سر خویش گیرد، راه وطن درپیش ، با این وصف خواست به شیراز رفته از آنجا به بصره باز گردد! چون مردم یزد از اراده اش آگاه شدند در خانه شیخ اجتماع کردند ، در صدد خود داری برآمدند که مبادا پادشاه را چنان به خاطر رسد که یزدیان از ترس ورودش سبب این کار شده اند ! بدین جهت مورد باز خواست خواهند شد! به ناچار عذرشان شنیده نخواهد شد؟ به خصوص که زمستان هم بود از هر گونه سخن رانند! به ناچار شیخ توقف کرد پس از آن اشراف واعیان گرد آمدند در جواب نامه سلطان بی نهایت احترام و اکرام کردند ، پادشاه هم روز به روز بر ارادتش زیاده تر می گشت و چنان معتقد بود که اطاعت شیخ واجب و مخالفتش کفر است !

۱- ترجمه رساله شرح احوال شیخ احمد احسائی به قلم فرزندش شیخ

عبدالله چاپ بمبئی ۱۳۰۸ هـ

۲۰- شاهنشاه چندمسأله پرسید، شیخ رسائلی چند در پاسخ نوشت که در مجموعه مؤلفانش به چاپ رسیده پس از چندی خاطر شیخ در آنجا ملول شد، ناچار آهنگ بازگشت کرد! چون شاه را این حال معلوم گشت مانع شد تا شیخ قبول کرد که در ایران اقامت کند! شاهنشاه خواست که شیخ در تهران بماند! چون شیخ مسائل به گوشه گیری بود، متوقف در تهران با این حال منافات داشت، شیخ خودداری کرد تا وقتی باز آغاز این سخن کرد که اگر میل مبارک به اقامت تهران باشد؟ خانه‌یی تعیین شود؟ گفت منزل آسانست اگر من در جوار سلطان باشم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد شد! شاه سبب پرسید؟ گفت آیا با احترام و عزت بایدم بود یا با خواری و ذات؟ شهریار گفت با کمال عزت و استقلال و جلال باید زیست کنید رضایی به جز رضای آن بزرگوار و سختی جز سخت او نیست شیخ گفت سلاطین و حکام به عقیده من تمام اوامر و احکام را بستم جاری می‌کنند! و چون رعیت مرا مسموع الطاعه دانسته در همه امور رجوع به من کنند پناهنده خواهند گشت! حمایت مسلمانان و انجام حاجت ایشان نیز بر من واجب است، چون در محضر سلطنت میانجیگری کنم خالی از دو صورت نیست اگر به پذیرد مرا خواری است! پس شاد گفتم امر بسته به اختیار است، هر شهری که اختیار شود مختار ما نیز همان است، ما رامیل و خواهشی از خود نیست، چون واگذار کرد مختار نیز همانست در اوائل ذی القعدة هزار و دویست و بیست و سه هجری خانواده را از بصره به یزد انتقال داد، امر شیخ در بلاد و دیار انتشار یافت بیشتر فضلا و علما تسلیم وی شدند! از اطراف مسأله‌ها می‌فرستادند! و رساله‌هایی می‌نوشت

چون دو سال بر این روش گذشت به مشهد رفت پس از انجام زیارت باز به
 یرد بازگشت چندی نگذشت که عازم میجاورت کربلا و نجف شد بر مردم
 این شهر این معنی ناگوار آمد! در صدد جلوگیری بر آمدند هر چند
 خواهش کردند قبول نیفتاد و به اصفهان رفت از آنجا به کرمانشاهان
 عزیمت کرد و به خواهش شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاهی با نهایت
 جلال و فراغت بال دو سال ماند! در هزار و دویست و دو بود که به خانه خدا
 رفت خلاصه ماه مبارک رمضان را در دمشق مانده در نیمه شوال به مدینه
 رهسپار شد پس از فراغت از راه نجد و جبل با گروهی از حاج عزم عراق
 کرد ، چون وارد جبل گشت کاروان را نهاده خود بسا تنی چند
 روانه نجف اشرف شد در بین راه با طایفه‌یی از دزدان جنگی اتفاق
 افتاد و در ربیع الاول وارد نجف اشرف شد از آنجا به کربلا رفت
 در چهارم محرم هزار و دویست و سی و چهار مراجعت به کرمانشاه کرد
 چند سال دیگر نیز با نهایت جلال و فراغت بال زیست، با آنکه شاهزاده
 محمد علی میرزا مرده بود ، در این هنگام به عزیمت زیارت حضرت
 رضا علیه السلام مشرف شد . از آنجا دوباره به یرد رفت و سه ماه در
 آنجا بود .

۲۱- شیخ پس از چندی به اصفهان رفت علما و اعیان و تمامی
 مردم آن سامان از او استقبال شایان کردند . بنا بر اصرار علماء و اعیان
 ماه رمضان را در اصفهان توقف کرد تمام مردم از خاص و عام حتی علمای
 اعلام در آن روزها صبح و شام اجتماع و ازدحام می کردند به حدی که
 روزی تنی چند محض احصاء جماعت بر در مسجد می نشستند و شماره‌اینان
 را شانزده هزار نفر گفته‌اند این گروه با آن به نماز حاضر شده بودند تا

اینجا خلاصه سخنان فرزند شیخ به پایان رسید. (۱)

۲۲- در کتاب قصص العلماء تنکابنی داستان دلگشی از احوال شیخ نوشته شده است که در اینجا نقل می‌کنم اگرچه کتاب قصص العلماء ارزش تاریخی و انتقادی ندارد!! اما چون مؤلف آن هرچه شنیده بود در کتاب خود نقل کرده است ما هم تقریباً آن را در باره شیخ از کتاب مذکور اقتباس می‌کنیم تا بدانید در عصر شیخ موافقان و مخالفان او چه سخنانی بهم بافته‌اند!!

۲۳- نخستین کسی که شیخ را تفسیق بلکه تکفیر کرد شهید ثالث بود!!
تفصیل این مقاله اینست که شیخ احمد از شاگردان آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم و سایر فقه‌ها و فضلاء دیگر بود از گروهی از فقه‌ها اجازت روایت حدیث داشت حاج محمد ابراهیم کلباسی اجازه روایتی از شیخ گرفت در کتاب اشارات الاصول در مجلد دوم در آخر مباحث اخبار مشائخ اجازه خود مذکور داشت از جمله آنان شیخ احمد احسائی را شمرده وصف بسیاری از او کرده، شیخ احمد هر زمانی که وارد اصفهان می‌شد در خانه حاجی کلباسی منزل می‌کرد در مسجد حاجی نماز می‌گذازد حاجی نیز اقتداء می‌کرد، سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی به روش علماء دیگر شیخ احمد را

۱- اقتباس و تلخیص از رساله فارسی شرح احوال شیخ احمد احسائی ترجمه‌ایست از رساله عربی عبدالله فرزند شیخ مترجم فارسی رساله محمد طاهر است که آنرا به اشارت حاج میرزا محمد خان کرمانی ترجمه کرده در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی چاپ شد.

استقبال و مشایعت نمی کرد .

۲۴- شیخ در بحرین کتابخانه ابن ابی جمهور احسائی مؤلف کتاب مجلی را به دست آورد و در کتابهای او مطالعه می کرد در بسیاری از مقامات با او هم مذهب است، شیخ مرتاض بود در آغاز کار بسیار ریاضت می کشید و کندر زیاد می خورد بدین سبب حافظه اش قوی بود! او وفات بسیار داشت کتاب شرح فوائد او معروف است چون رساله فوائد شیخ را به اصفهان بردند و به نظر استاد علی نوری رسید بسیار اذعان به فهم و فطانت شیخ کرد چون شرح فوائد او را به اصفهان بردند عقیده وی برگشت! و می گفت من از رساله فوائد شیخ مطالبی استفاده کردم که خود شیخ به آن مطالب نرسیده بود! عبارات رساله خود را معانی دیگر کرد! ۲۵- هنگامی که شیخ به اصفهان رفت استاد اسماعیل که از شاگردان نوری بود به مجلس درس شیخ رفت در مسئله علم میان او و شیخ گفتگو شد و اسماعیل بر او غالب شد! او بزرگترین شاگردان نوری بود، رساله بی در حاشیه بر کتاب شوارق در علم کلام نوشته .

۲۶- از ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشهورترین شاگردان نوری بوده شنیدم که گفت: هنگامی که شیخ به قزوین آمد در خانه ملاعبدا الوهاب منزل کرد روزها در مجلس خاص درس می گفت، همه کس اجازه حضور در آن مجلس را نداشت، توسط ملاعبدا الوهاب اجازه حضور در آن مجلس را خواستم؟! به شیخ گفت که حکیم بیگانه نیست! پس از حضور شیخ در مسئله علم تدریس می کرد، ایرادی بر سخنان شیخ گرفتم جوابی گفت! من هم پاسخ را به چند جهت قبیح کردم! یکی این که می گفت

روش من از راه مکاشفه و شهود است نه از راه برهان ! استدلال و راه شما برهان‌های حکمت و فلسفه است نه مکاشفه ! دوم در این مجلس مقتضی نیست که مفصل صحبت و بحث شود.

۲۷- شیخ در اصفهان يك ساعت پیش از ظهر در دم در مسجد حکیم می‌نشست، ساعت و قطب نما را آنجا می‌گذاشت همین که اول اذان ظهر می‌شد فوری نافله نماز را می‌خواند تا برسیدن به محراب درمابین راه رفتن چند رکعت نافله را به جا می‌آورد ! و به جای کلباسی نماز می‌خواند ! کلباسی هم به او اقتداء می‌کرد، کوشش او در نماز نافله و اول وقت بی اندازه بود، چنانکه یکی از شاگردان شیخ حکایت کرد، در کرمانشاهان خانه‌یی در همسایگی خانه شیخ که پشت بام آن مشرف بر خانه او بود داشتم چندی شیخ بیمار گشت قدرت ایستادن به نماز را نداشت به چشم خود دیدم ریسمانی به سقف آویخته بود، نافله‌ها را با نماز واجب ایستاده انجام می‌داد، در هنگام ایستادن آن ریسمان را می‌گرفت، و می‌ایستاد تا نافله و نماز واجب را بجای آورد.

۲۸- در یکی از اوقات شیخ قرض‌هایی پیدا کرد! آنگاه محمد علی میرزا به شیخ گفت که يك در بهشت را به هزار تومان به من بفروش تا قرض خود را بدهید؟ شیخ در بهشت به او فروخت و به خط خود نوشته و آن را مهر کرد و به شاهزاده داد! هزار تومان از او گرفت و قرض‌های خود را پرداخت چنانکه آقا سید مهدی بحر العلوم مقروض شده بود از نجف به کرمانشاهان رفت، شاهزاده محمد علی میرزا گفت يك در بهشت به من بفروش تا هزار تومان تقدیم شود ؟! سید گفت از کجا که من مالک

آن باشم! شاهزاده گفت که تو قبالة بی درین باره نوشته و علمای نجف و کربلا آن را مهر کنند من قبول دارم! آن را از خداوند خواهم گرفت! سید چنان کرد، هزار تومان را گرفت و شاهزاده در هنگام وفات وصیت کرد که هر دو قبالة را در کفن او گذاشتند!!

۲۹- شیخ احمد ادعای آن می کرد که از هر دانشی آگاهی دارد! شخصی از او پرسید که شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه؟! شیخ گفت علم کیمیا را میدانم! آن شخص گفت اگر شما در کیمیا سر رشته دارید؟! چرا بهشت به شاهزاده می فروشید و قرض خود را ادا می کنید؟! چرا کیمیا را به کار نمی برید تا قروض خود را ادا کنید؟! شیخ در پاسخ گفت آری من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم! سؤال کننده گفت، چگونه می شود که دانش آن را داشته باشید و کارش را نداشته باشید؟! گفت دور نیست چه من علم طی الارض دارم ولی کار آن را ندانم!؟

۳۰- شیخ احمد در بسیاری از موارد در مؤلفات خود مخصوصاً «کتاب شرح زیارت جامعه کبیر» می گوید از صادق علیه السلام شنیدم و در برخی از موارد می گوید شفاهاً از او شنیدم مرادش این نیست که در عالم بیداری از ائمه شنیده است! بلکه مرادش چیزی است که در قبالة جداگانه بی نوشته است که در آغاز کار به ریاضت مشغول بودم پس شبی در عالم خواب دیدم دوازده امام در يك جا جمع بودند، من متوسل به دامن حضرت امام حسین مجتبی علیه السلام شده و عرض کردم مرا چیزی تعلیم کنید که هر وقت مشکلی روی دهد بخوانم یکی از شما را در خواب ببینم آن مشکل را پرسش کنم؟ تا مرا به دست آید آن جناب اشعاری

فرمود که بخوان! پس بیدار شدم. بعضی از اشعار را فراموش کرده، بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و امامان را در خواب دیدم، آن ابیات را مداومت و مواظبت کردم تا اینکه از تأییدات ایزدی و الهام ربانی دانستم مراد آن حضرت مداومت در قرائت الفاظ آن اشعار نیست!! بلکه باید به مضمون آن متصف شد، پس کوشش خود را بکار بردم، همت گماشتم، خود را به معانی آن متخلق و معتقد ساختم هر زمانی که یکی از امامان را قصد می کردم در عالم رؤیا به دیدار او مشرف می گشتم! حل مشکلات مسائل از ایشان می کردم! تا آنکه مرا به دیار ایران گذر افتاد و باشاهنشاه قاجار و حاکمان آمیزش شد! اعتباری یافتم خوراک ایشان را خوردم پس از آن حالت نخستین از من رفت، اکنون کمتر ائمه (ع) را در خواب می بینم!!

۳۱- مؤلف کتاب قصص العلماء نوشته است: از سید کاظم رشتی شنیدم که استادش شیخ چهل اربعین ریاضت کشید تا به درجه های عالی رسید، شیخ به کرمانشاهان رفت، محمد علی میرزا هر سال هفتصد تومان به او تقدیم می داشت. به کرمانشاه رفت و فرزندش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاهان به جای پدر ماند، همیشه ذکر می گفت و در فکر بود کمتر سخن می گفت، بیشتر اوقات در علم اصول فقه و فروع دین و حدیث و کتاب اصول کافی و کتاب استبصار را درس می گفت شیخ جمع میان قواعد شرع و حکمت کرد، علوم معقول را به اعتقاد خود با علوم منقول مطابق ساخت ازین جهت مورد سرزنش و تکفیر شد! چه در بسیاری از قواعد علوم معقول با ظاهر شریعت ظاهراً امکان ندارد، خلاصه شیخ احمد سرآمد اهل زمان و مسلم

نزد همه بود اما در نزد حکیمان ارزش نداشت! چندان معتقد به فضیلت و معقول دانی شیخ نبوده و نیستند؟

۳۲- از استاد علی نوری پرسش کردند فضل شیخ چگونه است؟! گفت عامی صامی ضمیر است! شیخ در هر یک از شهرستان‌ها بزرگوار و محترم بود، فتحعلیشاه شاهنشاه قاجار با او نهایت خصوصیت را داشت، در هر شهرستانی وارد می شد علماء آن شهر بی اندازه احترام به اومی کردند، در نماز جماعت به او اقتداء می کردند تا آخرین ثوبتی که به قزوین وارد شد در خانه ملا عبدالوهاب اقامت کرد، روزها در مسجد جمعه نماز می گزارد علماء قزوین همه حاضر می شدند و به او اقتداء می کردند، ملا عبدالوهاب از مریدان و شاگردان شیخ بود.

۶- هنگامه تکفیر شیخ

۳۳- بنا به رسم و عادت، شیخ احمد بیازدید علمای قزوین می رفت، بعضی از علماء هم همراه او بودند روزی بیازدید ملا محمد تقی که در واقعه قرآلعین کشته شده و معروف به شهید ثالث شد رفتند پس از تعارف های رسمی شهید از شیخ پرسید در مسئله معاد مذهب شما و صدرالدین شیرازی یکی است؟! شیخ گفت چنین نیست! مذهب من و رأی صدرالدین شیرازی یکی نیست!! شهید به برادر خود ملا علی گفت برو در کتابخانه اش کتاب شواهد ربوبیه صدرالدین شیرازی را که در آنجا بود بیاورد.

ملا علی چون از شاگردان شیخ احمد بود در آوردن کتاب کوتاهی

کرد شهید سوم به شیخ گفت ، اکنون جنگ نمی‌کنم که مذهب شما و
ملا صدرای شیرازی یکپست ، اما شما بگویید که در معاد مذهب شما
یکپست !!

شیخ گفت من معاد را جسم هورقلیایی می‌دانم ، آن هم در همین
بدن عنصریست مانند شیشه در سنگ! شهید گفت بدن هورقلیایی به جز
بدن عنصریست ضروری دین اسلام است ، در روز قیامت همین عنصری
است که بازگشت می‌کند نه بدن هورقلیایی ۱۹

شیخ گفت که مراد من هم همین است خلاصه هنگامه مناظره در
ایشان گرم شد، ناگهان یکی از شاگردان شیخ از مروج ترکستان بود در
مقام جدل با شهید برآمد ، غرضش جدال بود نه کشف حقیقت! شهید
خاموش شد! جماعت برخاستند! اجتماع مبدل بدوری و دوستی به
کدورت شد!

۳۴- در همان روز چون شیخ برای نماز به مسجد رفت! هیچکس
از علماء همراه او نرفت! در مسجد حاضر نشدند؟ فقط ملا عبدالوهاب
همراه شیخ به مسجد رفت! این شاگرد باوفا از استاد خود خواهش کرد
که رساله‌یی در معاد و بازگشت بدن عنصری تألیف کند تا تردید و شك
همه از بین برود! ناچار شیخ رساله‌یی نوشت! افسوس که سودی نداد!
تکفیر شیخ در قزوین انتشار یافت! رساله مذکور در مجموعه تألیف شیخ
به چاپ رسید.

۳۵- چون هنگامه تکفیر شیخ گرم شد! مرد معروف و بزرگوار
و شایسته احترام همه بود، ناچار حاکم شهرستان قزوین شاهزاده رکن الدوله

علی نقی میرزا برای از بین بردن بدنامی خود در هنگام حکومتش چنان غوغایی شده بود!! البته خوش آیند پادشاه قاجار نخواهد شد! خواست کدورت و جدایی را به دوستی تبدیل سازد! شبی از شبها علماء را به مهمانی دعوت کرد، شهید سوم و شیخ رادعوت فرمود در هنگام حضور مجلس شیخ احمد صدر مجلس نشسته بود، سپس شهید سوم آمد و نشست و میان خود و شیخ حائلی قرارداد!!

چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ يك سفره نهادند، شهید در آن خوانی که پس از او گذاشته بودند با دیگران به خوردن پرداخت! در هنگام نشستن هم دست بريك طرف صورت خود گذاشت که میخانی با شیخ بود! پس از صرف غذا شاهزاده قاجار که حکمرانی با انصاف بود آغاز سخن کرد! و در انجام سازش کوشش بسیار فرمود! گفت جناب شیخ احمد سرآمد علمای روحانی عرب و ایرانیان است!! احترامش لازم است شهید سوم باید در احترام ایشان کوتاهی روا ندارد و سخنان مفسدان را که در میان این دو عالم فساد کرده و نهال لجاجت را نشاندانند باید از بیخ برکند. شهید در پاسخ گفت در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست! شیخ را در مسئله «معاد» مذهبی است برخلاف ضرورت دین اسلام منکر ضروری هم کافر است! حکمران قزوین هر چند خواهش در انجام اصلاح کرد، آن اصلاح جز جنگ حاصلی پدید نیامد! آن مجلس به پایان رسید و شهید در تکفیر شیخ تأکید کرد!

۳۶- صاحب قصص العلماء گوید روزی در کتابخانه او حاضر بودم

شخصی ادعای وصیت از شخصی می کرد وارثان منکر بودند و می نمودند

که آن شخص شیخی است (شهید سوم حکم بر فساد وصیت موصی کرد و روی به من آورد ! گفت این طایفه با فلاسفه موافقت نمودند در این قاعده « الواحد لا یصدر عنه الا الواحد » و دارای چنین عقیده کافر است ! تکفیر شهید در نهایت شهرت در هردیاری گشت شیخ دیگر در قزوین نماند و از آنجا به عراق عرب رفت.

۳۷- سید کاظم رشتی مقیم کربلا بزرگترین شاگردان شیخ احمد بود! چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت ! شیخ هم وقایع یافته بود در آن زمان آقا سید مهدی فرزند آقا سید علی صاحب کتاب ریاض از شدت پاکدامنی فتوی نمی داد! پس مردم از او درخواست کردند که شیخ را شهید سوم تکفیر کرد اکنون تکلیف ما با پیروان شیخ چیست؟! اصرار کردند! ناچار آقا سید مهدی مجلس بیار است شریف العلماء مازندرانی ، ملا محمد جعفر استرآبادی و حاج سید کاظم رشتی را دعوت کردند چند مورد از کتاب شیخ را خواندند! اظهار داشتند! ظاهر این عبارت کفر است اما سید کاظم گفت : شیخ ظاهر این عبارت ها را اراده نکرده بلکه این گونه از کلمات شیخ را تأویلی است !! آن تأویلات مراد شیخ است ایشان گفتند ما اجازه نداریم تأویل کنیم مگر در آیات قرآن و کلمات پروردگار و زبان پیامبر و ائمه (ع)!! کسی که به کلمه کفری سخن گوید آیا راه تأویلی هم دارد !!

آنگاه به سید کاظم گفتند که بنویسید ، که این عبارت های شیخ کفر است !

ناچار سید کاظم نوشت که ظاهراً این عبارت ها کفرست و مهر کرد سپس آقا سید مهدی که هرگز فتوای نمی داد اما به گواهی این دو

عالم عادل که شریف العلماء و ملامحمد جعفر استرآبادی بودند حکم به تفکیر شیخ و پیروان او داد!! از آن پس به مسجد رفته مردم را موعظه کرد که در این عصر و زمانه گرگان چندی به لباس میش درآمده‌اند. دین مردمان را فاسد و تباه ساخته‌اند .

اینان شیخ احمد احسائی و پیروان او هستند!! کافراند تکفیر شیخ و پیروانش منتشر شد .

۳۸- علمائی که شیخ احمد و پیروان او را تکفیر کردند، نخست ملا محمد تقی قزوینی مشهور به شهید سوم دوم آقا سید مهدی فرزند مؤلف کتاب ریاض و ملامحمد جعفر استرآبادی و ملا آقای دربندی مؤلف کتاب اسرار شهادة و شریف العلماء مازندرانی استاد شیخ مرتضی انصاری و آقا سید ابراهیم قزوینی مؤلف کتاب ضوابط الاصول و شیخ محمد حسن مؤلف کتاب جواهر الکلام و شیخ محمد حسین مؤلف کتاب فصول «در اصول فقه» بلکه بسیاری از فقهای عصر شیخ و پیروانش را تکفیر کردند و در چند مسأله با شیخ احمد اختلاف دارند که موجب تکفیر او شد. (۱)

۷- گرفتاری شیخ

۳۹- حاج محمد کریم خان کرمانی در باره شیخ چنین نوشته :
محبوب ترین امور جهان در نزد ایشان خلوت، گوشه گیری، اندیشه در ملکوت آسمان و زمین آثار قدرت خدا بود .
تا توانست در میان مردم نیامد!! از دنیا و مال و جاه دوری کرد!

۱- اقتباس از کتاب قصص العلماء تنکابنی ص ۳۱-۴۱ چاپ اول - تهران

قریب پنجاه سال در گوشه بی نشست بسیاری از عمر خود را در بیابان‌ها و
 کودها و گوشه و کنارها گذرانید! بهترین چیزها در نزد ایشان نماز در
 بیابان بود! ریاضت‌های شرعی بسیار دشوار می‌کشید، گویا دو مرتبه
 تمام ثروت خود را بخشید و باز از برای ایشان اموالی بسیار گرد آمد
 روزی زنان خود را امر کرد که در اطاق دیگر رفتند! بینوایان را خواست
 و گفت تمام مال خود را بر شما مباح کردم همه را ببرید!!

۴۰- از جمله محنت‌های ایشان یکی تکفیر او بود چون شیخ
 چیزی از خود نمی‌گفت، فضل دیگری را نمی‌گفت! از آل محمد -
 صلی‌الله‌علیه و آله وسلم و فضیلت آنان سخن می‌سرود! مخالفان انجمنی
 بیاراستند و کتاب تألیف کردند و هر روز در آن مجلس می‌خواندند! شیخ
 را لعن و سرزنش می‌کردند! بهر کسی می‌رسیدند آن منافقان را جستجو
 می‌کردند؟ طبع او از چه بیشتر نفرت دارد؟ همان را به شیخ نسبت می‌دادند
 تا او خوب وحشت کند! از روی دل تکفیر کند سپس به یکی می‌گفتند!
 شیخ تمام علمای اولین و آخرین را از شیخ مفید تا آقا سیدعلی همه را
 بد می‌داند! برخلاف اجماع تمام علماء نظر داده است! امیر المؤمنین
 علی علیه‌السلام را خالق و رازق می‌داند! امور تمام مردم را به علی (ع)
 برگزار می‌داند! از فرقه مفوضه می‌باشد! بعض دیگر می‌گفتند شیخ
 گفته است تمام اشاره‌های قرآن به علی بر می‌گردد! هنگامی که در نماز
 یا خواندن سوره الحمد به کلمات ایاک نعبد و ایاک نستعین رسیدند باید حضرت
 امیر المؤمنین علی علیه‌السلام را قصد نمایند! بگویند ای علی (ع) ترا
 عبادت می‌کنیم! از تویاری می‌جویم! به گروهی می‌گفتند که شیخ می‌گوید

که پیامبر اسلام با جسم خود به معراج رفت !
 ۴۱- هر چند شیخ در هر مجلس می گفت ای مردم از این گونه
 عقائد بیزارم !! هرگز این ها را نوشته ! نگفته ام! عقیده من مانند عقائد
 مسلمانان است! از هر عقیده یی که برخلاف اجماع و ضرورت شیعیان باشد
 نیز بیزار هستم !!

زینهار شق عصای مسلمانان می کنید ! در میان شیعیان پراکنندگی
 میاندازید! هیچکس از او نمی پذیرفت! به اطراف نامه ها نوشتند که شیخ
 احمد کافر است! تمام شیعیان را پریشان کردند! دل های ایرانیان را به
 شك انداختند ! (۱)

۸- کتاب شرح زیارت و قتل و غارت کربلا

۴۲- حاج محمد کریم خان نوشته است (۲) گرفتاری دیگری
 دامان شیخ را گرفت این است که مخالفانش کتاب شرح الزیارة او را
 نزد پاشای بغداد فرستادند! گفتند در آنجا خلفا را به زشتی یاد کرد !!
 ابوبکر و عمر و عثمان را نکوهش کرد (۳) دارد پاشا بر اثر تحریک و کینه یی

۲۰۱- هدایة الطالبین تألیف حاج محمد کریم خان کرمانی ص ۱۰۷-

۱۲۳.

۳- مؤلف روضات الجنات نوشته است : که درباره شیخ مردم بدعقیده
 شدند و جزء چهارم از کتاب شرح زیارت جامعه او را بنزد والی بغداد بردند
 و آن جزء طمن و لمن خلفای سه گانه و حکایت حبص و بیص دیک الجن
 (کذا) انشاء کرده بودند و والی بغداد دستور داد که کربلا را خراب کردند ←

که از شیعیان در دل داشت پس از چندی میرآخور خود را به کربلا فرستاد! مدت یازده ماه آنجا را در محاضره گذاشت! تقریباً دوازده هزار گلوله توپ و خمپاره بر آن شهر ریخت! قسمت کفش کن حرم حضرت امام حسین بن علی (ع) بر اثر این کار خراب شد!!

باری همین که حکایت آن کتاب را به داودپاشا نشان دادند! خبر آن داستان به شیخ رسید بسیار دلگیر شد، دید که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست! خواه ناخواه زحمت او می دادند فرار برقرار برگزید به مکه رفت تا هنگامی که کار به دشنام و از بین بردن ثروت بود شیخ صبر کرد! وقتی کار به جان رسید اسباب خانه را فروخت و با زن و فرزند به سفر مکه شتافت تا به نزدیکی مدینه رسید روح پر فتوحش از این جهان رخت بر بست.

۹- نگاهی به اختلاف اخباری و اصولی

۴۳- شیخ عباس علی کیوان قزوینی در کتاب عرفان نامه چنین نوشته است (۱)

«ص ۲۶ این حکایت دروغ محض و کذب صریح و ملفق از چندین حکایت است از اعراب جاهلین که عمداً به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت داده شده است «این نکته از افادات استاد محمد قزوینی است».

۱- مؤلف تفسیر قرآن به فارسی در چهار جلد و کیوان نامه و رازگشا و اسرار حج و بسیاری از کتابهای دیگر که همه چاپ شد و در هزار و سیصد و پنجاه و هشت قمری در رشت وفات کرد و در سلیمان داراب دفن شد.

در میان شیعه اختلاف اخباری و اصولی که در قرن دوازدهم هجری پیدا شد از عجایب است که همدیگر را کافر و مبدع و واجب القتل می دانستند!! اصولی که در آن قرن (که آقا باقر بهبهانی پدر آقا محمد علی کرمانشاهی) مؤسس و رئیس آن باشد از پیش برداشته یوسف مؤلف کتاب حدائق را خوار و مردود عوام شیعه کرد! میرزا محمد نیشابوری را به جرم اخباری بودن در شهرستان کاظمین به بلوای عوام کشتند! بدنش را دفن نکرده به سگان دادند! چند سال پس از آن شیخ احمد احسائی را که فقیه اخباری بود کافر خواندند! و او هم مریدانی بس متعصب دور خود گرد کرد به رغم اصولی یک مسلمان میان اصول و اخبار اختراع کرد و رواج داد! اکنون «شیخیه» نامیده می شود!

۴۴- بسیاری از علماء و اعیان که هم زور علمی دارند و هم زور دولتی و در زمان مظفرالدین شاه قاجار که به شیخیه بودند طغیان کردند! اصولیان نیز مقاومت کردند به زبان شیخیه تمام شد! در همدان در هزار و سیصد و چهارده به بلوای عمومی به تحریک اصولی خانه های شیخیه را که همه اعیان باثروت بودند سوزاندند! میرزا علی محمد که از وجوه آنان بود سوزاندند! مظفرالدین شاه قاجار نتوانست یا درخواست جلوگیری کند! بنا بر این شیخیه که می خواستند به سلطنت او بتازند و سرافرازند سرشکسته و کم عنوان شدند!

۴۵- شیخ احمد ملقب بزین الدین بسی جامد و قشری و ضد عرفا و حکما بود آنان را کافر می خواند، فیض را با آنکه اخباری و دشمن اصولی بود!! محض آنکه دم از حکمت و عرفان هم می زد بد می گفت!

هر وقت می خواست از فیض نقل مطلبی کند می گفت قال المسئی القاسائی تبعاً لشیخه مهمیت الدین!! مرادش محیی الدین و مسیخی طعنه بر نام اصلی فیض بود که محسن باشد با آنکه اودر حکمت و عرفان يك مذاق روحی داشت! بعضی مدعیند که کشف نظری داشت ؟ يك سلول در دماغش زائد بر سلول های عادی بشر بود! به اعتقاد نگارنده (هر مدعی ریاست سلول زائد دارد! این عیب است که از ضعف و اختلال سلول های اساسی پیدامی شود مانند عضو زائد و حرکت دست مرتعش و غلط لفظی در سخن» .

۴۶- بعضی مطالب روحی از عبارت های اخبار می فهمید که به نظر او حق و لازمه اعتقاد می آمد پس آنان را زینت داده به زبان جدی اظهار و مریدان را دعوت به اعتقاد می کرد! از مخالفت آنان بیم می داد! این مطلب ها را کم کم جمع کرده رسمیت داد! جزء مذهب شیعه کرد! هر که آنها را پذیرفت از سائر شیعیان جدا شده منتسب به آنان شد! آنها را مذهب شیخ احمد نامید! و خود را شیخ دانست! فخر کرد! گفت شیعه خالص منم! دیگران گمراهند! پس تدریجاً ریاست شیخ احمد افزود! علماء، اصول بی طاقت شدند! پی بهانه گشته که شیخ را از ریاست و قبول عامه بپندازند! حوزه ریاست منحصر به خود شود اما جرئت نکردند و دل های شان پر از کینه و زبان شان بسته بود .

۴۷- تا آنکه شیخ احمد مسافر خراسان شد به زیارت حضرت امام رضا «ع» و از کربلا شهر به شهر با ریاست کامل و احترامات فائقه و دخل وافر می آمد که از قزوین عبور کند! در آن وقت ریاست سه برادر برغانی در قزوین استقرار یافته بود! از غرور ریاست پنداشتند! شیخ احمد

به حکم انحصار ریاست علمی خود به آنان وارد میشود! در خانه آنان منزل می‌کند! بر جلالت آنان می‌افزاید ازین جهت دعوت از شیخ نکردند! در قزوین ملا عبدالوهاب نامی از فقهاء که امام مسجد جامع و با طایفه بود اما علم و ریاستش کمتر از برغانیان بود و گروهی را به استقبال فرستاد تا به نزدیک همدان و به خانه خود دعوت کرد شیخ احمد به منزل او وارد شد و تجلیل او و تخفیف برغانیان حاصل شد! برغانیان بدیدن او رفتند و گله کردند که ما اعلم همه شیعیان بودیم می‌بایست بر ما وارد شوید و حاجت به دعوت نبود!۴۹

شیخ گفت شرعاً دعوت مؤمن محترم است اگر چه اعلم نباشد و من تابع شرع نه تابع اعلم!! برغانیان کینه در دل گرفتند و بهانه جوئی کرده کلمات مجلسی شیخ را که استنباط و کشفیات خود بود، برای همه آشکار می‌گفت که «باید درباره ائمه دوازده گانه معتقد شد که آنان علل چهارگانه همه خلقتند و معراج پیغمبر را با بدن هورقلیایی دانست» ضبط کردند با اضافه‌های کفر در میان عوام شهرت دادند گفتند اینها غلو است در امام و کفر است و شیخ گمراه کننده عوام است، بعضی علماء قزوین را که رقیب ملا عبدالوهاب بودند با خود همراه و هم خیال کردند.

۴۸- روزی در خانه ملا عبدالوهاب بر سر سفره از شیخ پرسیدند شما چنین و چنان فرموده‌اید خود معتقدید؟ شیخ گفت بلی و همه باید معتقد باشند آنگاه ملا محمد تقی دست از غذا کشید! گفت شما کافرید! اتباع شما کافر و من با کافر هم خوراك نمی‌شوم!! از مجلس برخاست و رفت!! در میان مردم و لوله افتاد علماء آن مجلس بهم چشمی با ملا عبدالوهاب

تصدیق برغانیان کردند اختلاف شدیدی در گرفت! شیخ احمد در کلمات خود بیش از بیش مبالغه کرد و مردم را دعوت به اعتقاد آن سخنان کرد مردم هم به حیرت افتادند در همه مجالس و شهرها شهرت دادند! برغانی شیخ را تکفیر کرده است.

۴۹- در هر شهری که در سر راه خراسان بود و شیخ احمد از آن جا می گذشت دو گروه شدند! بعضی از شیخ دوری کردند و بعضی به عصبیت بر تاجلیل شیخ افزودند عقائد شیخ شهرت کرد بعضی تصدیق کردند ملقب به شیخی شدند! بعضی تکذیب کردند و ملقب به بالا سری! یعنی در بالای سر قبر امام حسین و هر امامی نماز می خوانند! برا بر قبر امام می ایستند چونکه شیخ احمد معتقد بود نماز در بالای سر قبر امام باطل است زیرا قبر امام در قبله قرار دارد و برغانیان می گفتند برای ابطال سخن شیخ حتماً بالای سر امام نماز خواند، آن را قبله ندانست که کفر است.

۵۰- برغانیان به کربلا نوشتند تکفیر شیخ کردیم از پیش رفت شما دنبالش را بیاورید علماء کربلا هم به جرأت آمده فریاد تکفیر را بلند کردند جدایی افتاد و مذهب تازه بی در میان شیعیان برقرار شد! حرف اصولی و اخباری رفت! سخن شیخی و بالا سری به میان آمد! هر دو نفری که در هر شهر بهم میرسیدند از یکدیگر می پرسیدند آیا شیخی هستی یا بالا سری!

۵۱- همین که شیخ از خراسان برگشت و به کربلا رسید علماء کربلا صریحاً او را کافر و نجس خواندند قطع مراوده با او کردند مگر سید کاظم رشتی که نزد شیخ درس می خواند و ترویج مطالب شیخ را نمود!

مشهور به شیخی شد علماء او رانیز کافر خواندند! او مرید عرب بسیار داشت اعراب جانب او را گرفتند! دشمنی مذهبی پایدار شد! هر طرف قوی و پرشور شدند و دهن ها از این گونه سخنان پر شد! چندین سال عمر مردم صرف پیرایه بندی شین وزین شد (۱) دلیل ها برای دو طرف از اخبار و قرآن و عقل و اجماع پیدا و بهم بافته شد!

۵۲- علماء و عوام کربلا و سایر شهرستانهای شیعه دودسته شدند با شدت دشمنی کردند! کشتارهای پهنآوری از دو طرف شد به خصوص در تبریز که میرزا شفیع مجتهد که در کربلا نزد شیخ رسید درس خوانده به تبریز برگشته و علم اجتهاد را بلند کرده بود ترویج مذهب شیخ می کرد! خویشان او اعیان تبریز تقویت او می کردند می گفت که امروز اعلام علماء شیعه سید کاظم رشتی است! برای آنکه شاگرد شیخ و هم عقیده است باید طلبه های علوم اسلامی در نزد او درس بخوانند! از این جهت حوزه درس سید در کربلا پر از طلبه های ایرانی شد از جمله حاج محمد کریم خان قجر پسر حاکم کرمان که از اعیان خارج و داخل سلسله علماء شده به کربلا آمده بود تا مجتهد شود رفت به درس سید و عقائد سید را پسندیده از خود نیز افزوده و به کرمان برگشت و علم استقلال بلند کرد! به شهرهای ایران سفر کرده مخالفت و کفر بالا سری را آشکار نمود دعوی جانشینی

۱- شین یعنی عیب زدن و زین یعنی زینت دادن یعنی هر يك مطلب خود

را زینت می داد مطلب طرف را عیب می زد ليك به زینت ها و عیب های به خصوص و ساخته شد !!

سید کاظم را منحصر به خود برضد میرزا شفیع تبریزی نمود! خود را بنام
 شیخ شهرت داد پس شیخیه نیز دوگروه شدند اتباع میرزا شفیع و پیروان
 حاج کریم خان که اکثریت با آنان بود! سلامت عقائد و قدس با پیروان
 میرزا شفیع بود.

۱۰- نامه شیخ احمد احسائی به ملا عبدالوهاب قزوینی

کتاب شیخ احمد بن زین الدین الی الملا عبدالوهاب القزوینی.

٥٣- بسم الله الرحمن الرحيم

الى جناب عالى الجناب ولب الالباب الداخلى فى الخيرات من كل باب
اهدى جميل التحية والسلام صلح الله احواله وبلغد آماله فى مبدئه ومآله
بحرمة محمد وآله امين رب العالمين. اما بعد فان سألتهم عن محبتكم وداءيكم
فانا احمد الله اليكم اما انا من جهة نفسى ظاهرى و باطنى ففى راحة واما
الناس من جهتي فقد اختلفوا فممنهم من آمن و منهم من كفر ولو شاء الله
ما اختلفوا ولكن الله يفعل ما يريد. جاء الورع الزاهد الشيخ متقى واراد ان
يطعن على جنابك فلم يجد انه نظرفى بعض كتبى ففى قولى ان للانسان
جسد ين الاول يعاد يوم القيامة وهو الجسد الاصلى والثانى اعنى العارضى
الذى ليس للانسان وانما هو عرض لحق المكلف من الاكل والشرب وليس
من حقيقته و انما هو فى نفس الامر جسد تعليمى او بحكمه وان قلت انه
من العناصر. فان كل ماتحت فلك القمر من العناصر، الجواهر و الاعراض و
نفخ الشيطان فى قلبه فقال انه كفر و هذا كافر والاخوند الملا عبد الوهاب
صلى خلف الكافر واعانه عليه قوم آخرون فقد جاؤ و اظلموا و زورا و الذى
تولى كبره منهم لهم عذاب عظيم. خوفاً على دراهم المعجم والهند حتى قالوا
انك تقول ان الذى خلق السماوات والارض على بن ابي طالب (ع) وحكموا

بنجاسة الارض التي اطوها و بنجاسة حفرة الحسين (ع) لاني ادخل عليه للزيارة والامر اعظم مما تسمع وبذلوا الاموال على ذلك القريب و البعيد شهيداً لتكفيرى ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون. و قلت هذا كلام اخواجه نصير الدين في التجريد والعلامة في شرح التجريد ولا يجب اعادة فواضل الانسان و بينه العلامة في الشرح انه لا يحشر الا الطينة الاصلية و قال المجلسي كاملاً طويلاً من جملة . قال دويم آنكه در بدن اصلية هست كه باقى است از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضليه مى باشد زياده و كم و متغير و متبدل مى شود و انسان كه مشار اليه است به انا و من آن اجزای اصلية است كه مدار حشرو نشر و ثواب و عقاب بر آن است .

و فى هذا الكتاب مثل هذا الكلام كثير و الصادق عليه السلام كما فى الكافى سئل عن الميت يبلى جسده قال نعم حتى لا يبقى لحم و لا عظم الا الطينة التى خلق منها فانها لا تبلى تبقى فى برء مستديرة حتى يخلق منها كما خلق اول مرة هى و كل العلماء على هذا فان جعلوا هذا الجسد الثانى الذى لا يعود كما هو رأي هو الجسد التعليمى اعنى العارض او العرض حتى انى صرحت فى بعض كتبى بان الجسد الذى يعادلو وزن لما زاد عليه هذا الذى فى الدنيا المرئى مقدار ذرة فان الله يقول وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين فقوله اتينا بها اى بعينها ذالك ولكن متى كنت كافراً جاهلاً بالمعاد و انا ادعى معاذة ما اخذ عرف مثلى وقد وقف علماء والعجم كلهم عليها ما طعن فيها الا جاهل بمعنى قولى او معاند منكر للحق وقد قال امير المؤمنين عليه السلام اذا قال احدكم لاخيه يا كافر احدهما لكن يا شيخ حسبي الله وكفى به شهيداً ان الله يقول به فى كتابه الحق ما يلفظ من

قول الالديه رقيب عتيد، والحاصل انا اقول حسبي الله وكفى ليس وراء الله
منتهى والسلام عليك ورحمة الله وبركاته وسلام على من يعز عليك وخص
نفسك بالسلام .

۱۱- میرزا علی محمد باب

۵۴- میرزا علی محمد باب - یکی از شاگردان سید رشتی بود
و در آخر ملقب به باب شد او در کر بلا بود شنید که حاجی محمد کریم خان
در سایه ادعاء بلند ریاستی شگرف یافت او نیز پس از چندی سال دعوی
نمود که من از طرف امام غائب مأمورم به دعوت اظهار کتاب بیان به جای
قرآن ! در اندک زمانی هیجده نفر او را تصدیق کردند! بیشتر آنان از
معاریف بودند مانند ملا حسین بشروی و ملا محمد زنجانی و سید یحیی
کشفی پس ادعای باطنی او در دل ها بیشتر از حاج کریم خان شد. او را
دجال نامید ! چون در نزد شیعیان مشهور است که پیش از ظهور امام
غائب دجال ظاهر خواهد شد! اما ریاست ظاهری به اندازه حاج محمد
کریم خان پیدا نکرد بلکه مردود و مطرود همه شد. دولت ایران هم
که آن وقت به دست حاج میرزا ، آقاسی وزیر محمد شاه قاجار بود
حکم به حبس ابد او کرد . در شیراز زندانی شد سپس او را به اصفهان
فرار دادند ! به خواهش حاکم اصفهان که شاید معتقد او بود بساوی
خوش رفتاری می کرد .

۵۵- آنگاه او را به زندان چهریق تبریز انتقال دادند! در آن تا
مدت دو سال بود. پس از جلوس ناصرالدین شاه قاجار او را از زندان

بیرون آوردند، به حکم دولت وقتوای سه نفر از علماء آن شهر که یکی از آنان حاج حجت شیخی بود، نزد سید کاظم همدرس میرزا علی محمد باب بود سید علی محمد باب را کشتند!

۵۶- دشمنی شیخیه و بابیه غلیظ شد و یکدیگر را بدتر از هر - کافری دانستند و بالاسری ها هم دشمنی آنان را فوزی بزرگ و اقبال خود شمردند،

۵۷- بگمان نگارنده سر سرمایه شیخیه و بابیه مطلب های عرفا و صوفیه بود که به طور الفاظ به هر زبانی می افتد و معنی نزد هیچ کدام نیست! سرمایه شیخی سبک و در پرده بود! سرمایه بابی سنگین و با تهور بود! اصل مقصود هر دو انحصار ریاست دینی به خود چه علماء شیعه با آنان هر دو منازع بودند و عوام شیعه ما به النزاع!! و دولت ایران ترسید که بابیه بعنوان ظهور موعود دعوی سلطنت کنند و آنان نیز زمره و خیال سلطنت داشتند از این جهت دولت به دفع بابیه پرداخت! متعرض شیخی نشد! لذا بابیه بیشتر ترقی کردند و اگر دولت با شیخیه هم در می افتاد آنان نیز ترقی میکردند اگر به بابیه اعتنا نکرده بود آنان نیز ترقی نمی کردند!

۵۸- سبب ترقی بابیه دشمنی علماء و دولت با آنان شد! و این از امور عادی است ولیک بابیه از این دشمنی ها استفاده کردند و ترقی خود را فوق العاده و معجزه شمردند! نفوذ کلامه حق نامیدند! علماء کربلا و نجف از داستان تکفیر شیخ احمد بیشتر دلیر شدند! بنا گذاردند به تکفیر کردن هر کس که ریاست پیدا کرده بود و از او می ترسیدند پس

تدریجاً گروهی را تکفیر کردند ولیک از پیش نرفت (۱)

۱۲- نامه نظام العلماء تبریزی به کلباسی «از تبریز به اصفهان»

در ایام نزدیک به عصر شیخ، ملا محمود نظام العلماء از تبریز به اصفهان به ملا محمد مهدی اصفهانی فرزند ملا محمد ابراهیم کلباسی مکتوبی نوشته تا اندازمی اوضاع و احوال آن زمان را درباره شیخ نشان می دهد قسمتی از آن این است. (۲)

۵۹- «داری حکایت تازه‌ی شنیدم بعضی از طلاب بسیار هرزگی در غیبت علامه دوم بلکه سلمان و ابوذر دوم شیخ احمد احسائی می کنند. این مرد خسر الدینا والاخرة ذالك هو الخسران المبین است. آخرت که ندارد اما دنیایش فوالله الذی لا اله الا هو حضرت اقدس ظل الله بدشان می آید کسی پشت سر آن مرحوم بدگوید مگر این... نشنیده گوش بریدند تاجری را هزار تومان جریمه کردند به جهت سوء ادبی که نسبت به آن مرحوم کرده بود قطع نظر از شیخ مرحوم فتنه و آشوب در مملکت پادشاه انداختن بسیار بد است البته شما منع کنید»

۱- کیوان نامه مجلد اول ص ۴۷-۱۳۳ چاپ تهران

۲- این نامه در کتابخانه شادروان آقامیرزا ابوالقاسم خان ابراهیمی در کرمان بود که اینک باقا میرزا عبدالرضا خان پیشوای شیخیه کرمان منتقل شده است .

هنوز علمای کرد مرخص نشده‌اند به جز چند نفری به فرمایش
 صدراعظم شاه شیخی من شیخی نظام العلماء شیخی به فلان جای ... خندید
 آنکه شیخ را قدح نماید، چگونه قدح توان کرد آن مرحوم را حاجی
 والد ماجد سرکار و مرحوم شیخ جعفر و مرحوم شیخ موسی و مرحوم شیخ
 محمد تقی و مرحوم آقا سید علی طباطبائی و میرزای قمی مرحوم آقا سید
 عبدالله و آقا سید رضا تماماً تمجید مرحوم آن بزرگوار را به بحوی کردند
 فوق آن متصور نمی‌شود و به دو گوش خود شنیدم مرحوم آقا سید علی
 می‌فرمودند شیخ به مقامی رسید که گفت سمعت عن الصادق علیه السلام
 من که می‌خورم والله این عبارت از ایشان بود و جسارت کردم
 بحر العلوم هم در تمجید آن بزرگوار زیاده از حد توصیف و تمجید
 می‌فرمودند .

از مرحوم شیخ موسی شنیدم فرمودند «هذا بقا قیل وعطا طیر آل محمد
 هذا الشيخ الجلیل» والله هذه عبارته بلفظه و از مرحوم شیخ محمد تقی
 پدر جناب شیخ محمد باقر شما شنیدم که می‌فرمود شیخ قطعاً خدمت ائمه (ع)
 می‌رسید فرمود به من محقق شده است .

در یزد میرزا سلیمان در رنگ زهره یا مریخ، والتردید منی لایمنه
 رحمه الله حرف می‌زدند در روز روشن بعد از اقامه ادله باز میرزا انکار
 کرد و گفت رنگ وی سرخ است مثل گل سرخ شیخ فرمودند زرد است
 مثل گل زرد شیخ فرمود انظر الی السقف نگاه کرد دید ستاره می‌درخشید و
 به عینه گل زرد است و بزرگی این ستاره چندین هزار بزرگی دنیا است!
 من خدمت شیخ رسیدم مگر به تحریر و ترغیب ایشان از مرحوم آقا

سید علی شنیدم که می فرمود خدمت امام می رسید و آه می کشید وی فرمود آقا به مقامی رسیده که عقل ما حیران است من عرض کردم الحمد لله شما هم ترویج کردید شرح کبیر و شرح صغیر تألیف فرمودید در هر قریه شاگرد مجتهد یا متبحری دارید واللّٰه هذه عبارته نقلته بافظه «ای آخوند خریز در پالان من می کنی مرد که می گوید: سمعت عن الصادق علیه السلام ومن در میان استبر او استنجا و حیض و نفاس غوطه می خورم نمی دانم که این طلبه ها هنوز هر را از برفرق نگذاشتند چه... می خورند!!» (۱)

استاد علی نوری در نجف اشرف فرمود حدیث است که مؤمن کبریت احمر است این مرد است! می گفت در تفسیر قل هو الله احد رد برایشان نوشتم و بعد توبه کردم مرحوم حاجی اقتداء به ایشان کردند نمی دانم علماء هشتاد ساله شما چه بحث به سنیان دارند! یهود و نصارا به مامی خندند! باری شما منع نفرمائید اگر ممتنع نشد فلا یلو من الانفسه اینجا تشریف آورد تا جزاء عمل خود را بچشد. ذق انك انت العزيز الکرم می شود والسلام.»

فرزند ملامحمد جعفر استرآبادی در کتاب مظاهرا لاثار شرحی در

۱- آنچه در این باره نسبت به سید علی مؤلف کتاب ریاض می دهند معلوم نیست زیرا مؤلف ریاض عالم تحریری بود، باتفاق فقهای شیعه مدارک و دلائل استنباط احکام شرعی از راه و رسم مخصوصی است که کتاب و سنت و اجماع و عقد صریح است. هر گاه فلان یا بهمان مدعی شود که من در خواب فلان را ملاقات کردم باندازه پرکاهی این استدلال ارزش علمی ندارد.

بارۀ شیخ احمد نوشته است که ترجمه خلاصه قسمتی از آن چنین است (۱)

۱۳- تکفیر شیخ

۶۰- در آن زمان سید محمد مجاهد مرجع تقلید شیعیان و پیروانش در عراق عرب و ایران بودند. گروهی از شاگردانش از سخنان و کلمات شیخ به استاد بزرگوار شکایت کردند و سید هم حکم به کفر شیخ احمد صادر کرد! عموم علمای کربلا و نجف هم بآنکفیر شیخ موافق شدند در آن روز پدرم در سفر حج بود و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت علماء این دیار فقیه و اصولی هستند! از علوم معقول و حکمت بیگانه اند! کلماتش را تنها حکیمان می فهمند! راضی شد که پدرم در این باره هر چه حکم کند قبول کنند.

اندک مدتی از این داستان گذشت پدرم از سفر مکه بازگشت سید کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب شرح زیارت و چند رساله از مؤلفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد پدرم پس از مطالعه و دقت در نوشته ها گفت عبارت های این کتاب ها و رساله متشابه و قابل تأویل است! به حکم مقبوله این حنظله واجب است که حکم سید را اطاعت

۱- ملا محمد جعفر شریعتمداری نواده ملا سیف الدین استرآبادی متوفی ۱۲۶۳ از دانشمندان روحانی مقیم طهران بود. برای شرح احوال و آثارش مراجعه شود به مجلدات الذریعة - روضات الجنات - قصص العلماء - تاریخ بیداری ایرانیان کشف الحجب - فهرست کتابخانه برلن - ذیل کشف الظنون.

کرد اما برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره‌یی نیست به جز اینکه با شیخ بگفتگو پرداخت ! آنکاه دید که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟

پس از چندی پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جویای احوال یکدیگر شدند شیخ اظهار تشکر کرد که فوراً او را تکفیر نگفته به تأخیر انداخت.

شیخ عقائد و آراء خود را بیان کرد و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند ! شیخ مطابق ظاهر نوشته‌های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت همان گونه که علامه سید مجاهد و سائر علمای کربلا و نجف از نوشته‌های او فهمیده بودند آنکاه علامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه‌یی در کربلا و سائر شهرهای ایران آغاز شد (۱).

۱۴- ماجرای جلوگیری از ورود شیخی به گرمابه در تبریز

۶۱- هدایت در روضه‌الصفای ناصری مجلد نهم چنین نوشته است:
ذکر مجملی از واقعات این ایام که در تبریز وقوع یافته در سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از واقعات بدیعه این ایام بوده که چون در میانه

۱- مظاهر الآثار مجلد اول ص ۱۰۶۴-۱۰۶۵ از مجلدات هشتمگانه که نسخه به خط مؤلف در کتابخانه استاد مجتبی مینوی است.

علمای شیخیه و مجتهدین اصولیه در بعضی مطالب دینییه خلاف رأی واقع
 شده یکدیگر را بناحق تکفیر و تقبیح و تفضیح روا دارند و همانا در این
 اوقات از تبعه و تلامذه آن طایفه که پیروان شیخ احمد احسائی بودند
 سخنی در خدمت جناب میرزا احمد مجتهد تبریزی به نحوی مخالف
 شرع مطهره معروض داشته اند. جناب مجتهد عصر حکم بر تکفیر آن طبقه
 رانده و پیروان آنان را کافر خوانده و به ردع و منع آنان از گرمابه
 مسلمین فتوی داده و این حکم در افواه عوام و خواص تبریز افتاده بود و
 در این وقت مردی از جماعت شیخیه قصد گرمابه کرد بنا بر حکم مجتهد
 تبریز گرمابه بان او را ممانعت از دخول گرمابه خود کرده آن عالم به
 خشم در آمد گرمابه بان را گرم بکوفت و سخنان سرد بگفت جماعتی به
 حمایت گرمابه دار در آمدند و با او به مخالفت و ملاطمه پرداختند آن
 سوی نیز مردم به رعایت و اعانت وی اجتماع کردند و با طبقه مخالف
 بشیاد نزاع برپا دادند رفته رفته آتش فتنه بالا گرفت و مردم فتنه جوی از
 دو سوی بر آن آتش دامن زدند و کار به مکاوحه و مناظره کشید و کسی
 آبی بر آن آتش نریخت تا بدان رسید که تمام کسبه و اهل حرفه شهر و
 دکه ها بر بستند و با دشنه و خنجر به یکدیگر پیوستند و بیم آن بود که
 شهری بر دو گونه شده یکدیگر را تاراج و قتل کنند ابواب شاهزاده ملک -
 قاسم میرزا که در آنگاه حکمران آن بلده بود عاقلان را بخواند و بر خوان
 نشانند و باب تدبیر التهاب آن آتش شعله ور را تسکین و اطفاء کرد و فیما بین
 علماء و مسببین هر دو طبقه طرح مسالمة و مصالحه در افکند تا عامه خلایق
 از این منازعه لفظی و مقارعه ظنی باز رستند و مطمئن البال در پس دکان

کسب و عمل خویش فرو نشستند .

۱۵- شیخی و کشفی

۶۲- سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین نوشته است مراد از شیخی و کشفی اصحاب شیخ احمد احسائی است، مقصود از جمعی که ایشان را کشفیه نامیدند منسوبان آن جناب است به جهت اینکه خداوند عالم کشف کرده است پرده نادانی را از نظر و دل های آنان، کسانی هستند که کشف شده است از ضمائر آنان تاریکی شک ها و شبهه ها و بر آنان ظاهر شده است نور حق با دلیل های روشن و ایشانند کسانی که روشن کرده است خداوند عالم به نور هدایت و ایمان دل های آنان را باز داشته است نظر و گوش و دل ایشان را به معرفت توحید و تجرید و معرفت رسول خدا و ائمه هدی (ع) که ارکان توحید هستند، کسانی هستند که پروردگار از چشم باطن آنان کشف کرده است پرده را و از بین برده است از آنان شك و تردید و بیرنگ و اشیاء را هم چنانکه حقیقت آنها است شناخته اند هر چیزی را که شناخته اند علم آن را بر خداوند مسلم دانسته و بر ناتوانی و کوتاهی خود چنانکه در شأن امکان است قبول کرده اند این نام را اگر چه می توان بهر کسی که پیش از جناب شیخ و بعد از او صاحبان کشف بوده اند اطلاق کرد .

۶۳- اما بیشتر استعمال کشفی نظر به مقابله غیر کشفی بر این فرقه است چنانکه استعمال امامیه بر فرقه اثنی عشریه گرچه درست است اطلاق به این اسم بر هر کسی که امامی برای خود قرارداد داده ایک دشمنان مشهور کردند این نام را بر این گرام چنانکه مشهور اهل سنت و جماعت است

رافضی را برای اثنی عشریه و حال آنکه پروردگار عالم در جهان در این اسم را مخصوص اینها داشته است و بر هر کس که باطل را ترک کرده است این نام شامل و صادق است.

۶۴ - سید کاظم رشتی بازم در کتاب دلیل المتحیرین در باره شیخ استاد خود چنین نوشته است مراد از اسم شیخیه که در این روزها این فرقه را بدان اسم می نامند، چنانکه اثنی عشری را برافضی گویند و این شیخ جلیل و عالم نبیل شیخ احمد زین الدین احسائی و حید عصر و یگانه دهر، اخذ کرده است علوم را از معدنش! برداشته است از منباهش که عبارت از ائمه طاهرین (س.ع) باشند.

۶۵ - این علوم در خواب های درست و پاک از ائمه خدا به آن جناب می رسید و شك و تردیدی در این نیست که شیطان به صورت های مبارکه ایشان متصور نمی توان شد و خود را به ایشان مشتبه نتواند کرد پس نخست جناب امام حسن علیه السلام را در خواب دید و آن حضرت زبان مبارک خود را بر دهان او نهاد و در باطنش نور اقبال مبتهج شد و از فیوضات خدا و انقطاع و اغراض تمام ماسوی الله و توکل به اعتمادش به خدا بود.

۱۶ - نظر شاگردان شیخ نسبت به استاد خود

۶۶ - ابراهیم بن عبدالحلیم از فضایل شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود در رساله یی بنام تحفة الملوک فی سیر السلوک (۱)

۱ - مؤلف ابتداء کتاب را در هزار و دوست و چهل و هفت هجری به عباس میرزا و بعد از مرگ او همان نسخه را به محمد میرزا وایمهد تقدیم کرد يك نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه استاد اقبال آشتیانی بود.

در بحث اختلاف علماء چنین می نویسد :

در اول ورود به حضور مسعود علامه عالم مروج دین خاتم استادی استاد البشر وحید العصر شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه که هنوز این مقامات را ندیده بودم وغور تمام در عالم منطق و مجادله که اهل عالم در همین محافل غور دارند داشتم مسائل چند که حل آن بعلم و منطق و طریقه مجادله راست نیاید نزد بنده بلکه همه علمای عصر لاینحل بود از جناب مستطاب سؤال کردم از آن جمله اختلاف علمای شیعه بود که یکی اخباری و دیگری اجتهادی یکی عمل بمطلق مظنه کند دیگری بظنی خاص که از کتاب وسنت حاصل آید و همچنین یکی بارشاد باطن و طریقه ریاضت مردم را بحق دعوت کند و دیگری برهان عقلی و استدلال فلسفی؟

عرض کردم در این صورت بمن یقتدی طالب الحق لیتهذی قال رحمة الله کلاماً موجزاً فی حق المذهب احق ان یکتب بالذهب بل هو مکتوب فی اللوح المحفوظ ومحفوظ عند الله ومرفوع الیه اذ هو الکلم الطیب والکلم الطیب یرفعه قال رضی الله عنه یقتدی بعالم عامل متورع یعنی بالکتاب والسنة همین کلام مختصر طالبان را کافی باشد چه عالم عامل که باورع و تقوی باشد بنور ایمان راه رود و از صراط مستقیم کنار نشود خاصه که عمل بکتاب وسنت نماید که خود صراط مستقیم ومیزان قویم است .

شریعتمدار مازندرانی

ملا محمد حمزه شریعتمدار مازندرانی که یکی از شاگردان شیخ

احمد بود در باره شیخ خود چنین نوشت. من در مجلس درس شیخ در اصفهان در اندک زمانی بهره بسیار بردم و نصیحت و وصیت باین فقیر کرد که بجای دقت در کتابها و قواعد فلسفی و عرفانی صدرالدین شیرازی و کتاب اسفار مطالعه و دقت در شرح عرشیه و سایر مؤلفاتش نمایم و بخط شریف خود در این باره وصیتی نوشته است که در میان قرآن مجید گذاشتم، اکنون هم هست «وفات در هزار و دویست و هشتاد و یک» پس از ورود به باره فروش «بابل» بر حسب وصیت بتدریس کتاب شرح عرشیه پرداختم و آن را شرح و مزج نمودم بیسط تمام که تا نصف جلد اول شرح عرشیه شیخ سه جلد شرح آن شده است.

نظر ملا علی نوری حکیم

یکی از شاگردان فاضل میرزا حسن کرمانشاهی (حکیم معروف قرن اخیر) حکایت کرد مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت ملا علی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسائی بشمار میرفت، همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل می نمود! تا آنکه شیخ باصفهان رفت ملا علی درس و بحث خود را احتراماً برگذار بشیخ احمد نمود! شاگردان ملا علی بدرس شیخ حاضر شدند در میان بحث و تدریس یکی از شاگردان اعتراض کرد که کلام حضرت شیخ دور است! دور هم بقول اهل منطق باطل است! شیخ توجهی ننمود! درس خود را بیایان رسانید! پس از چند جلسه اصحاب ملا نوری دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است! ترك درس او را گفتند و ملا علی

پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علمی شیخ احمد احسائی را
نمیکرد !!

بیشتر کتاب‌های شیخ چاپ شده و وقف عمومی است و برخی از
کتاب‌ها و رساله‌های او را سید کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی
و سایر مشایخ شیخیه ترجمه و نقل و شرح کرده‌اند .

عقیده شیخ درباره مهدی موعود (ع)

سید کاظم رشتی رساله حیاة النفس تألیف شیخ را که در اصول عقاید
است به فارسی ترجمه نمود اینک گلچینی از آن را برای روشن شدن
عقاید شیخ که ترجمه شاگردش است در اینجا نقل مینماید :

امام زمان کیست ؟ !

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند قائم آل محمد محمد بن الحسن -
المسکری (ع) زنده و موجود است ولی در نزد ما شیعیان دوازده امامی
بجهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن حضرت و ظاهر خواهد شد و زمین
را از عدل پر خواهد کرد بعد از آنکه از جور و ستم پر شده باشد و فرزند
ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب منتظر و اجماع فرقه
محقه تابع اجماع ائمه ایشان است . و اجماع اهل بیت حجت است چه
حق تعالی ایشان را باک فرمود پس سخن ایشان حجت است زیرا نمی-
گویند مگر حق .

ولی اجماع شیعه پس از آن نیز حجت است بجهت کشفش از قول

امام ایشان معصوم است ولی اهل سنت و جماعت بسیاری از ایشان با ما اتفاق دارند و بقول ما قائلند و بعضی را گمان آنست که مهدی اکنون موجود نیست پس از این موجود خواهد شد ، برخی را گمان این است که آن عیسی بن مریم میباشد ولی حدیث مروی که اتفاق فریفتن است سخن پیامبر (ص) میباشد .

«من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» این دو گفته را باطل مینمایند این کلام عام است و بر زبان ماوراست اکنون که هرگاه کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است مردن جاهلیت و شرك است این دو قول در صورت عدم وجود امام بیهوده و لغو خواهد بود با آنکه سابقاً گفتیم که وجود امام لطف است از طرف پروردگار و لطف آنکه سابقاً گفتیم که وجود بر حسب حکمت پس درست نیست تکلیف بدون لطفی موجود شود چه آن شرط تکلیف است و مشروط در نزد این انتفاء شرط از بین میرود .

هر کس که عقیده داشته باشد که حضرت متولد شده است هم عقیده بوجودش دارد زیرا هیچکس معتقد نیست که آن حضرت متولد شده و از این جهان رخت بر بسته است و کسی که بعید میداند که چگونه این مدت دراز را عمر میکند بر حقیقت این حکمت بر نخورده است که رد آن ممکن نیست و آن بقای حضرت خضر (ع) است که جدش هود پیامبر بود با آنکه در زمان ابراهیم علیه السلام تولد یافته است بنا بر دو قول مشهور و اکنون او باقی است بلکه تا نفع صور است او بزرگترین آیتی است بر وجود قائم و شیطان تا روز قیامت باقی است هرگاه روا باشد دشمن خدا باقی

باشد خضر که دلیل برای مصلحت جزئی است نسبت بسوی مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر خداوند و قطب وجودش است پس چگونه جایز نیست بقاء کسی که بستگی تمام بر مصالح نظام دنیا و دین و آخرت دارد با اینکه بروایات امت و احوال ایشان اتفاق دارند که قیام قائم خواهد شد و رسول (ص) فرمود که در دنیا باقی نماند مگر يك روز که خداوند آن روز را بلند خواهد نمود تا آنکه از اهل بیت و از ذریه من ظهور کند .

کسیکه اسم او اسم من و کنیه او مانند کنیه من خواهد بود و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم .
آن گروهی که از اهل سنت و جماعت عقیده داشته که اوعیسی بن مریم است این حدیث نبوی سخن آنان را تکذیب می کند اتفاق بردرستی این حدیث دارند زیرا که عیسی از اهل بیت و ذریه حضرت پیغمبر نیست و نامش و کنیه اش مخالف نام عیسی است .

همچنین این حدیث تکذیب می کند سخن آن کس را که گفته است آن قائم مهدی عباس است که مهدی از فرزندان و ذریه پیامبر نیست بنابراین و از برای منصب طالب حق این سخن می ماند که آن امام دوازدهم از ائمه علیهم السلام است و نهم از ذریه مولانا حسین بن علی (ع) است .

چرا شیخ را هو کردند؟!

درست دقت کنید سخن شیخ احمد و شاگردش سید کاظم رشتی که ناشر افکار و عقاید استاد بود درباره امام زمان (ع) عقیده روشنی نوشته

است که عقیده تمام شیعیان دوازده امامی است بدبختانه اوضاع واحوال محیط و اغراض خصوصی آن شیخ پارسا و روحانی را تکفیر کردند !! ناچار بسوی خانه خدا فرار کرد ! از غصه در کنار خانه خدا وفات نمود ! بعدها با نیرنگ‌های سیاسی روز فرقه‌ها درست شد !! اختلاف در شیعیان انداختند ! شکاف عمیقی در عالم اسلام تولید کردند تا روز بروز جهان اسلام ناتوان شد ! و هر يك از کشورهای اسلامی بکرفتاریهای همانند ایران مبتلا شد ! دانشمندان بزرگ روحانی هم از ترس تکفیر عوام لب را گزیده و کنجی اشستند ! از ابراز عقیده علمی و دینی و بحث و انتقاد که نشانه ترقی و خوشبختی و اجتماع مسلمانان است خودداری کردند تا در گمنامی و فلاکت و دربدری مردند !

شیخیه و بابیه

میرزا محمد حسین حجة الاسلام تبریزی در رساله‌یی که درباره شیخیه و بابیه تألیف نمود چنین نوشت :

بهمین جهت همیشه رد آنها را علمای ما کرده و میکنند دشمنی که آنان با ما داشته و دارند اندازه ندارد ! چنانچه در این باب چند آیه درست کردند و در کتاب خود ثبت نمودند ! پیروان خود را از مجالست و معاشرت با این فرقه محقه باز داشتند از جمله آنها در کتاب بیان در معرفت اسم قدوس کلماتی بهم بافته است .

حاصل معنی کلماتشان که همه غلط و بیرون از قواعد و اسلوب عربی است ، گفته است شیخ وسید وسایر فقهاء اهل توحید نیستند چنانچه

پیش از این حرام کرده بودیم نظر کردن با ساطیر و کتابهای شیخ و سید هم چنین از امروز حرام کردیم مجالست را با آنها بجهت اینکه مبادا شما را گمراه نکنند و شما کافر باشید ! همچنین گفته است با شما دشمنند و در روی زمین امروز دشمن هستید با ایشان و آنان با شما دشمنند و در روی زمین امروز دشمن تر از آنها نسبت بشما و دشمن تر از شما به آنان کسی نیست (۱) .

رای صاحب نظران درباره شیخ نظر اسرار سبزواری

ملا هادی سبزواری حکیم معروف در کتاب شرح منظومه در بحث اصالت وجود «صفحه ۵ چاپ تهران ۱۲۹۷ ه . ق .» شرحی نوشته است که تمام اساتید علم و حکمت روی سخن حکیم سبزواری را بشیخ احمد احسائی میدانند ترجمه حاشیه منظومه این است :

هیچیک از حکماء باصالت وجود و اصالت ماهیت معتقد نبودند مگر یکی از معاصران که این عقیده را قائل است و قواعد فلسفی را محل اعتبار قرار نداده و در بعضی از مؤلفات خود گفته است ماهیت منشاء کارهای زشت و این امور اصولی هستند و اولویت برای اصلیت دارند .

بدیهی است میدانید که شرعاً عدم ملکه است و علت عدم عدم است و

۱- رساله علم الحجة لاتمام للحجة لمن انكروا ايضا حال المحجة تأليف
حجة الاسلام تبریزی چاپ سنگی

ماهیت اعتباری را تولید میکند بدان که برای ممکنیت زوج ترکیبی ماهیت و وجودی است و ماهیت را کلی و طبیعی نیز میگویند که در جواب ما هو گفته میشود و هیچیک از حکما نگفته اند که ماهیت و وجود دو اصل هستند چه این گفته لازمهاش این است که در چیزی دو چیز متمایزی باشد .
دایان

اقتباس شیخ از زردشت

نگارنده این سطور گوید : شیخ احمد احسائی که قائل باصالت وجود و اصالت ماهیت شده است گویا از زردشت گرفته باشد که قائلند بدو مبدء یزدان و اهریمن که یکرا خیر محض و دیگری را شر محض میدانند !!

تمام حکماء قائلند که شیئیت شیء بصورت است شیخ احسائی میگوید شیئیت شیء بماده است .

نظر شیخ نصراله دزفولی شرح کتاب نهج البلاغه

حاج ملا نصرالله دزفولی که از معاریف علمای دوره ناصری بود شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را بنا بدستور ناصرالدین شاه قاجار ترجمه کرد به عبارت هایی که گوئی ترجمه تحت اللفظی از عربی است و بکلی از قواعد انشاء فارسی دور است ادرباره شیخ احمد احسائی و مشرب شیخیه چنین نوشت :

باید دانست هم‌چنان‌که در میان صدها متأخران علماء مذهب امامیه نیز اندک مخالفت‌هایی شده است و منشاء آن بچنگ زدن باخبار متشابه و وارده در کتب اخبار و تأویل نمودن قرآن باخبار غیر موثق است که دون شأن ائمه میدانند اندک غلوی در باره ایشان نمودند پس حادثی گردید مذهبی که آن را مذهب شیخی می‌گویند که مؤسس آن شیخ احمد احسائی بود، از او است اصطلاحاتی در اداء مطلب خود، از این جهت مرادهای شیخ ترقی داده شد و رونق دادند آن مسلک را بخودی که نسبت داده می‌شد بمسلک بنخودش، گفته‌اند مذهب سید کاظمی ۱۱ در میان شاگردانش مردمی نادان و بی‌سواد و طالبان اسم و آواز بودند که بسی ادعا می‌کردند مطالبی را که نه شیخ احمد و نه سید کاظم مدعی آنها بودند ۱۱ از ایشان بیرون آمد رکن رابع و بایی و قرۃ العین که تفسیر حال ایشان ظاهر و آشکار است ۱ این مقام را علما مقدمه ظهور مهدی و قائم آل محمد (ص) میدانند. (۱).

نظر صاحب کتاب قصص العلماء و سید حسن تقی زاده

در کتاب قصص العلماء درباره فهم حدیث شیخ داستانی نقل شد، که دقیق‌تر از آن را سید حسن تقی زاده در رساله «تاریخ علوم در اسلام» چنین نوشته‌اند:

۱- چهار جلد از ترجمه شرح نهج البلاغه در کتابخانه اسناد مشکوة موجود است جلد آخر آن در سال ۱۲۹۰ بفارسی ترجمه شد.

اعتقاد با حدیث ضعیف بقدری رایج شد که بنا بر معروف در نیمه اول قرن سیزدهم یکی از علمای مؤسس یکی از طریقه‌های معروف (وفات در سنه ۱۲۴۲) که ظاهراً معتقد بقبول و در صحت احادیث بر حسب ششم خود بود در این باب با شیخ محمد حسن معروف صاحب جواهر الکلام بحث شدیدی داشت و شیخ با طاق دیگر گرفته و روایتی جعل نمود با عربی خیلی فصیح و در کاغذ کهنه‌ای نوشت و کاغذ را خیلی مندرس و کهنه‌تر کرد و پیش آن عالم آورد و گفت لطف فرموده دقت فرمائید این حدیث صحیح است یا ضعیف و وی پس از دقت و با اصطلاح خود رجوع به ششم خود گفت این حدیث کاملاً صحیح و معتبر است و همین شخص در کتب جسیم و عظیم خود که در ایران طبع شده و در حوزہ‌های خاصی تدریس میشود با آنکه اتباع وی او را بزرگترین علمای شیعه میدانند خرافاتی مضحک بجای حقایق دینیہ یا علوم مثبتہ درج کرده که بقول عامیانه آدم شاخ در می‌آورد و از آن جمله برای مثال اسامی ملائکه را درج میکنند کافی است مانند ملکی که اسم او دارای حرف را «نون و را» بوده غین متوالی و در آخر ثیل است و ملائکه دیگر مانند ظلم‌ظمائیل و حصد غائیل و هکثائیل و هکثائیل و هکذا که از ترکیب حروف جهل و موهومات جفری ساخته است و خلف معروف او در کتاب بزرگ دیگری که بعنوان شرح بر قصیده عبدالباقی افندی موصلی نوشت و در سنه ۱۲۷۰ قمری در تهران بطبع رسیده برای مدینه علم که لابد در آسمان است بیست و دو محله شمرده و در وسط محله بیست و دوم صد و شصت کوچه (با اصطلاح او بند) ذکر کرده با نام و نشان و صاحب هر يك از آن بندها را با اسمی عجیب که شبیه

بکلمات مهمل و هذیان و مرکبات جعلی از حروف تهجی است یاد کرده است . (۱)

نظر ملا اسماعیل اصفهانی حکیم

ملا محمد اسماعیل ابن سمیع اصفهانی که از حکماء معاصر شیخ احسائی بود شرحی بنام حاشیه بر رساله عرشیه ملا صدرا ی شیرازی نوشته است که قسمتی از آن در آخر کتاب اسرار الایات صدرالدین شیرازی در تهران چاپ شد در این شرح ایرادهائی بر شرح عرشیه شیخ احسائی گرفته و اعتراضات او را بر مشرب فلسفی حکماء جواب داده است.

ترجمه تقریبی مقدمه ملا محمد اسماعیل چنین است : فاضل نبیل بارع شامخ شیخ المشایخ شیخ احمد بن زین الدین احسائی که خدا او را نگهدارد و از بلاها محفوظ دارد شرحی بر عرشیه ملا صدرا نوشته که تمام آن جرح است برای اینکه مراد مصنف را از الفاظ و عبارتها ندانسته است ! اطلاعی هم بر اصطلاحات نداشته است ! کتاب عرشیه ملا صدرا شیرازی کتاب عظیمی است . بعضی از دوستان امر کردند که شرحی بر آن بنویسم و پرده از آن بردارم . (۲)

نظر صاحب روضات الجنات

صاحب روضات الجنات نوشته است که محدث نیشابوری در باره

۱- ص ۲۱-۲۲ از انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول

۲- ص ۱۶ چاپ تهران

شیخ گوید :

فقیه محدث عارف وحید در معرفت اصول دین است ، از اورسائل محکمی باقی مانده و در مشهد امام حسین یعنی کربلا با او اجتماع افتاد شکی در جلالت و فقیه بودن او نیست از سیدعلی طباطبائی صاحب کتاب ریاض و شیخ جعفر نجفی و بسیاری از علمای قطیف و بحرین اجازه روایت حدیث داشت ! گروهی از او اجازه روایت داشتند مانند شیخ کلباسی صاحب کتاب اشارات الاصول که سه روز در اصفهان برای وفات شیخ مجلس فاتحه ترتیب داد ،

مؤلف روضات الجنات در شرح حال شیخ ، شیخ را بخوبی میستاید ولی در آخر شرح احوال شیخ بجنب بررسی در باب سید محمد علی باب شرح بسیار مختصری مینویسد ، از تاریخ اوهام و خرافاتی که در مذهب شیعه امامیه پدید آمده بحث دقیقی مینماید و رشته را متصل به شیخ احمد می سازد ! درباره مشرب شیخیه چنین نوشته است پیروان جماعت که آلات معطله تأویل هستند در این او اخر پیدا شدند ، در حقیقت از بسیاری از غلاة تندتر رفته اند !!

نام ایشان شیخیه و پشت سری است !! این کلمه از لغات فارسی است که آن را به شیخ احمد زین الدین احسائی منصوب داشته اند ، علت آن اینست که اینان نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی میخوانند ! برخلاف منکرین خود یعنی فقهاء آن بقعه مبارکه که در بالای سر نماز می خوانند و به بالاسر مشهورند ! این طایفه بمنزله نصاری هستند که در باره عیسی غلو کرده به تثلیث قائل شده اند شیخیه نیابت خاصه و بابیت

حضرت حجت را برای خود قائل هستید. (۱)
 مؤلف روضات الجنات از مشهورترین بزرگان دانشمندان روحانی
 جهان اسلامی است نوشته‌اش درباره شیخ مورد استناد علماء شده، در حقیقت
 فتوی در خصوص شیخ داده و او را از جرگه سایر شیعیان جدا ساخته و در
 ردیف غلاة قرار داد!!

نظر گوبینو مورخ فرانسوی

کنت دوکوبینو وزیر مختار سابق دولت فرانسه در دربار ایران در
 کتاب «سه سال در ایران» درباره شیخیه چنین نوشته است :
 یکی از این مسلك‌های پنهانی مسلك مذهبی شیخی است شصت و یاهفتاد
 سال پیش از این در شیراز بوجود آمد .
 شیخی‌ها که امروز شمارشان نسبتاً زیاد است بر سر يك موضوع با شیعه‌های
 ایران اختلاف دارند و آن چگونگی زیدگانی امام دوازدهم یعنی مهدی
 علیه السلام میباشد .
 شیعیان میگویند امام دوازدهم زنده است و با قالب جسمانی خود
 مرور ایام می نماید تا روزی که اراده نماید ظاهر شود .
 ولی شیخی‌ها با این عقیده مخالف هستند و میگویند که امام دوازدهم
 یعنی مهدی علیه السلام با قالب روحانی زنده می باشد! آزادی او هم بدست
 خودش نبوده بلکه مانند سایر بندگان خدا بقدر وسر نوشتش بدست خود
 ذات باری تعالی است .

۱- روضات الجنات ص ۲۸۵ - ۲۸۷ چاپ تهران .

در تعقیب این نظریه شیخی‌ها می‌گویند که روح امام دوازدهم قابل انتقال است و اکنون از بدن يك نفر بدن دیگری منتقل میشود باین طریق که وقتی قالب جسمانی از بین رفت روح آن امام بجای اینکه محو شود مکان دیگری یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب مینماید و باین طریق بامرور ایام زنده است .

دیگر از عقاید شیخی‌ها مربوط به زن است! می‌گویند که تعداد ازدواج گرچه حلال می‌باشد ولی کار بسیار بدی است، نیز این دسته در ایران قائل به تساوی زن و مرد هستند و می‌گویند که استعداد زن کمتر از مرد نیست و نباید او را از امور اجتماعی محروم نمود!!

شیخی‌ها نسبت بقرآن هم نظر دارند، می‌گویند که شاید بعضی از قسمت‌های قرآن از طرف جبرئیل آورده شده و حضرت رسول (ص) شخصاً آنها را تدوین کرده باشد.

عقیده شیخی یکی از عقاید پنهانی است که در نتیجه فساد طبقه آخوندها (بطوری که در سطور قبل گذشت) در ایران پدیدار شده است (۱)

نظر ادوارد برون انگلیسی

در مقدمه کتاب نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی راجع به شیخیه و اصول مذهبی آنان چنین نوشته‌اند (۲)

۱- سه سال در ایران تألیف کنت دو گوبینو ترجمه ذبیح الله منصوری
ص ۷۶-۷۷ چاپ تهران

۲- قسمت اول مقدمه که عیناً در اینجا نقل میشود و ارزش تاریخی دارد
بقلم شادروان محمد قزوینی است .

غلاة چندین فرقه بوده اند که در جزئیات با هم اختلاف داشته اند
والی بقول محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل معتقدات ایشان
از چهار طریقه بیرون نبوده است.

۱- تناسخ ۲- تشبیه یا حلول ۳- رجعت ۴- بد

شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسنائی را در جزء این طریقه
اخیره باید محسوب نمود میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد
کریم خان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب او است هر دو از
این فرقه یعنی شیخیه بودند بنابراین اصل و ریشه طریقه را در بین
معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود اصل عقاید شیخیه از قرار
ذیل است :

۱- ائمه اثنی عشر یعنی بایازده فرزندش مظاهر الهی و دارای صفات
الهی بوده اند .

۲- از آنجا که امام دوازدهم در سنه دویست و شصت از انظار غایب
گردید و فقط در آخر الزمان ظهور خواهد کرد. برای اینکه زمین را پر کند
از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و از آنجا که مؤمنین
دائماً به هدایت و ولایت او محتاج باشند و خداوند بمقتضای رحمت کامله
خود باید رفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محال دسترس
ایشان قرار دهد بنابراین مقدمه همیشه باید ما بین مؤمنین يك نفر باشد که
بلاواسطه با امام اتصال و رابطه داشته واسطه فیض بین امام و امت باشد. این
شخص را با اصطلاح ایشان شیعه کامل گویند .

۳- معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که ایشان جسم هورقلیائی گویند بنابر این شیخیه فقط به چهار رکن از اصول دین معتقدند از این قرار :

۱- توحید ۲- نبوت ۳- امامت ۴- اعتقاد بشیعه کامل در صورتیکه مشرعه یا بالای سری یعنی شیعه متعارفی، به پنج اصل معتقدند .

۱- توحید ۲- عدل ۳- نبوت ۴- امامت ۵- معاد .

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر محتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورت اعتقاد بقرآن را با آنچه قرآن متضمن است از صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند و اقرار بمعاد و غیر آن و اگر بنا باشد عدل که یکی از صفات ثبوتیه خداوند است از اصول دین باشد چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیره از اصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض يك اصل دیگر که آن را در رکن رابع خوانند در باب اعتقاد بشیعه کامل که واسطه دائمی فیض بین امام و امت است بر اصول دین افزوده اند و شکی نیست که شیخ احمد احسائی و بعد از او حاجی سید کاظم رشتی در نظر شیخیه شیعه کامل و واسطه فیض بوده اند .

بعد از فوت حاجی سید کاظم رشتی در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه ابتدا معلوم نبود که بجانشین وی یعنی شیعه کامل بعد از او که خواهد بود ولی طولی نکشید که دو مدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاجی محمد کریم خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متأخرین گردید دیگر

میرزا علی محمد شیرازی که خود را بلقب باب یعنی «در» میخواند و مفهوم و مقصود از این کلمه تقریباً همان معنی بود که از شیعه کامل اداره میشد. (۱)

نظر گلذیهر مؤلف تاریخ قرآن

گلذیهر مستشرق یهودی که مطالعات دقیقی در تاریخ اسلام و علم کلام اسلامی نموده در کتاب عقیده و شریعت در اسلام در باره شیخیه چنین گفته است: در آغاز قرن نوزدهم میلادی فرقه جدیدی ظهور کرد که از مذهب شیعه امامی که ایمان به دوازده امام دارند اخذ شده است. و آن مذهب شیخی است که اتباعش پیرو مخصوص امام غایب هستند ولی همه آنان بقدس و عبادت سبقت داشته‌اند و بروش غنوصیون هستند که صفات الهی در اشخاص و اجساد حلول میکنند و آنان قوای خلاقه دارند. (۲)

باساطیر معروف امامت که از قدیم بوده است مبالغه دارند و اهتمامی

-
- ۱- نقطة الکاف يك مرتبه در لیدن از بلاد هلند چاپ شد و مقدمه آن جدا گانه در ۱۳۲۹ ه. ق. در بمبئی چاپ شد که از ص ۲۷ - ۳۰ در اینجا عیناً نقل گردید و مرتبه دوم مقدمه آن جدا گانه در تهران بچاپ رسید.
 - ۲- غنوصیه منسوب به غنوصی کلمه‌ای است یونانی که بمعنی معرفت میباشد سپس اصلاح شده است که بوسیله نوعی از کشف بمعارف عالی و اصل میشود ولی در نفس تلقین میشود که ذوق معارف الهی پیدا شود ص ۱۸

در این باره مینمایند و در ردیف غلاة هستند (۱)

عقیده صاحب رساله مجدیّه

حاج میرزا محمدخان مجدالملک در رساله مجدیّه نوشته‌اند :
مذهب شیخیه که از مستحدثات شیخ است این اوقات يك ملت
مزمنی شده و بجسد دولت و ملت ایران حائل کرده. قوای ملت را مثل مزاج
دولت علیل نموده است.

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مسئولیت خاطر از علاج این
ملت نیز قاصر کرده است . عن قریب وایعهد دولت ایران را تشریفات
اندرونی و بیرونی (از) منسوبان امی او که امت معتبری شده‌اند. يك شیخی
مقتدر خواهد کرد و او را عصبيت این مذهب بعمل و امیدارد که از
حوصلة دولت و ملت خارج باشد .

الحق از برای دولت بزرگی نسبی است ولیعهدی تعیین کند که
مردود ملت شود (۲)

نظر کیوان قزوینی

کیوان قزوینی در کتاب میوه زندگانی چنین نوشت (۳)

۱- ترجمه العقیده والشریعه فی الاسلام چاپ مصر ۱۹۴۶ میلادی ص ۲۴۱

۲- رساله مجدیّه تألیف حاج میرزا محمدخان مجدالملک متوفی ۱۱
ذیحجه ۱۲۹۸ هجری در تهران که با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی
در شهریور ۱۳۲۱ در تهران چاپ شده ص ۱۰ رساله مجدیّه بخط فرزند مؤلف
در نزد نگارنده این کتاب است .

۳- کیوان قزوینی مدتی در کیلان بود تا ساخت بیمار شد و مدتی در
بیمارستان امریکائی رشت بستری شد و در ۱۳۵۸ ه ق وفات کرد و در سلیمان-
داراب دفن شد.

فقه شیخیه

همان فقه اخباری‌ها است ولی پیروان حاج محمد کریم خان بعضی از عقاید بر مطالب شیخ احمد افزوده‌اند و با مطلب‌های مجمله شیخ را تصریح کرده‌اند در فقه نزدیک بمسلك صوفیه‌اند که رئیس رایکی میدانند و او را خیلی شخصیت میدهند، جز او کسی حق نظر در احکام فقه ندارد اگر چه قوه استنباط داشته باشد!!

نظر سید اسماعیل طبرسی

سید اسماعیل طبرسی نوری که از دانشمندان بنام دوره ناصری بود کتاب بسیار نفیسی در اصول عقاید شیعه امامی در سه جلد بزبان ساده فارسی تألیف نمود بنام «کفایة الموحدين» در جلد اول در بحث علم الهی قسمتی از سخنان متکلمان و حکیمان خصوصاً شیخ احمد احسائی را مورد بحث و انتقاد دقیق قرار داد که بخشی از آن در اینجا نقل می‌شود: با دلائل عقلی و نقلی و ضرورت مذهب و دین اسلام ثابت شده است که در ذات خدا جهل راه ندارد! او است کامل بالذات و محیط بهمۀ چیزها با علم و قدرت و در نزد ذات او چیزی، هرگز مخفی نیست! اصل سنت و جماعت منکر آن نیستند مگر جهنم بن صفوان! کسی از شیعیان مخالفت ننمود مگر طائفه کشفیه! حاصل آنکه عموم دانشمندان اسلام اگر چه حکمای اسلامی در کیفیت علم پروردگار که چگونه است که آیا حصولی است یا حضوری؟ در اصل ثبوت علم یزدان هیچکس مخالفت ننمود.

تا آنجا که بعضی نسبت داده‌اند به حکماء که گروهی از ایشان عالم حق تعالی را بجزئیات نفی می‌نمایند ولی عبدالرزاق لاهیجی در کتاب گوهر مراد منکر میشود. میگوید این نسبت اصلی ندارد روی هم رفته مخالفت صریح در مسئله همان طایفه کشفیه می‌باشد! در میان این طایفه کسیکه شایستگی داشته باشد که درسرخ او ایراد گرفت و کلامش برای همه اصناف آن طایفه مورد قبول و اطاعت باشد همانا عالم نبیل و فاضل جلیل شیخ زاهد عارف شیخ احمد است.

علامه نوری بیش از دویست صفحه درین باره گفتگو مینماید و سخنان شیخ احمد را در مسئله علم پروردگار عیناً نقل کرد، و آنگاه مورد بحث و انتقاد دقیق علمی قرار داد، چنین گوید:

قول باینکه خداوند عالم باشیاء است که حادث است پس از وجود و تحقیق چیزها و این مخالف با ضرورت مذهب بلکه مخالف با ضروری دین است! هیچکس از مسلمانان قائل باین سخن نشده‌اند مگر جهنم بن صفوان از اهل سنت مجلسی نوشته که این سخن را نسبت بابی‌الحسن بصری و اصحاب او علامه نیز دادند، هم چنین نسبت بهشام بن حکم نیز دادند ولی بیش از آنکه بدیانت شیعه در آید اما در انوار النعمانیه سید نعمت‌الله جزائری این قول را مخصوص بهمان اصحاب جهنم بن صفوان دانسته است! خود شیخ احمد نیز در میان مسلمانان این قول را در کتاب شرح عرشیه از جهنم بن صفوان میداند!

حقیر گوید آنچه سید جزائری از مذهب اصحاب جهنم بن صفوان نقل کرده است تفاوتی با سخن شیخ احمد ندارد مگر که شیخ مجلسی

از برای علم حادث او قرار میدهند! نیز از برای آن هراتبی قائل است. تفاوت آن خواهد بود که صفوان علم ذات پروردگار را منکر است «پناه بر خدا» که متصف بعلم نیست تا آنجا که علم بذات خود ندارد برخلاف سخن شیخ که قائل است که حق بعلم ذاتی خود عالم بذات خود میباشد ولی دانا بچیزهای غیر از دانش نیست مگر بعالم حادث خود عالم به چیزها است پیش از آنکه اتفاق افتد شیخ میگوید که عالم است حق تعالی بعلم حادث خود پس از اتفاق چیزها پس تفاوتی مابین سخن او و سخن صفوان می باشد! بنابر تقریر خود امر بر دو وجه خواهد بود، بنابر تقریر سید نعمت الله جزایری قول صفوان را از یک جهت تفاوت دارد.

خلاصه درمیان مسلمانان خصوصاً در میان شیعه دوازده امامی کسی این سخن را نگفته است! هیچیک از اصحاب ائمه و علمای امامی بلکه علمای اهل سنت و جماعت بجز صفوان قائل باین نشده است! ولی اصل نسبت معلوم نشده است بلکه ضرورت مذهب بلکه ضرورت دین است که خداوند همیشه بعلم ذاتی خود عالم بتمام چیزها از کلیات و جزئیات چنانچه بود و میشود و نمیشود بدون آنکه تغییری در دانش پروردگار واقع شود.

آری در میان قداماء فلسفه و جمهور حکماء اختلاف بزرگی در مسئله علم پروردگار است ولی آنان بیرون از فرق اسلام میباشد چنانچه ظاهر و هویدا است اختلاف آنان زیانی بدعوی ضرورت مذهب و یا ضرورت

دین نمیرساندا (۱)

کلام نفسی از نظر اشاعره و شیخ

شیخ احمد در کتاب شرح عرشیه در بحث کلام نفسی گوید کلام نفسی امریست معقول و درین باره سخنانی دارد، دو موضوع بزرگ را ادعا میکند یکی آنکه علما و حکماء مقصود اشاعره را بدست نیاوردند! دیگر آنکه اشاعره هم نتوانستند حاصل مقصود خودشان را بروش روشنی بیان نمایند! تا ایرادی به سخنانشان گرفته نشود حاصل سخن شیخ در توجیه کلام نفسی این است .

مراد اشاعره از کلام نفسی همان حدیث نفس است که برخی از مردم گاهی حدیث نفس با عبارت های مختلف در ذهن و خیال خود مینمایند !

صابئی ها و شیخ و کلمه هورقلیائی

صابئان در کنار رود و آب جاری زندگانی میکنند چون بیشتر مراسم مذهبی آنان با آب جاری است گروهی از آنها در بصره زیست نمایند بی آزار و کارگردند شیخ احمد با آنان تماس گرفت و از مذهب صائبیان کم و بیش اطلاعاتی بدست آورد و کلمه هورقلیائی را از آنان گرفت و همه های در معتقدات اسلامی راه انداخت .

چنانکه در جواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب جوامع الکلام

۱- کتاب کفایة الموحدين در سه جلد دوم رتبه در ایران چاپ شد .

مینویسد که ترجمه فارسی آن این است : هورقلیائی لغت زبانی است که در این زمان آنان را صبی می نامند و اکنون در بصره و اطراف آن بسیارند .

تالیفات شیخ

یکی از دلکش ترین بحث تاریخ ادیان تحقیق در آراء و عقاید بزرگان آنهاست، طرز فکر و هوش صاحبان آن را نشان میدهد که در چه مسائلی فکر کرده اند! چگونه در علوم و ادیان نظریاتی ابراز داشته اند! اجمالی از طرز فکر و افکار شیخ احمد احسائی که مؤسس مشرب شیخیه و محرک چند نهضت مذهبی است بحث نمودیم، اکنون در باره کتابها و رساله های شیخ اشاره می شود تا خوانندگان هوشمند بعد از توجه به چگونگی آن خواهند دانست، شیخ چگونه فکر میکردا در چه چیزهائی مطالعات و نظریاتی داشت.

شیخ مانند بسیاری از شاگردان و پیروانش بکثرت تألیف ممتاز بود و مهمترین کتابهای او این است :

- ۱- شرح کتاب عرشیه صدرالدین شیرازی چاپ ایران .
 - ۲- شرح کتاب مشاعر صدرالدین شیرازی طبع ایران .
- این دو کتاب در حقیقت انتقاد کلامی و فلسفی است بر کتابهای ملا صدرای شیرازی که ملا اسمعیل خواجوی آن را جواب نوشته و چاپ شد .

۳- رساله فواید مشتمل بر کلیات معارف و حکم الهی و اصلاحات

فلسفی و کلامی شیخ

۴- رساله در تحقیق از مراتب وجود و شرح حروف بیست و هشت گانه بطوریکه با مراتب تکوینیه مطابق باشد! معنی عقل و شئون و تصورات آن در عالم غیب و شهود و اسرار دیگر «خطی»
«تحقیق در این رشته از بحث که اقتباسی است از مذاهب حروفیه و نقطویه که با مضامین عرفان رنگ آمیزی شده است و با اخبار و آیات قرآنی چاشنی زده اند تألیف جداگانه‌ای است از نویسنده ناچیز این سطور که چاپ خواهد شد.»

۵- رساله مشتمل بر جواب چند پرسش از کیفیت معنی بسیط- الحقیقة کل الاشياء و پرسش از حق این مسئله «خطی»

۶-۸ دور رساله در پاسخ چند پرسش در موضوعات فقهی «خطی»

۹- کشکول در بعضی تجربیات و اخبار غریب و دعاها و غیره «خطی»

۱۰- رساله در پاسخ بعضی از پرسش‌ها درباره معانی ان الله و انالیه

راجعون و در خصوص رؤیت پروردگار «خطی»

جوامع الکلام دو مجلد بزرگ

جلد اول مشتمل بر چهل رساله و جلد دوم مشتمل بر پنجاه و دو رساله و دوازده قصیده در سوگواری حضرت امام حسین علیه السلام چاپ تبریز این کتاب مشتمل است بر بیشتر علوم اسلامی از ادب و لغت فقه اصول فقه فلسفه کلام رباعیات علوم غریبه که آن را تشریح و تألیف نمود.

شرح الزیارة الجامعة «عربی» چاپ ایران

این کتاب از مشهورترین تألیفات شیخ بشمار میرود. مدت‌ها در

مجالس بحث و مناظره علمای روحانی قیل و قالی راه انداخت شیخ در باره این زیارت در مقدمه کتاب خود چنین نوشته است :

زیارت جامعه ما بین شیعه با اندازمای مشهور است که محتاج باثبات و ذکر سند آن نیست، تمام شیعیان بدون گفتگو آن را پذیرفتند، با اینسکه مشتمل بر مطالبی شکفت و اسرار مشکلی است که بعضی منکر آنند ولی چون این زیارت مطالب بلیغ و امور بدیع و اسرار منیع و احوال شریف رفیع را در بردارد عقل سلیم بصحت ورود آن ها گواهی میدهد.

زیارت جامعه را حضرت صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» و شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» نقل کرده اند. شیخ احمد احسائی بیشتر مطالب کتاب خود را از شرح فقیه «روضة المتقین» علامه مجلسی اول اقتباس نمود، چنانکه صاحب کتاب روضات الجبات نوشته است شرح زیارت جامعه در حدود سی هزار بیت کتابت دارد که مشتمل بر سه جزء است. (۱) زیارت جامعه شرح های بسیاری بفارسی و عربی شده است که بعضی از آنها چاپ و منتشر شد.

جد بزرگوار نویسنده این سطور علامه استاد آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی شرح زیارت شیخ احمد احسائی را بفارسی ترجمه و خلاصه کرد (۲)

۱- جلد اول ص ۲۶۲ - ۲۶۳ چاپ تهران

۲- برای شرح احوال و آثار آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی مراجعه شود به مجلدات الذریعه و رساله المشیخة تألیف آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی و جلد دوم احسن الودیعة چاپ بغداد و جلد چهارم ریحانة الادب چاپ تهران و کتاب سیمای بزرگان تألیف نگارنده چاپ تهران. و تاریخ علمای معاصران تألیف خیابانی، اعیان الشیعه تألیف آقا سید محسن امین چاپ دمشق - معجم المؤلفین تألیف رضا کحاله چاپ دمشق - فهرست کتبخانه آستان قدس رضوی جلد ۵

وفات شیخ

پس از یکسال اقامت در اصفهان شیخ احمد بکر بلا مشرف گشت، از کربلا عازم حج خانه خدا شد، از بغداد بشام رفت، در اثنای راه مزاجش مألوسی بهم رسانید و روز بروز شدت کرد تا در دو منزلی مدینه جهان فانی را ترک گفت! در روز يك شنبه بیست و یکم ماه ذی القعدة الحرام هزار و دویست و چهل و يك هجری بدتش را بمدینه نقل کردند، در بقیع پشت دیوار بقعه مطهر طرف جنوب مقابل بیت الاحزان دفن کردند.

عمر شیخ هفتاد و پنج سال بود (۱)

در روضات الجناب تاریخ تولد ذکر نشده فقط مؤلف سن شیخ را در حدود نود سال و تاریخ وفات را در آغاز سال هزار و دویست و چهل و سه نوشته است. (۲)

ادوارد براون انگلیسی در کتاب تاریخ ادبیات هم تاریخ وفات و مدت عمر شیخ را از روضات الجنات نقل نمود (۳)
معمداً الدوله قسرهاده میرزا در کتاب سفرنامه حج خود در باره

۱- تلخیص و اقتباس از رساله فارسی شرح احوال شیخ که ترجمه است از رساله عربی تألیف شیخ عبدالله قرزند شیخ و مترجم فارسی رساله محمد طاهر است که آن را با اشارت حاج میرزا محمدخان کرمانی ترجمه کرد و در ۱۳۰۹ قمری در بمبئی بیچاپ رسید.

۲- روضات الجنات ص ۳۶ چاپ تهران ۱۲۰۶

۳- ترجمه جلد چهارم ص ۲۷۶ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

آرامگاه شیخ نوشته‌اند :

در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحرینی است سنك نازکی بر بالای قبر او بوده که شکسته شد معلوم نشد که از نازکی شکسته شده یا کسی عمداً شکسته است چنان که شیخ علی پسر او گفته «ان ابی- ضیعوه تلامذته»

وفات شیخ در ماه رجب هزار و دویست و چهل و دو هجری قمری واقع شده و از سنك قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته سنك سستی بوده ضایع شده است. (۱)

احتمال قوی دارد که سخن فرزند شیخ درست باشد چنانکه در آغاز شرح احوال نوشتیم که تاریخ تولد شیخ را در سال هزار و صد و شصت و شش ثبت نمودند چون رساله شرح احوال شیخ بقلم فرزندش مورد توجه و اعتبار در نزد سید کاظم رشتی و مشایخ شیخیه بود، همه بآن استناد نموده‌اند بنابراین این نوشته صاحب روضات الجنات و کسانی که از او پیروی کرده‌اند، با گفته فرهاد میرزا درباره وفات شیخ درست نیست!

برای دآوری تاریخ

شیخ در کودکی و آغاز جوانی گوشه‌گیر بود، هیچگاه با کودکان و جوانان هم بازی نمیشد، چون از تفریح گریزان بود ناچار بخود سرگرم میشد، همیشه با خود فکر میکرد در محیط کوچک خانوادگی و دیه و شهر

کوچک تنها راهی که برای فکر کردن پیدا کرده بود امور مذهبی بود
 ناچار توجه بامور دین پیدا کرد، خواب‌هایی دید که هر يك از آن‌ها او
 را بعالم دیگری کشانید! بسیارشادان و خوش بود که خواب شیرینی دید
 و مخصوصاً چون ذاتاً پارسا و پرهیزکار بود بیشتر کوشش داشت، در خواب
 امور مشکل را کشف کند و گمان میکرد، رؤیای صادقانه است که پرسش‌های
 او را در خواب حل میکنند چه بعدها در اخبار اهل بیت خوانده بود که
 شیطان‌ها هرگز بصورت پیامبران و اولیاء و پاکان در خواب نخواهند آمد!
 هر چه در پارسائی و تقوا کوشش میکرد و پیشرفت مینمود خواب‌های
 شیرین‌تر و دل‌پذیر میدید همان افکار و روحیه بود که او را برانگیخت
 هر چه را در امور مذهبی و یا در فهم حدیث و عقاید مشکل بنظر رسد با
 خواب و رؤیای صادقانه کشف کند البته در آن گونه مسائل ابتداء فکر
 و مطالعه میکرد، بعد با توسل با روح پاک بزرگان دین در خواب چیزهایی
 میدید و یا میشنید که پایه آراء و معتقدات او را تشکیل میداد پرسش
 می‌شد که این سخن را از کجا می‌گوئید با نهایت وارستگی پاسخ می‌داد
 از حضرت امام صادق شنیدم؟!»

شیخ قطعاً دروغ نمیکفت چه در اخبار و احادیث مکرر خوانده
 بود، بسیاری از پیامبران بنی اسرائیل در خواب با آنان وحی میشد!
 خوابی که رؤیای صادق باشد یکی از نود و نه جزء وحی است که بانبیاء
 وارد میشد! بنای روحی و سلول‌های دماغی شیخ از آغاز تا پایان عمر
 با این خصوصیات سرشته شده بود و به افکار و عقاید خود سخت
 معتقد بود.

شیخ مشرب اخباری، داشت اخبار را به ظاهر تاویل میکرد بقول خود تاویلی که موجب رضای خدا و رسول است، به فضائل خاندان علی (ع) معتقد بود، در دوستی آنان بی اختیار بود، میخواست بهر وسیله ای که هست در نشر فضیلت آل محمد (ص) کوشش کند.

شیخ احمد مردی پرهیزکار و خداشناس و شب زنده دار بود، هرگز بدنیا و آنچه در او هست علاقه ای نداشت، از هر چه که آثار ریاست و خود فروشی از آن هویدا بود گریزان میشد، بدبختانه شخصیت برجسته شیخ مورد حسادت بعضی از معاصرین قرار گرفت و مورد تکفیر واقع شد.

هر چه در آثار شیخ نگاه میکنیم چیز تازه ای نیاورده بلکه همان آراء و عقاید اسلامی است که با مشرب اخباری و ذوق فلسفی و عرفانی مخصوص بخود مورد بحث قرار داد. مانند هر مجتهد اسلامی نظریاتی از خود ابراز کرد چه در آن زمان جنگ اخباری و اصولی دامنه داشت هنوز اصولی ها کاملاً رشد پیدا نکرده بودند! طرفداران علم حدیث در گوشه و کنار مشغول ترویج روش مذهبی خود بودند! امثال صاحب حدایق که تمام دوره فقه اسلامی را با اخبار جمع آوری کرد و تألیف مهمی پدید آورد، صاحب تفسیر برهان که تمام قرآن را در دو مجلد بزرگ با اخبار اهل بیت تألیف و تفسیر کرد و کتاب معالم الزلفی که کتاب کلانی است در اخبار و معجزه های ائمه شیعیان که از شاهکارهای تاریخ نویسی از لحاظ علم حدیث است بوجود آمد همه مؤلفان این تألیفات بحرینی بودند و تقریباً هم شهری شیخ احمد بودند، این گونه کتابها تأثیر بسزائی در پرورش فکری و

روحی شیخ نمود، از طرفی هم صاحب کتاب مجلی ابن ابی جمهور احسائی است که عرفان و فلسفه را با اخبار بهم آمیخت.

شیخ روشی را در باره ائمه اطهار مانند صاحب تفسیر برهان و صاحب حدایق و طریقه‌ای در علم کلام ما بین روش صاحب کتاب مجلی و شیخ رجب بررسی اختیار کرد تأسیسات او تشکیلات تازمائی را در بحث‌های علوم اسلامی پدید آورد که قیل و قالی در مدرسه‌ها و اجتماع راه انداخت

چون با نظر انصاف با آثار چاپی شیخ مراجعه نمائیم خواهیم دید که در بسیاری از علوم اسلامی در عصر خود استاد و صاحب نظر بود، در معاصر آن خود بی مانند بود در فلسفه و عرفان پیروی از اصطلاحات قوم نکرد و ایرادهائی به محی الدین عربی و صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی گرفت گفته است که ایشان از ظاهر شرع اسلامی دور شدند و با سلیقه و ذوق خاصی که در تتبع در آثار و اخبار آل محمد (ص) داشت عقاید و آراء فلسفی را مورد استفاده نظریه‌های خود قرار داد.

چنانکه در شرح احوال شیخ از قول صاحب روضات الجنات و حاج محمد کریم خان کرمانی اشارت شد کتاب شرح زیارت جامعه تألیف شیخ احمد را به بغداد نزد والی بردند و او را برانگیختند که مردم کربلا را کشتار کند هر گاه چنان باشد پس چرا در هنگام کشتار کربلا خانه و کاشانه سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین مؤلف کتاب شرح زیارت بست بشمار میرفت؟ مردم از ترس جان خود بخانه سید رشتی پناهنده شدند!!

بارگاه صحن‌ها و حرم‌های حضرت ابا عبد الله (ع) و حضرت ابوالفضل عباس با آن همه جلال و شکوه که دارای صحن و حجره‌های فوقانی است

و شهرت و عظمت کربلا برای آن است، همه ساله چندین هزار نفر از شیعیان علی از اطراف دنیا زیارت حسین (ع) نایل میشوند چگونه مرقد امام سوم شیعیان بست نشد؟ خانه شاگرد شیخ که ناشر افکار شیخ بود و محرک کشتار عمومی کربلا کتاب او بود در امان بود! پیروان شیخ که یکی از آن عقاید مندرجات کتاب شرح زیارت است با ناشر افکار سید از کشتن محفوظ بمانند؟ دیگران که برخلاف عقاید شیخ و سید بودند کشته شوند؟

اینها و بسیاری از مطالب دیگر در شرح احوال و آثار سید کاظم رشتی روشن خواهد شد.

نظر سید کاظم رشتی درباره شیخ

سید کاظم رشتی شاگرد بنام شیخ احمد احسائی در کتاب دلیل - المتحیرین در باره استاد خود چنین نوشته :

وحید عصر و یگانه دهر بود اخذ کرده علوم را از معدنش و برداشته است از سرچشمه اش که از ائمه طاهرین است و این علوم در خوابهای صادق و نومهای صالح از ائمه هدی علیهم السلام به شیخ میرسید و شبهه و تردیدی در این نیست که شیطان بصورتهای ایشان متصور نمیتواند شد! خود را بایشان مشتبه نمی تواند نمود (۱)

از نظر دانشمندان همه خوابها درست نیست:

۱- میرزا محمد خوئی صاحب کتاب «مشارك الاصول المتعلقة بالقوانين وبعض الفصول» از شاگردان بنام شیخ مرتضی انصاری و میرزا محمد علی مدرس -

پس اولاً جناب امام حسن علیه السلام را در خواب دید و از طرف حضرت مؤید و توجه شده فیوضات کامله شامل حالشان گشت زمانیکه متنهبه و بیدار شد و از آن حالت بازماند متهیج شد در باطنش نوایر توجه و اقبال

چهاردهمی رشتی در کتاب بسیار نفیس «حاشیه بر قوانین الاصول» درباره خواب و رؤیا از دید شرعی اسلامی تحقیقات ارزنده ای دارند که خلاصه اش این است. در خبر است که شیطان نه بصورت من و نه بصورت هیچ یک از اوصیاء من و نه بصورت هیچ یک از شیعیانم در نخواهد آمد، چنانکه ملاحظه نمائید آری بصورت آنان نخواهد آمد ولی منافات ندارد که القاء در دل بیننده اش کند که مانند رسول خدا یا یکی از معصومین دایند آنگاه معتقد شود که فرمانی از وی در یافت می کند همانا فرمان الهی است!

در این صورت بدعت ظهور و بروز می کنند! چنانکه در خبر است رؤیاء صادق و کاذب هر دوی آنها جایگاهش در دل است چه از بعضی از اخبار روشن میشود که «دل» هم گذرگاه شیطان و فرشتگان است، ممکن است که شیطان در دل بیننده صورت پیامبر یا امام را برای هدف فاسدی بنماید چنانکه روش او در تمام مقامات این است! بنا بر این شیخ احمد احسائی در کتاب خود بنام «شرح مشاعر» ادعای کند «روزی با بعضی از متایخ در جدال بودم، در خواب حضرت امام هادی علیه السلام را دیدم، شکایت از ماجرای آن روز نمودم! امام فرمود کنارشان گذار و در آنچه که هستی انجام ده! پس از آن دوازده اجازه مرحمت فرمود این است اجازه های من!»،

آری منافات ندارد که فرشته فرمان الهی بسیمای آنان برای مصلحت بزرگ و هدف دینی بر آدمی جلوه گر شود چنانکه داستان رؤیای شیخ مفید ←

متبہج شد ارفیوضات خداوند و انقطاع و اعراض از ماسوی اللہ و توکل و اعتمادش بر خدا و انقیاد و تسلیمش بر رضای او با شوق و افروحب بسیار چنان در دلش جای گرفت کہ از خورد و پوش زیاد وقوت لایموتی کہ سد رمق کند بکلی فراموش کرد! از معاشرت خلق روی در ہم کشید و پیوستہ دلش بحق سرگرم و زبانش ذاکر و در آفاق و انفس متفکر و در عجائب حکمتہا و غرائب قدرتہای خدا با حیرت و آگاہی ناظر میبود، در مصالح و اسرار خدا کہ در خلایق و حقایق اشیاء پوشیدہ است اندیشہ میگردانید تا بحدی کہ این فکر و ذکرش بکلی از اکل و شرب و قرار و منام و معاشرت مردم مانع آمد و تا دو سال بہیچ وجہ ملتفت احوال خود نشدہ شب و روز قرار و خواب از خود باز گرفت تا بدر وجودش حلال شد و بنیان جسم شریفش رو باضمحلال نهاد و باین مشقات اعمال و عبادات و تکلفات و ریاضیات تاب و توانش متحمل نشد! در این احوال حضرت رسول (ص) را در خواب دید!

—مشہور است، از نظر علمی این فرمان در عالم رؤیا یا برخلاف شریعتی است کہ بما رسیدہ یا برخلاف آن نیست؟ در صورت اول تردیدی نیست کہ فرمان را بدور افکنیم، در صورت دوم نیاز بر رؤیا نداریم چه دلیل موافق داریم و گرنہ گمانی بموافقت آن نداشتیم! سوم این کہ در نظر نخست بہ گمان کلی علمی خود ارزش میدہیم ولی این شاخہای از ارزش علمی دریابہای فقہ است، ظاہراً بعضی از یاران ما رؤیا را مانند رمل و استخارہ پندارند در این مورد باید درست دقت کرد چہ تا حکومت عقل از کتاب و سنت اجتناب مینماید دیگر کاری بہ رمل و رؤیا و خواب نیست! خداوند ما را در گروہ ہدایت شوندگان قرار دہد، مقام مجتہدین را بماروزی گرداناد، از گمراہان و ترک کنندگان احکام شریعت محمدی قرار ندهد.

از طرف آن حضرت منظور نظر عنایت گردید پس زمانی که از خواب بیدار شد حرارت آن نوایر خموش و بحر عنایت بجوش آمد و دریافت کرد از ایشان هر گونه علوم و اسرار طالع گردید از افق قلبش مطالع انوار این علوم و اسرار رانه همین در خواب اخذ و درك نمود. بلکه پس از بیداری دلایل و براهین باهره از کتاب خدا و طریقه بیانات ائمه هدی علیهم السلام و ارشادات ایشان پیدا کرده دلایل و براهین مستحکمه عقلی نیز که در هر مقامی حجت است در هر يك از علوم اقامه نمود و ظاهر و باطن و مغز و پوست تمام دلایل را جمع کرد! از برکت انقاس امام معصوم و فیض توجه مطلع شد بر جوامع علوم و احاطه کرد بر کلیات رسوم! دور نیست که بر خاطر شنوندگان خطور کند که آنچه ما بیان نموده ایم ادعائی است بی دلیل و قولی است بی حجت غافل از اینکه دلیل این مطلب از ظاهر ترین براهین و واضح ترین دلایل است! چرا که اگر چه درد دنیا نیست ولی مصنفات ایشان اینك موجود است و سوالاتی که در هر يك از علوم از ایشان شده در هر يك را با بیان واضح و دلیل لایح جواب گفته اند حاضر و شاهد است! چنانکه در هر علمی از علوم که سخن گفته بی آنکه بر کسی تأسی کند یا خود را بر تقلید احدی منسوب کند مستقلاً قدم بمیدان بیان نهاده بطوری که گویا مؤسس و بانی آن علم بود. و آن چیزی که بیان فرمود از قبیل استدلالات و جواب سوالات نه در کتابی مسطور است و نه از کسی مذکور و مشهود، پس اگر بی شایبه جور بنظر انصاف بر کلام او نگری و طبیعت را بصداقت و صافی طویت خود باز گذاری مطالب و بیانات ایشان را چنان می پذیری که گوئی مگر این کلام را شنیده و فقرات آن را فهمیده اینك کتب ایشان موجود و مصنفات ایشان مشهود و سیاق

کلام و بیان ایشان معروف و طریقه احتیاج و استدلال او مکشوف است .
 آن شیخ جلیل منفرد و معروض از جمیع مردم و مشغول بر یاد خدا
 و روی گردان از کل ماسوی الله روزگاری در احساء بگذرانید در حالیکه
 پیوسته از اهل آن شهر دور و با مسجد و محراب مقرون! از جمیع یاران
 دنیوی روگردان و حافظ عهد و پیمان و بی میل و رغبت از دنیا مانند
 کسی که از آن در گذرد ناظر بسوی وی چنانکه کسی به وحشت و بیم به چیزی
 نکرد آمال و امانی آن جناب از دنیا و مافیها مقطوع و اوقات شریفش
 مصروف به سجود و رکوع دامن همت از زینتهای دنیوی فروشسته و نظر از
 بهجت‌های آن باز بسته تا زمانی که دست جور و ظلم دراز و شیوع فتنه و
 فساد آغاز شد و طائفه از معاندین در این اطراف و اکناف علم جور برافراشتند
 در این حال علم و حکمت آن شیخ به اقتضای دلائل و براهینی که بر شیخ ظاهر
 بود خروج از آن بلد و عزیمت شهر دیگر را مصلحت دید بالجمله شهر
 به شهر رفته به ده تشریف فرما می شد که تا آنکه وارد بصره شد و عیال
 خود را در آن شهر سکنی داد .

خود به نفس شریف و فرزندان ارجمند و بعضی از اتباع قصد زیارت
 امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند و به این قصد روانه آن
 مقصد شریف شدند تا به یزد رسیدند و خبر ورود در آن شهر شهرت
 کرد و بعضی مشاهیر علمای آن بلد از وصول او مستحضر شدند مقدمش
 را مگتنم و قدرش را معظم شمردند و اهالی آن شهر تکریم او را فرض
 داشتند و جمیع علماء در خدمتش حاضر و از هر گونه علوم مستفید و
 بهره ور شدند .

و او را در دانش محیط یافتند اذعان کردند مراورا جمیع علماء
 معترف آمدند و متخاضع شدند بر او تمامی ادباء و شعرا چونکه آن جناب
 در علم عروض سمیر و در علم کیمیا و اکسیری نظیر بود چنانکه اظهار
 نمود قواعد و مراتب آن علم و ارکان اربعه آن علم و آن چیز را که در هر
 ربعی از آن از عجائب و غرائب مندرج است و شرح کرد قول امیر المؤمنین
 علیه السلام را در این علم که فرماید (سئلتمونی عن اخت النبوة وعصمة
 المروة الناس يعلمون ظاهرها و اذا علم ظاهرها و باطنها فما هو الاماء جامد
 و هواء را که و ارض سائلة و نار حاملة) و ذکر کرد باطن این علم و اسرار و
 اطوار آن را به طوری که متعیر شد عقول و ظاهر است آنکه آن جناب این
 باطن را از امیر المؤمنین صلوات الله علیه اخذ کرده به لحن خطابی که
 فرمایند (نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون) و باز فرماید (و فامن احد احبنا
 و زاد فی حبنا و اخاص فی معرفتنا و سئل عن مسئله الا و فطنا فی
 روعه جواباً لتلك المسئلة) و همچنین در علم اعداد و اوقات بیان کرد
 مراتبی که عاجز آمد از اتیان مثل آن اهل خلاف و وفاق و بیان کرد اسرار
 آن را و ظاهر کرد انوار آنرا و آشکار ساخت از اوصاف اشکال و هیأت و
 وضع اشکال مراتبی را که بر غیر آن جناب مخفی بود و ذکر کرد مبدء و
 اصل آشکار و بیان فرمود حقیقت شکل مثلث و مربع را تا صد اندر صد
 به طوری که مجال ذکر آن تنگ است و در علم و در علم بسط و تکثیر
 بی نظیر و در علم حروف تصرفاتش معروف و در علم جفر او راست قواعد
 مقرر و قوانین مقننه از کلیات و جزئیات و بدایت و نهایت آن علم و تحقیق
 کرد حقیقت جفر و مبدء اشتقاق اصل تحقیقش را از نبی ولی علیهما السلام.

در علم تفسیر بیان کرد از مدلولات اخبار واضحات آثار مراتبی را که ذکر نکرده اند مفسران و مطلع نشده اند مگر قلیلی از ایشان چنانکه پنهان کرده است جهات تفسیر را از تفسیر ظاهر و ظاهر و باطن و باطن باطن و تأویل تأویل و تأویل را و معین داشته فرق ما بین این تفاسیل را و وجود شرائط و سائر آداب و احوال تفسیر و کیفیت جاری ساختن آنرا مشخص کرده و در علم حدیث سید محدثین و رئیس محققین است و در علم درایت اوست رافع رأیت و دافع ظلمت و جواب داد شکوک و شبهاتی را که برای منکرین آن علم اتفاق افتاد اما در علم رجال او راست ممارست بسیار و حفظ تتبع بی شمار چنانکه در اصول هر یکی از رجال جمع کرد جمیع اقوال را اعم از مدح و قدح و تحقیق حق و ترجیح صدق و در علم مذکور از اعاجیب زمان و نوادر دوران بودا در علم اصول مذهب قواعد و مقنن قوانین بود و عالم بود بر جمیع مسائل و مطلع بر جمیع اختلافات که در آن علم کرده اند و محقق مطالب و مبین فوائد و شارح جمیع کیفیات استنباط از آن علم بودا در علم فقه اعلم فقها و مجتهدین و صاحب قوه قدسیه و مالک الهیه و مطلع بر جمیع فتاوی و اقوال بود.

فوت نشده بود از او چیزی از آن مسائل در مدت سنین و شهری که در خدمت آن جناب بسر بردم ندیدم که در مسئله بی از مسائل که از او سؤال می شد محتاج باشد بر تفکری یا رجوع و نظری بلکه مستحضر بود بر جمیع ادله و شقوق آن و اختلاف علماء در آن مسأله و این از جمله عجائب کرامات آن جناب است همچنین سائر علوم که ذکر بعضی را منتشر و بعضی را مستتر داشتم و علوم بی شمار دیگر که بر من ظاهر نیست و عجائب

و غرائب بسیار استخراج می کرد این علوم و احوال را جمیعاً از کتاب و سنت و استدلال می کرد هر يك از آنها را با حکمت و مجادله و موعظه حسنه و شاهد می آورد هر یکی را از مسائل این فنون مختلفه به آیه یی از محکمات کتاب و حدیثی از محکمات احادیث و دلیلی از ادله عقلی مستنیره بنور الله و مثلی از عالم حس و شهود چنانکه باری تعالی فرماید :

سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (و قوله تعالی و یضرب الله الامثال للناس وما یعقلها الا العالمون) و قوله تعالی (و لقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا) و این مقامی که ذکر کردم مقامی بس بزرگ و امری بس خطیر است و احدی را یارای تحصیل و وصول به این مقام نیست مگر کسی که عنایت خاصی از جانب باری و توجه و نظری از اولیای طاهرین علیهم السلام به احوالش شامل باشد.

چون علماء یزد و ادباء آنها این خبر جامع و فضل بارع و زهد بالغ را مشاهده کردند که با وجود این فضیلت و تفوق به احدی مزاحم و معارض و منازع نیست بلکه موثر و مذکر و شاگرد مذهب الاخلاق جامع علم و عمل و محیط هر گونه فضائل است همگی علماء و عرفا و ادباء و فصحا و شعرا و ارباب صنایع اذعان و اعتراف کردند بر فضیلت او ندانم بکدام صفت او را وصف می کنیم و کدام کمال او را بیان می نمایم و حال آنکه نور او مخفی نمی ماند و فضلش به وصف و تعداد راست نمی آید (لوجه لرأیت الناس فی رجل والد هر فی ساعة والارض فی دار) چندانکه در سفر و حضر ملتزم خدمت و مستفید صحبتش بودم بروز نمی کرد از او مگر هر روز نکته های لطیف و چیزهای شریف و هر دمی که در خدمتش

قدم می‌زدم اعتقاد جدیدی و وثوقی دیگر بر عقیده خود افزوده می‌دیدم و اعتماد و وثوق تازه در خود مشاهده می‌کردم و هر آنچه از آیات و دلائل و حجج و کرامات که از ملاحظه آن عقول حیران می‌گشت از آن جناب به ظهور می‌رسید شك و ریبی نداشتم که از مواهب و عنایات رب الارباب و تأییدات ائمه علیهم السلام است.

شهر یزد در آن اوقات مجمع علما و معدن فضلا بود از قبیل ملا اسماعیل عقدایی که فاضلی کامل و مجتهدی واصل و مرجع و مقدم و رئیس اهل آن شهر بود حکمش بر اهل آن بلد نافذ و ساری و حدود شرعیه در محکمه اش واقع و جاری می‌شد از قبیل قطع و قتل و تعذیر و امثال آن و فهمی مستقیم و قادر و جرأتی در امور داشت که احدی را با او یارای مقاومت و منازعت نبود و از جمله علمای آن شهر عالم فاضل و کامل واصل جامع - المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول شیخ رجبعلی بود که عالم کامل متقن در علوم و مرجع در غالب رسوم بود و از جمله علماء جناب فاضل مدقق و محقق میرزا علیرضا که فاضل ادیب اریب و مطلع از جمیع علوم بود خصوصاً علم لغت و سائر علوم ادبیه و سید جلیل و مجتهد نبیل سید حیدر و حکیم متقن ملا مهدی و عالم بی بدیل و سید نجیب جلیل میرزا سلیمان و عالم کامل میرزا محمدعلی مدرس و غیر اینان از علمای فحول و اهل معقول و منقول و سائر طلبه مثلاً ملاحسین یزدی و ملاحسین کرمانی و ملا ابوالقاسم و غیر - هم که همگی این فضلاء آن ایام در یزد حاضر بودند معترف و منقاد گشتند به شیخ و اذعان کردند بر آن فضل بالغ و علم بارع و اختلافی در علم و عمل او نتوانستند پیدا کرد و در هر مقامی که از مقدم داشتن یکی از علماء

بر سائر ناگزیر بودند اورا بر نفس خود مقدم می داشتند مثل نماز جمعه ها و نماز عیدها و نماز جناز و همچنین زمانیکه جمیع علماء حاضر می شدند قول شیخ مقدم بود و اگر اختلافی می کردند شیخ را حکم و قسولش را محکم می داشتند .

بالجمله در جمیع بلادصیت فضلش منتشر و خبرش مشتهر شد تا فتحعلی شاه از این مستحضر و ملاقات آن جناب را مشتاق شد و به سبب اینکه صیت علمش عالمگیر و وسعت فضلش شهیر شده بود میل وافر بدیدن اورسانید . حکمی بر حاکم یزد نوشت که او را خواهش عزیمت به جانب تهران کند چون ملتزم سلطان را به او عرض کردند از قبول آن و عزیمت عراق اباء و امتناع کرد چون مراتب به عرض سلطان رسید سلطان مجدداً و مکرراً طالب شده به گماشتگان خود یا ز نوشت ایشان دوباره خواهش سلطان را تبلیغ کردند و در اجابت آن اصرار و مبالغه کردند و اظهار داشتند که باوجود اشتیاق و خواهش مجدد در صورت عدم اجابت سلطان بیم مضرت هست پس زمانی که این را شنید عزیمت تهران کرد و جناب عالم فاضل میرزا علی رضا در آن سفر مواظبت خدمت و ملتزم صحبتش داشت تا به تهران رسیدند و سلطان در نهایت اعزاز و اکرام با او ملاقات کرد و محل و مقام خود ساختند و در منزل خود نازل کردند هر کس که در تهران بود از قبیل علماء و طلاب علوم و غیرهم با کمال اعزاز و احترام به خدمت او آمدند و هرگز در مدت اقامت تهران احدی به مقام مخالفت و انکارش بر نیامد پس سلطان خواهش کرد که آن جناب اهل و عیال خود را از بصره به ایران انتقال دهد و در تهران اقامت اختیار کند آن جناب آنکه عیالش را به

ایران بیاورد قبول کرد خواهش دیگر را که در تهران و در جوار سلطان
 مقیم باشد اجابت ننمود و گفت که من در شهری که مقر پادشاه باشد اقامت
 نمی توانم کرد چرا که در صورت اقامت در چنین شهری ازدواج خالی نیست
 یا طالب عزتم هستید یا ذلتم اما ذلت البته مقام شما اقتضا نمیکند که
 باحوال جاری نمائید عزت برای من حاصل نخواهد شد زیرا که سلطان
 مرجع امور مردم است و مدار سلطنت مربوط است بر قبض و بسط و قطع
 و قتل و اخذ و بذل پس چون خالایق میل و اقبال شما را نسبت بمن مشاهده
 نمودند و دانستند که قول من در نظر سلطان مستحسن و مقبول است در
 مقاصد و حوائج خویش بسویم رجوع می کنند هرگاه شفاعت و خواهش
 امور خلق را رد نمایم البته در نظر آنها مکروه خواهم بود هرگاه خواهش
 آنها را قبول کنم و بر شما اظهار دارم باز ازدواج خالی نیست یا قول
 مرا در باره مقاصد مردم قبول می نمائید یا نه؟ اما شق اول گمان ندارم
 معمول بدارید چرا که احتمال اختلال و مفاسد در امر سلطنت بنظر می آید
 در صورت عدم قبول قول من البته خواری من حاصل خواهد شد پس
 مناسب تر و بهتر بحال شما و من آنست که در شهر دورتر بسر برم چرا که
 اینهمه بلاد متعلق بر شماست هر جائی که باشم جوار شماست سلطان قول
 شریف را تصدیق کرد و اختیار بر خود آنجناب باز گذاشت و او اقامت
 در یزد را انتخاب نمود و بآنجا بازگشت و شخصی از جانب سلطان مأمور
 شده اهل و عیال شیخ را با اعزاز و اکرام تمام از بصره به یزد آورد.

زمنزه اختلاف از یزد آغاز شد

همچنین شیخ مدت مدیدی بیش از پنج سال در احسن احوال در یزد ساکن شد و مشغول تدریس و نشر علوم و اظهار غرایب رسوم بود تا زمانی که بعضی از مطالب شیخ که در نزد غیر اهلش غیر معروف بود در میان خلق شهر شهرت کرد و روز بروز مردم بسوی آن مطالب حریص شدند و از شنیدن آنها در عجب میماندند پس آن جناب شخصی را امر کرد که بمنبر رفته خطبه بخواند و بگوید: ایها الناس بدرستی که علم را ظاهر و باطنی است و این دو با هم مطابق و متوافق و غیر مختلف و غیر متناقضند و هر ظاهر بر طبق باطن و هر صورت بر مثال حقیقت است چنانکه حضرت صادق (ع) فرماید «ان قوما آمنوا بالظاهر وكفروا بالباطن ولم يك ينفعهم ايمانهم شیئاً و ان قوماً آمنوا بالباطن وكفروا بالظاهر ولم يك ينفعهم ايمانهم شیئاً ولا ايمان ظاهر الا بباطن» ایها الناس بدرستی که اهل ظاهر را جناب رسول (ص) مستقر و مأور کرد بعمل نمودن آنچه یکی که از ظاهر در دست داشتند بدون تغییر و بی آنکه خلق را در عقیده باطل مقرر و عاقل بگذارد بلکه همان چیزی که اهل ظاهر بآن معتقد و متظاهر بودند عقیده درست و حقی است که شك و تردیدی در آن متصور نیست پس آنچه از باطن و اسرار موافق و مطابق ظاهر است بدون شبهه و تردیدی حقیست آنچه یکی که مخالف و منافی ظاهر است در ظاهر و باطن مختلفند در انتساب رتقی و امری از امور پس چنین باطنی باطلست و واجب است احتراز آن چه را که اینگونه باطن مخالف واقع و کذب خداوند و رسول اوست

همچنین آنچیزی که نسبت میدهند بمن از ظاهر و باطن هر گاه مطابق و موافق اعتقادی است که فرقه محقه حاجیه بآن معتقدند آنرا قول من بدانید و من گوینده آن قولم و آنچیزی که مخالف است با ظاهر اقوال و اعتقادات فرقه محقه آن قول من نیست من از چنین قول و اعتقادی ببری هستم ایها الناس لا تختلفوا فتهلكوا ولا تناقضوا فتنازعوا فتقتلوا وتذهب ريحكم و اصبروا ان الله مع الصابرين پس از انجام این گفتار خطیب از منبر فرود آمد و از سنجش این معیار و مقیاس حواس مردم را تسکین داد و از تبیین حق مبین و سواس شیاطین انسرا از صدور دور نمود از آن پس پیوسته صیت فضل شیخ بلند و محبتش در قلوب جاگیر می شد .

سفر شیخ به مشهد

هنگامیکه بقصد زیارت روانه مشهد رضا (ع) گردید ، علمای مشهد عموماً در خدمتش جمع آمدند و علمای آن جا که در فروع و اصول به آنها رجوع می شد و بعدی معروف و مشهور و جلیل القدر بودند امثال سه برادر فاضل متبحر میرزا هدایت الله و میرزا داود و میرزا عبدالجواد و خالوی ایشان جناب فضل مجسم و فحل مقدم آقا ابومحمد و سید جلیل میرزا معصوم و دیگران اعیان علماء و وجوه فضلاء که شیخ را بر خود مقدم میداشتند و تعظیم و اعزاز و اکرامش را رعایت می نمودند و بمراتب علم و فضلش معترف و معتقد بودند و همچنین سایر علماء و طلاب که در مشهد مقدس حضور داشتند هرگز صادر نشد از احدی از ایشان حرکتی که منافات با احترام و اکرام او داشته باشد .

پس از چندی شیخ به یزد مراجعت کرد و بحکم آنکه امیر المؤمنین علیه السلام شیخ را در خواب زیارت خود دعوت فرمود ! سفر عراق در پیش گرفت و اهل یزد روز خروج آنجناب را با اهل و عیال خود می‌شوم شمردند و کدورت شدید و حزن عظیم بتمام اهل آن بلاد روداد و تدابیر و حیل گوناگون برای فسخ عزیمت آنجناب اندیشیدند چرا که برکت و دوام شوکت خود را بوجود او میدانستند بالجمله بهیچوجه این تدابیر و حیل در فسخ عزیمتش سودی نبخشید و از آن شهر خارج شد و اهل آن شهر را قرین حسرت و محنت گذاشته متوجه عراق شد .

شیخ در اصفهان

تا زمانی که شیخ با اصفهان رسید و من ملتزم خدمتش بودم تمامی اهل اصفهان بخدمتش قایز شدند خصوصاً علماء و حکام و اعیان آن شهر بخوشترین اطوار ملاقات آن بزرگوار را درک نموده و در تعظیم و تکریمش دقیقه ترک نکردند احدی به آنجناب نسبت بدی نداده و قول ناشایست و نامناسبی نگفت .

دانشمندان اصفهان

شهر اصفهان در آن روزها مثل همین ایام مجمع علماء و معدن فضایی معقول بود و ریاض علم و حکمت در آنجا سبز و خرم و بازار اهل معرفت گرم بود و از اعیان علماء و فقهاء و حکماء جمعی در آن بلد حاضر بودند که زبان بیان وصف ایشان عاجز است مثل سید اجل حاجی سید باقر و عالم

کامل حاجی محمد ابراهیم ملقب بکلباسی و عالم کامل شیخ محمد تقی و عالم متقن و فاضل مؤمن میرزا باقر نواب و حکیم عظیم ملا علی نوری و عالم کامل محمد علی نوری و فاضل جلیل ملا اسماعیل مشهور بواحد - العین و ملا علی اکبر و آقامیر محمد حسین سلطان العلماء و دیگر از علمای عظام که مرجع و رؤسای اسلام بودند همگی با آن شیخ جلیل با حسن اطوار سلوک و رفتار کرده و گفتارش را بر تمام مقاصد و مطالب مقدم و مسلم دانستند و از رسائل و کتب شیخ نسخه‌های متعدد استکتاب کردند و فضائل و مناقب او را در هر جائی انتشار دادند و مفاخر و مکارمش را ورد زبان و بیان خود ساختند و بسیاری از کتبش در نزد ایشان مشهور و ممدوح شد بخصوص شرح الزیارة جامعه و غیر آن از رسائل و جوابهای سئوالات با وجود اینکه تدبیر و نظر نه بر خبط و خللی واقف شدند و نه غلط و زالی در آنها یافتند .

شیخ بر خلاف حکیمان اشرافی و رواقی بود

با اینکه شیخ در اکثر مسائل مخالفت با اشرافیین و رواقیین و مشائیین نمود ، در رد و ابطال اقوال آنها اصرار کرد و حکمائی که در اصفهان تشریف داشتند همگی این مطالب را حامل و این مسائل را قائل بودند با وجود این احدی از آنها جرأت بررد و انکار کلمه از کلمات و مطلبی از مطالب آنجناب نکرد ، نهایت آنچیزیکه گفتند این بود که مطلب جزئیکی نیست ولیکن اختلاف را در اصطلاح دانسته است و شکی نداشتند اینکه عقیده شیخ و قول او سدید و بتصدیق سزاوار است و لسی

چنان دانستند که اینمطالب منافاتی با اقوال حکما ندارد خلاصه تمام مصدق فضائل شیخ بودند و احدی عیبی و نقصی باو نسبت نداده بلکه بقلب کسی شک و ریبی از او درنیفتاد .

در آنروزها بعضی از اهل آنجا سؤال کردند از نسبت پایه فضل ملاعلی النوری با مقام فضیلت آقا محمدبیدآبادی شیخ فرموده که تمیز مابین این دو نفر موقوف بر رسیدن ممیز است بر مقام آنها و حال آنکه من در علم و فضل از ایشان پست ترم و بمقام ایشان نرسیده ام چگونه میتوانم یکی از ایشان را بردیکری ترجیح داد .

چهل روز در اصفهان شیخ با علمای اعلام در کمال عزت و احترام بسر برد و اورا گرامی داشتند و مقدمش را معظم و مقتنم شمردند ، بمقام انکار علم و فضل و جلالت قدر او بر نیامدند تا وقتی که بعزم مقصد از آن شهر بیرون آمد و تمامی علما از این معنی متأسف بودند و طالب شدند که او را بتوقف اصفهان ترغیب نمایند ولیکن چون از کیفیت خواب دیدن و مأموریت و دعوت او مستحضر بودند و گروه بسیاری بر حسب امر شاهزاده محمدعلی میرزا بامستقبال آمده بودند تکلیف و اصرار خود را بيموقع دیدند از اصفهان بیرون شده بکرمانشاهان رسیدند .

شیخ در کرمانشاه

نواب شاهزاده با گروهی انبوه استقبال کرده و با عزت بسیار و شأن کبیر او را داخل شهر نمودند تمام علماء و اعیان و اشخاص آنجا در استقبال حاضر بودند پس از ورود بشهر شاهزاده اصرار بسیار کرد که از آن شهر

نرفته در نزد او باشد چون مأموریت شرفیابی عتبات عالیات را داشت مأمول شاهزاده را در هنگام مراجعت قبول نمود پس شاهزاده ضروریات و لوازم سفرش را مهیا ساخته روانه زیارت گردید و بعد از زیارت ائمه هدی علیهم السلام بکرمانشاهان مراجعت نمود باز شاهزاده بطور شایسته استقبالش کرد و شیخ در آن شهر قرار گرفت و مدت مدیدی با علماء و فضلاء آن شهر بسربرد همگی متفق بودند بر فضل و جلال و رفعت مقامش و متحیر بودند در مراتب زهد و ورع و تقوی و اعراض از دنیا و مراقبتش بامر آنچیزی که موجب تقرب خداست و از علمای آن بلد چهار برادر عالم جلیل و فاضل که در فضل و علم و ریاست و جاه و منزلت اربعه متناسبه بودند آقا محمد جعفر و آقا احمد و آقا محمد اسماعیل و آقا محمود اولاد آقا محمد علی بن کل آقا محمد باقر بهبهانی و دیگر اینها از بزرگان علمای آن بلد و عموم طلاب محصلین به شیخ با خوشترین مسالک سلوک داشتند و مقام منزلت او را اشرف و ارفع مقامات قرار دادند و عزت و اکرام او را ملاحظه و مراعات مینمودند و احدی را در مراتب فضل و جلال و قدر او جرأت اغماض و محال اعتراض نبود در مدت اقامت کرمانشاهان مکرر زیارت ائمه عراق فایز می شد .

شیخ در کربلا و نجف

در هر یکی از سفرها با عموم علمای عتبات عالیات ملاقات می نمود مانند طباطبائی و سید علی محمد و شیخ حسن ابن شیخ محمد علی السلطان و شیخ خلف بن عسگر که این علماء مقیم کربلا بودند و از علمای نجف اشرف

شیخ جعفر ، شیخ حسین النجف و شیخ خضر شلال و سید باقر قزوینی و دیگر اینها از علمای اخیار و فضایل اطهار مقیم نجف اشرف و سادات اخیار و فضایل اطهار و سید رضای شبر و سید عبدالله شبر و سید لطفعلی و دیگر فضلا و سادات مانند سید حسن و سید محمد فرزندان سید محسن و سید هاشم بن سید راضی و شیخ اسدالله و سایر علمای مقیم کاظمین عموم علماء و سایر علمای مقیم عتبات در وقت ورود جناب شیخ در تعظیم و تکریم او سعی و در تمجیدش مراقب بودند خصوصاً آقا سید علی که در تعظیم و تکریم او بیشتر مبالغه مینمود و شیخ را عالم ربانی مینامید و متعجب بود در تبحر او در تمام علوم و معرفتش بر کلیات رسوم و میگفت درک این مقام احدیرا ممکن نیست چیزیاری خدا.

شیخ در مدت توقف در کربلا در رواق مقدس مشغول افاده و تدریس شرح رساله علمیه ملامحسن کاشی بود بیشتر طلاب و علماء و محصلین در مجلس درسش حاضر می شدند و زبانها در مدح فضل و جلالت قدرش ناقل و در وصف جامعیت و معرفت او بر حقایق اشیاء و سلوک اومسلك ائمه هدی علیهم السلام قایل بودند و احدی از آنها بکلمه غیر مستحسن در حق او سخنی و به نسبت نالایقی جسور نبود حتی مکرر بعضی از اجزای رسائلش را به جناب آقا سید علی برده و استدعا کردند که در آنها نظر کنند و هر چه از حق و باطل در آنها ملاحظه کند بیان نمایند سید آن جزوه را گرفته دو روز نگذاشت روز سوم آنها را بیرون آورده دودست خود را بسوی آسمان بلند نمود و از خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و سایر ائمه هدی علیهم السلام شهادت طلبید و بحق آنها سوگند خورد که بجز مطالب

عالی در این رسائل چیزی ندید و عیبی در هیچیک از اینها بنظر نیاورم
و فهمیدن این جور مطالب فن من نیست و من در مطالب اصول و فقهی عالم
و واقف من چگونه در چنین دریای پهناور که کشتیهای بیشمار در آن
غرقست غور توانم کرد!

ملاقات میرزای قمی با شیخ

در بعضی سفرهای زیارت ائمه عراق که شیخ را با میرزا ابوالقاسم
قمی ملاقات اتفاق افتاده بود نسبت شیخ کمال اعزاز و اکرام بعمل آورده
و بعضی رسائل او را مشاهده کرد بفضل واسع و جلالت مقام او شاهد و قایل
گردید و نیز با شیخ حسن بن مرحوم شیخ حسین آل عصفور در تعریف و
توصیف فضل و جلالت او رطب اللسان بود.

آداب و سلوک علمای اعلام با آنعالیه مقام بدینگونه بود و احدی را از
علمای آن عهد که بعضی را یاد آور و بسیاری را اسم نبردیم شکی و تردیدی
از شیخ در دل نبود و نسبت عیبی و نقصی ندادند و حریف ناسزاواری
بر زبان نیاوردند و انکار او را بمخاطر نگذرانیدند همه کس باین معنی اطلاع
و اتفاق دارد و هر گاه کسی این مراتب را انکار کند آفتاب را در وسط آسمان انکار
نموده است و امور بدیهی و ضروری را منکر شده و حرفی زده است که
هیچکس با او متفق و مصدق نمی شود و هر گاه کسی چنین منکری را تصدیق
کند مثل آنست که منکر آفتاب را در وسط آسمان تصدیق کرده باشد گمان
ندارم که احدی از عقلاء گرچه در تعصب بدرجه قصور رسیده باشد،
این مراتب را انکار و این کیفیت را تکذیب تواند نمود رفتار و احوال علمائی

که ما مشاهده نمودیم با شیخ بهمن قرار بود و میل و حسن سلوک ایشان را بدینگونه دیدیم چنان علمائی که مرجع حل و عقد مهمام مردم و رؤسای اهل اسلام بودند و ایشان بودند علمای شیعه که مدار احکام و تشخیص حلال و حرام با وجود آنها قوام داشت .

مشایخ اجازات حدیث شیخ

بعضی از علما که فیض صحبت ایشان را درک نکردیم و ایشان مولای جلیل و استاد نبیل ما را ملاقات و مشاهده نموده بودند و اورا معظم و مکرم داشته فضل و حسن احوال او را تصدیق کرده بودند از جمله آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم است که وحید عصر و فرید دهر بود و سید جلیل میرزا مهدی شهرستانی و شیخ جعفر النجفی شیخ حسین آل عصفور که هریک از ایشان رؤسای عهد خود بودند و در قطری از اقطار زمین مرجع مردم و مصدر احکام شرع مبین بودند اگر چه ما را شرف ادراک فیض خدمت ایشان دست نداد ولی اجازه ها که اکثر بخط خود این علماء نوشته شده بود دلالت میکند بر کمال اعتقاد و تصدیق و اعتماد آنها بر آنجناب از آن جمله اجازه :

اول: از بحر العلوم است که بخط آن مرحوم دیدم .

دوم: اجازه سید میرزا مهدی شهرستانی .

سوم : اجازه شیخ جعفر

چهارم: اجازه شیخ حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم بحرانی رازی

پنجم: اجازه مرحوم آقا سید علی طباطبائی

و شیخ اجازه های بی شمار دیگر هم از اکثر علماء داشت .

از مراتبی که بیان نمودیم معلوم شد که تمام علمای اسلام که مشهور بودند مثل بحرین و قطیف و احساء و نجف اشرف و کربلا و کاظمین و سایر بلاد عراق مانند بصره، حله، بغداد، جزایر، فلاحیه، عراق عجم مثل همدان، کرمانشاهان، بروجرد، تهران، قم، اصفهان، شیراز، کاشان، نیشابور، طوس، سبزوار، طبس، نون، کرمان، یزد، رشت، قزوین، در جلالت شأن و رفعت مقام شیخ با وجود انتشار رسائل و کتب او اتفاق داشتند.

سید رشتی درباره استاد خود مدعی اجماع علماء است؟!!

اگرچه شیخ را توجه و اقبال بسوی ایزد تعالی و انقطاع از اغراض دنیوی نه بعدی بود که نظر بمطالعه کتب گمارد و تصنیف و تألیف در علوم و رسوم نماید ولیکن از آن پس که در میان بلاد و عباد انوار فضلش ساطع و اعلام علومش بلند شد و خلق در حل مسائل غامضه و مطالب مفصله روی حاجت به شیخ در آوردند بیان بعضی از مقامات عالی و مطالب خود را برای رفع شکوک و شبهات قلوب مردم بر خود لازم دید، رسائلی در جواب بعضی سؤالات و کتبی در بیان بعضی مقامات و مطالب عالیات تصنیف فرمود همه این کتب و رسائل که بملاحظه این علما و فضلا رسید احدی از ایشان بمقام رد و انکار و طعن و عیب گوئی بر نیامده بلکه همگی بر جلالت و علوم مقام آن متفق و مصدق بودند و شیخ را صاحب اخلاق حسنه دیدند و او را جامع علوم و آداب و حاوی حسن خلق و در هر حالت چنانکه

شان و شیوه علماء است خاشع و خاضع یافتند که اقال الله تعالی انما یخشى الله من عباده العلماء وقال مولینا الصادق علیه السلام اذا تحقق العلم فی المدر خاف ومن خاف هرب ومن هرب نجی پس ادعای مائتیت و قول امام برهن گردید بنا بر این اجماع علمای فرقه محقه و گروه شیعه که بر جلالت استاد و رئیس مامعتقد گردید اتفاق و اعتقاد نمودند بر این که شیخ در حضرت جل و علا از واصلین فائزین و از جمله مقتدین اولیای کرام و سالک مسلک حق و یقین است .

نمیدانم احوال کسی که با تعام علمای شیعه و رؤسای شریعه و مستحفظین دین و مرجع اسلام و مسلمین مخالفت کند چگونه خواهد شد قال الله تعالی ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتمع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و ساءت مصیرانه آخر مؤمن غیر شیعه نیست و رؤسای مؤمنین غیر علماء نیستند پس وقتی که کلمه آنها متفق و قولشان در امری مجتمع شد و بهیچ وجه معارضی بهم نرسید چگونه میشود که همگی بر خطا و ضلالت باشند بلکه اجتماع علماء و عدم مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماعی که کاشف از قول حجة خدا که مطهر و میراست از کل مالا یحببه الله غیر این نیست پس وای بر احوال آنکس که با اجماع علمای فرقه محقه مخالفت نماید و ایشانرا از سلوک طریقه حقه مانع آید .

سید اختلاف علماء را در باره شیخ بیان می کند !

اکنون که اتفاق و اعتقاد علمای اعلام را در حق شیخ اجمالاً ذکر

کردیم شروع بر بیان مبده اختلاف و صدور فساد نمائیم. بدانکه نمی نویسم مگر همانطوریکه بر ملک رومان بیان خواهم کرد که از اولین مرحله ای که داخل قبر میشوم و نخستین مسائل خواهد بود و نمیگویم مگر بهمان تفصیل که بچشم خود مشاهده کرده ام و خدا را در آنچه می نویسم گواه می طلبم و اینکه بیان می کنم آنچه را که در حضور جماعتی از خلق و محضر و مجمع مردم واقع شده است چنانکه کسی انکار آن نتوان کرد و هرگز ذکر نمیکنم مگر امور روشن را که بر احدی از حضار مخفی نمانده باشد و بعضی وقایع دیگر که اتفاق افتاد و اکثری بر آن واقف نشدند در دل مکنون و در قلب خود مخزون میدارم تا هنگامیکه پسرده از روی سرایرباز افتد و در حضور آنکه از غیب و ضمائر آگاه است با دشمنان مقابله و مطالبه انتقام کنم و ملایک را بگواهی طلبم چرا که مرارتهای ایشان کشیدم و چه از دستشان چشیدم و اطاعت بفرموده خدا و پیروی برائمه هدی علیهم السلام کرده صبر و تحمل گزیدم و بفرموده امیر المؤمنین علیه السلام نظر کردم که فرماید: و طفقت اری بین ان اصول بید جزاء او اصبر علی طخیة عمیا یشیب فیها الکبیر و یهرم فیها الصغیر و یکدح فیها المؤمن حتی یلقى ربه فرأیت ان الصبر هانی احب فی فطرت و فی العین قذی و فی الحلق شحی اری ترائی نهبا بحقیقت متحمل امر عظیمی شدم و صدمه و آزار بزرگی از مردم دیدم بی آنکه جرمی بر من لازم آید و ارتکاب معصیتی و تغییر شریعتی و تبدیل سنتی ثابت کنند یا حلالی را حرام و حرامی را حلال نموده بدعتی در دین گذاشته یا هتک حرمت کسی را کرده یا مال کسی را خورده و مستوجب قصاصی شوم بلکه بمحض

شبهات افواهی و امور خیالی که خودشان بر بطلان آن قائلند اینچنین اهانت و آزاری رسانیدند و من متوکل علی الله صبر و تحمل کردم چنانکه از جانب خداوند بدان مأمور بودم .

همان اوقات شیخ بخط شریف خود مکتوبی بمن نوشت که همین عبارت آنست و اما الاحتمالات الواردة فليس لها الا الصبر فان لكل شيئاً مقدراً الا الصبر فان الله يقول انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب و اما هذا الامر فلا بد له من مقر و لكل نباء مستقر و لا يحسن الجواب على التعيين و ستعلمن نباء بعد حين پس صبر و تحمل کردم چرا که عالم بودم بر اینکه صبر در عهد ازل و عالم اول عهدیست معهود و میثاقی است مأخوذ بجهت اموری چند که مبانی آنها در عالم اول مستحکم است چنانکه اشاره فرماید امام علیه السلام در دعای ندبه اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاءك في اوليائك الذين استخلصتهم لنفسك و دينك اذا خترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم الذي لا زوال له و لا اضمحلال بعد ان شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبر جهاش طوا لك ذلك فعلمت منهم الوفاء بذلك فقبلتهم و قربتهم و جعلت لهم الذكر العلى و الثناء الجلى و چنانکه خداوند فرماید اصبر كما صبر اولو العزم من الرسل و نیز فرماید و ما صبرك الا بالله و لا تحزن عليهم و لا تك في ضيق مما يمكرون ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون اکتون حقیقت احوال را با صدق مقال شرح دهم و اگر افترائی گفته آید جرمش بر من است و انا بریئى مما تجرمون . بدانکه چون سفر زیارت شیخ بعتبات عالیات مکرر شد نو شراره خلاف خاموش و چشمهای تفاق کور گشت و السنة خلق بر فضل و جلالتش ناطق و امهاد علومش در قلوب مستعدین متداقق آمد و پس از تقبیل عتبات

عالیات بکرمانشاهان که مسکن او بود بازگشت نمود ولی باقتضای بصیرت و معرفت شائق و طالب بود که در جوار قبر مولانا ابی عبدالله الحسین (ع) وطن گزیند بعد از تدابیر و معالجات کثیره از کرمانشاهان مستخلص شده خود را بکرمانشاهان رسانید و در آن مکان مجاورت نهاد تا وقتی که کتاب اجل نازل گردد چون مدت قلیلی در آنجا قرار گرفت .

مخالفت سید علی پسر صاحب ریاض با شیخ

اهل شرارت و شقاق که مبتلای مرض نفاقند بحرکت آمده نزد سید مهدی بن آقا سید علی رفته امر را براو مشتبه نمودند ، بعض عبارتهای محدوقه الاول والاخر والوسط پیش او بردند عبارتهای چند که نه برسبك آنها انس و نه بر آن اصطلاحات معرفت داشتند و غیر مقصود از آن عبارات را باو ذکر کردند و از بیم خلل در امور دنیوی خود عناد باطن و فساد خود را اظهار داشتند ، تصیّد الدنیا رجلا بحبها ولم یدرکوا اخیرا بل استحقوا شر افاعمالهم حب الغنی فاصمهم فلم یدرکوا الا الخسارة و الوزرا چنان پنداشتند که شیخ در ریاست دنیوی که مدت آن قلیل و نفعش سهیل و عاقبتش وخیم و عقوبتش عظیم است طمع می هست و نمیدانستند که او را نه طمع در آن هست و نه نظر رغبتی بر آن چرا که بر عاقبتش عالم بر حقیقتش عارف است سید را فریفته امر را مشتبه نمودند آن هم بجهت صداقتی که داشت غافل از مقصود ایشان بود که از اظهار حسد و کینه که در دل تنك خود دفینه کرده بودند چه در نظر دارند و آنها را گفت که امر بر من مشتبه بوده است از آن پس بیجهت اظهار اعراض نموده و گوش

با فسانه ارباب اغراض بداد و قول مفسدان را پذیرفته اغماض کرد از اینکه
 بحسب ضرورت مذهب مطلقاً اعتباری بر خطوط و قراطیس نیست چه جای
 آنکه عبارت محذوقه الاول و الاخر بوده باشد و با بصیرت صافی نظر
 نکردند بر این عبارات و امارات اصطلاحی است که از آنها بیگانه اند
 و لهجه ایست که اهل آن نیستند غافل از آنکه اصطلاحات اهل هرفنی را
 از خود آنها اخذ و معانی هر لغتی از اهلش درک باید کرد و اندیشه نکرد
 که اینگونه اظهار اغراض و تکلم بکلمات غلیظه غیر متناسبه موجب فتنه
 شدیده و محنت غیر سدید می گردد و مردم اهل مقاصد و شرور و طالب فتنه
 و فسادند و تمهید مکر و حیل را در توایف فساد و سیله در تحصیل مال دنیوی
 و عوارض فانی که اولش خسران و عاقبتش حرمانست میدانند چون سید
 اظهار اغراض کرد و بعضی کلمات که مناسب نبود سخن گفت نامالایمات
 دیگر را بر کلماتش افزوده در میان عوام مشهور کردند و با فواید جهال
 انداختند و شراره فتنه و فساد را مشتعل ساختند و در نزد عوام از مردوزن
 گفتند که شیخ احمد کافر شده است چون از سبب کفرش پرسیدند اسنادش
 را بسید دادند حال آنکه سید از این معنی غافل بود چون از سید در
 این باب سؤال کردند جواب داد که مردم چنین میگویند و از این ماجرا
 چیزی بر من معلوم نشده است پس خلق بسعی اهل ضلال در همین احوال
 تردید و شبهه عظیم و تشویش شدید باقی ماندند تا وقتی که مجلسی مرتب
 ساختند و اهل حل و عقد را جمع نمودند که اگر میخواستیم اسامی اشخاص
 را می شمردم ولی از تکریم آنها نگذشتم و خواستند که سجلی در تکفیر
 اینچنین عالم ربانی تحریر کنند و صحیفه ای در بطلان عقاید نور سبحانی

بنویسند چون ابتدا باین کار زشت کردند زلزله شدیدی واقع شده جمعیت آنها را متفرق ساخت و حال آنکه وقوع زلزله تا آنشب در کربلا بلکه در تمام عراق مشهود و معهود نبوده و بعد از مشاهده چنین کرامت از شیخ آنگروه بهیچ وجه متنبه نشدند چنانکه عادت پیشینیان آنها بود بر قولهای مهمل و اسنادهای باطل خود افزودند و با تعبیرهای غریب امر بر خلق مشتبه نمودند و این عناد را در قلوب عوام که مانند چهارپایانند و ضمایر زنان که فرید ابلیس اند جاگیر ساختند!

شخصی از جنت خدا دور و از رحمتش مهبجور یاد کتابی نوشت و تمام مذاهب باطله را از قبیل مذاهب ملاحده و زناده و صوفیه و غلات و مفوضه و مذاهب اهل تثلیث و مکاید اهل تلبیس را در آن کتاب درج کرده و آنها بر این عالم ربانی و ولی صمدانی نسبت داد و مجلس عصری مرتب ساخت که مردم در آنجا جمع می شدند و آن کتاب را بر آنها میخواند و میگفت که اینها عقاید شیخ احمد احسائی است پس صدای خلق بر لعن و تبری بلند می شد و نمیدانستند که شیخ از آنها و معتقدین آنها ببری و بیزار است و این شیوه ایست که قبل از ایشان معاویه را بود که او در اهرم و دنانیر بمردم میداد تا احادیث کذب و افتراء از قول رسول خدا (ص) در مذمت امیر المؤمنین و تعریف دیگران جعل کنند و در شهرها شهرت دهند امر میکرد که اینگونه احادیث را انتشار داده و در مکتبها باطفال یاد دهند. (۱)

۱- کتاب دلائل المتحیرین تألیف سید کاظم رشتی ترجمه میرزا رضی که در هزار و دوست و شصت و یک هجری ترجمه و چاپ سنگی شده.

نظر ثقة الاسلام شهيد تبريزي در باره شيخ وصوفيه

در مرآت الكتب ثبت است: وقد نسبه جمع من العرفاء الى
انفسهم و حسبوه منهم حتى ان الميرزا ابوالقاسم الذهبي المعروف بميرزا
بابا ذكر في آخر كتابه قوائم الاتوار عند ذكره للسيد قطب الدين محمد
النيريزي الشيرازي قال ماترجمته ان السيد قطب الدين اقام مدة في النجف
و درس في الفتوحات المكية و استفاض منه السيد السند محمد مهدي
بحر العلوم والشيخ جعفر النجفي والملا محراب الجيلاني الى ان قال و ايام
توقفه في لحساتر بي عنده الشيخ الاحسائي و وصل الى كمال العلم والعمل
حتى صار معروف العالم وقال ابنه السيد محمد مجد الاشراف في رسالة تام
الحكمه وهي كالديباجة لكتاب والده المزبور و ماترجمته مخلصاً ان السيد
قطب الدين محمد المذكور جعل المولى محراب الكيلاني مأموراً الى
اصفهان و عراق العجم و قرر السيد مهدي بحر العلوم والشيخ جعفر النجفي
في العتبات العاليات والشيخ احمد الاحسائي الى اطراف ايران الخ.

ولكن الحق احق ان يتبع فان السيد قطب الدين المذكور كما صرح
به في رياض العارفين كان من تلامذة الشيخ علي نقى الاصطهباناتي و معاصر
الشاه سلطان حسين الصفوي و توفي في سنة (١١٧٣) ثلث و سبعين و مائة بعد الف
و نظم السيد المذكور قصيدة العشقية في سنة الف و مائة و خمسة و اربعين بعد
مضى ستين من عمره و قد ادرج القصيدة بتمامها في كتاب قوائم الانوار و قد و

عرفت ان ولادة الشيخ الاوحد كان في سنة (١١٦٦) ست وستين ومائة والف فيكون عمر الشيخ عند وفاة السيد قطب الدين قريباً من سبع سنين فكيف يصح ما ذكره ثم وجدت بخط الفاضل الميرزا محمد تقى حجة الاسلام نقلا عن خط الفاضل الشيخ على نقى المعروف بالشيخ على ابن العلامة صاحب الترجمة انه قبض والده القمقام فى الثاني والعشرين من شهر ذى القعدة سنة احدى واربعين ومائتين بعد الالف بمنزل يقال له هدية قبل المدينة المورة بثلاثة منازل ونقل الى المدينة ودفن فى البقيع تحت الميزاب خلف الحائط الذى فيه ائمة البقيع عليهم السلام مقابل بيت الاحزان بيت الزهراء عليها السلام وكان ذلك من كرامة الله تعالى له لان من كان مع الحاج الشامى لا يمكن نقله ولكن الله سبحانه اراد اكرامه بمجاورة رسوله وآله عليهم السلام فاخفى امره عن اعداء الدين انتهى: (١)

نظر شادروان سيد محمد هاشمى كرمانى مؤلف كتاب تاريخ ومذاهب كرمان

شيخيه بيروان عقايد شيخ احمد ابن زين الدين احسائى ميباشند چون بنا باصطلاح خود آنها از شيخ تبعيت مينمايند بنا بر اين به شيخيه معروف شده اند .

شيخ احمد احسائى از لحاظ رعايت احترام در موقع زيارت سيد الشهدا عليه السلام وگوياد ساير ائمه نيز هميشه در پائين پاميايستاد وآداب زيارت رابجا مياورد وبخود اجازه نميداد كه در بالاى سر بيايستد شيخيه نيز همين

١- كتاب مرآت الكتب تأليف ثقة الاسلام شهيد تبريزى خطى

عمل را انجام میدادند ولی چون سایر فرقه‌های اسلامی زیاد باین موضوع اهمیت نمیدهند و از هر چهار طرف آداب زیارت را بجا می‌آوردند و در بالای سر هم می‌ایستند بنابراین شیخیه سایرین را (بالای سری) می‌گویند. این بود وجه تسمیه شیخیه بالاسری و اما تاربخچه و بالاسری ظهور مؤسس این فرقه :

در سال ۱۲۲۱ قمری شیخ احمد ابن زین الدین احسائی - از اهالی احساء جزء منطقه قطیف و از مباحثات بحرین در ساحل عربستان که از علماء زمان خود بود نظر بقتنه و امتیالای (وهابی‌ها) در آن حدود راه کربلا و از آنجا راه ایران را در پیش گرفت و در این زمان در حدود ۵۵ سال از عمر وی می‌گذشت در ایران در یزد سکونت کرد. پس از اندکی علماء فارس و خاك كرمان در مسائل باو مراجعه می‌کردند و اندك اندك شهرتی بسزا یافت. زهد و ورع او مورد توجه قرار گرفت در آن زمان فتحعلی شاه در ایران سلطنت می‌کرد شهرت (شیخ) بگوش او نیز رسید و در دوم مرتبه طی دو نامه از وی دعوت نمود که با تاجلیل کامل به تهران بیاید و شاه را از محضر خود مستفیض سازد. دعوت اول را قبول نکرد ولی دعوت دوم را پذیرفت از راه اصفهان بتهران آمد .

در اصفهان بعضی مراجع تقلید زمان از قبیل مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی مجتهد معروف به وی احترام زیاد قائل و بوی اقتدا کردند بوی اجازه داد و از وی اجازه گرفت .

چون به تهران رسید فتحعلی شاه فریفته اخلاق و زهد او شد و هر چه اسرار کرد که در تهران بماند قبول نکرد و عازم یزد و بعد زیارت مشهد گردید از مشهد بسایر نقاط و از آنجمله به قزوین آمد قبلاً یکی از مجتهدین قزوین از شیخ دعوت کرده بود که در خانه وی منزل کند ولی

شیخ بر حسب وعده قبلی بنحائه مجتهد دیگری رفت از همین جانبای کله
وشکایت آغاز شد ،

از قزوین بکرمانشاه آمد و بعد به عتبات حرکت نمود و از آنجا
بطرف مکه و مدینه حرکت نمود و در سال ۱۲۴۱ قمری (۱۳۳۳ سال قبل)
در سن ۷۷ سالگی در دومنزل مدینه وفات یافت و در بقیع و در جوار ائمه
بقیع مدفون شد تألیفات شیخ بسیار و از لحاظ تألیف جزء اشخاص درجه
اول محسوب میشود .

آغاز اختلاف

شیخ دارای عقاید و افکاری است که آن عقاید پیش قاطبه افراد و
حتی بسیاری از اهل علم همه جدید و تازه فرض شده ولی با مطالعه در تاریخ
اسلام و تحقیق و موشکافی میتوان گفت :

که مقداری از آن عقاید تازگی ندارد بعضی فرق امامیه و باطنیه
و عرفا و سلسله های گوناگون دیگر اسلامی نیز نظیر آن عقاید را گفته
و داشته اند .

ولی سایر علمای تا آن روز عقائد خود را در جمالات و کلمات مشکلی
میگفتند که همه معنی آنرا درک نمیکردند .

شیخ پشت پا باین اصل زد و عقاید خود را با زبان صریح تر و واضح تر
و عبارتی روشن گفت که همه فهمیدند و بنابراین جنجالی بپاگردید خود
شیخ همه جا گفته معتقدات من با اخبار و آیات منطبق است و میگفت من

غیر از (قال الباقر و قال الصادق) هیچ نگفتم و حتی در یکی از بیانات خود ادعا میکند و میگوید که یکلمات من خطا راه بردار نیست زیرا که پیرو ائمه اطهارم ولی مخالفین او اصل اخباری که وی بدانها استناد و استدلال کرده بود مورد اعتبار نمیدانستند و میگفتند این اخبار از علمای غلات (یعنی غلوکننده) یا اسماعیلیه بوده و بهمین جهت در فضائل ائمه اطهار بیش از همه لزوم مبالغه و غلو کرده‌اند و این برخلاف حقایق و اصول دین اسلامی است.

آنچه در تاریخ مطالعه کردیم تا برگشت شیخ از سفر مشهد هیچ گونه اختلاف نظر بارزی با او در تاریخ دیده نمیشود ولی مثل آنست که در شهر قزوین اختلاف سرچشمه گرفت و دامنه آن بعراق عرب و بعداً بسایر بلاد کشیده شد.

در تمام حیات شیخ مخالفت و ضدیت حاد شدیدی که منجر به خون‌ریزی شود دیده نشده.

عده‌ای از طلاب و فقهای کربلا و نجف با او در مسائلی مانند معراج و معاد و فضائل ائمه (ع) اختلاف نظر پیدا کردند و اظهار میداشتند که این عقاید با ظواهر شرع و آنچه جزء معتقدات عامه مردم است منطبق نیست ولی این اختلاف اندک اندک عمیق‌تر میگردد تا در زمان جانشینان شیخ بصورت حادثه و شدیدتری بروز کرد.

مورد اختلاف چه بود؟

اختلافات اساسی در چند مورد مهم و در چند مورد کم اهمیت‌تر بود.

اصول اختلاف بین شیخ و سایرین را میتوان در این نکات خلاصه کرد :

۱- معاد

مفهوم معاد در نزد عامه امامیه و غیر شیخیه این است که روزی مردگان دو مرتبه بدنیا برمیگردند و قالب هستی میپوشند گرچه متکلمین و عرفاء تصریح نمیکردند که عود فضولات بدن و چیزهای زیادی که غیر از نفس انسان باشد لازم نیست ولی شیخ صریحاً گفت دیگر این جسم (عنصری) برنمیگردد و عود نفوس مردم در یک قالب لطیفی است که بالنسبه بعالم برزخ و قیامت جسم محسوب میشود ولی جسمی لطیفتر از این جسم دنیائی. اختلاف اول از اینجا شروع شد.

۲- معراج

عامه متشرعین معتقد بوده و هستند که پیغمبر اکرم (ص) با همین جسم ظاهری مشهود از خانه (امامانی) خواهر امیر المؤمنین (ع) با آسمانها و عرش اعلی و بهشت و مقام (قاب قوسین او ادنی) یعنی جائیکه فاصله او با خدا با اندازه دو سر کمان بود عروج کرد شیخ اصل معراج جسمانی را همچنانکه همه میگفتند قبول و بدان اظهار ایمان کرد ولی گفت پیغمبر اکرم (ص) در هر فلکی از افلاک جسمی متناسب با جرم و جسم آن فلک برای خود گرفت تا خرق و التیامی لازم نباشد و ورود در افلاک مختلف برای بدن ظاهری و جسمانی او مشکلی ایجاد نکند.

(توضیح این از معضلتین مباحث است و ورود در آن از مقتضیات روز دور است و مانند بسیاری از متکلمین و فقها باید گفت این گونه مسائل

را باید تعیداً قبول کرد)

۳- وجود امام عصر (ع)

سومین مورد اختلاف مهم موضوع وجود امام زمان (ع) میباشد که شیخ وجود او و ظهور ویرا از اصول مسلمة حتمی دینی معرفی میکنند و میگفت امام زمان جزء سكان يك عالم روحانی است غیر از این عالم مادی و از آنجا بر همه عالم امکان حکمرانی دارد و روزی هم که خدا بدو اجازه دهد بدین دنیا ظاهر شده و عالم را پس از ظلم و جوریکه فرا گرفته پراز عدل و داد خواهد کرد. غیر شیخیه میگویند امام زمان (ع) با همین بدن جسمانی زنده و موجود ولی از انظار غایب است و ایراد بر شیخیه میگیرند که این عده با این ترتیب منکر وجود مبارك امام زمان (ع) در این دنیا هستند.

۴- مقام ائمه و نایب امام

اختلاف دیگر بر میزان اعتقاد بائمه است. غیر شیخیه معتقدند که در این قسمت شیخیه راه مبالغه در پیش گرفته اند و میگویند شیخ احمد احسائی و سایرین در کتب خود ائمه را بپایه ربوبیت رسانیده اند و این برخلاف حقایق اسلام است.

نسبت بنایب امام و کسیکه از جانب امام باید در این دنیا راهنمای دینی مردم باشد نیز اختلاف بارزین عقیده شیخیه و سایرین وجود دارد. (شیخ) مثل بعضی از فرق مسلمین و امامیه وجود رجال بزرگ و شیعیان کامل را واسطه بین مردم و حضرت امام زمان (ع) میدانند ولی معتقد است

که یکفرد واحد و يك شیعه کامل انحصاراً باید سمت نیابت خاص حضرت حجت را در دنیا داشته باشد و بعقیده شیخیه این شخص هم وجود پیشوای شیخیه که او را رکن رابع مینامند، میباید. بدیهی است که این عقیده مورد مخالفت شدید و صریح علمای اعلام و مراجع تقلید خواهد بود و باشدت آنرا مردود میدانند.

اصول اصلی اختلاف از موارد بالا آغاز شد.

تاریخ مؤسس و موجد سلسله شیخیه مرحوم شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی (۱) و معتقدات و خصوصیات وی که مشکلاتین موضوعات بوده و هست. و این اشکال مربوط بزمان و سال ولادت و دوران تحصیل و ریاضت و سکونت شیخ مزبور در بلاد مختلف و سفرهای وی و مؤلفات و مصنفات و حالات گوناگون آنمرد نبوده و نیست.

زیرا که بازنده ای اسناد از زمان شیخ تا کنون راجع بوی در دست است که انسانرا بی نیاز میکند و نقطه تاریک و مجهولی تقریباً باقی نمی گذارد و علاوه در جریان زندگانی يك فرد با عنوان و تاریخ ولادت و وضع و حال و مسافرتها تا وفات و مدت عمر و امثال این غالباً قول اولاد و اخلاف و بازماندگان او بهترین سند است که اهل بیتند و عرب گفته است اهل البیت ادری بما فی البیت اهل خانه بهتر میدانند که چه در خانه است

۱- در گذشته یکی از اعتراضات بعض افراد از مردود دسته بر ما این بود که چرا اسامی بزرگان و رؤساء دوسلسله را خیلی محترمانه یعنی بسا ذکر القاب ذکر نمیکرده ایم در صورتیکه روش ما در تاریخ نگاری همان بوده و خواهد بود.

و برای آن قسمتها که اشاره شد رساله (۱) مختصر شیخ عبدالله پسر مرحوم شیخ احمد که عالم و فاضل بوده سند خوبی است نهایت از نظر تاریخی يك نقص دارد که دقیقاً متعرض تاریخ ماه و سال حوادث و سفرهای پدر خود نشده - بهر حال اشکال در آن قسمتهائی که نگاشته شد نیست و کتب و نواریخ متعدد موجود است . ولی اشکال اصلی حکمیت واقعی درباره کسی است که وجودش یکصد و شصت و هفتاد سال است منشأ يك انقلاب فکری و حوادث شکفت شده .

روی معتقدات وی بیش از هزار کتاب و رساله بزرگ و کوچک (در اثبات و نفی) نوشته شده و انواع جدلها در رد و قبول و اقامه دلیل برای اثبات یا نفی و ابطال آن معتقدات و بیانات و مطالب جانشینان او در میان خواص و عوام از ترك قربانان و پارسی گوینان و اعراب عراق عرب و بعضی شیعیان هند پیش آمده کرده . و در نتیجه آن مباحث مدعیان برخاسته اند و دست بطاقهای بلند زده اند و پای خود را از حد بشریت بادعا بالاتر گذارده اند (۲) .

۱- اصل آن بمری است که آنرا مرحوم محمد طاهر خان ششمین پسر مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی معروف نقل پیادسی کرده و مترجم مردی فاضل و ادیب و خوش زبان و بیان و خوش خط بود که در سال ۱۳۳۱ قمری هجری در کرمان در گذشت - و آن ترجمه در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی به چاپ رسیده است .

۲- اشاره به باب و مدعیان جانشینی اوست .

حکمت در باره شیخ

آری حکمت در باره شیخ مؤسس سلسله شیخیه مشکل است که یکی او را مظهر اسم آسمانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و شیعه کامل و نظیر سلمان و دیگری او را ضال و مضل معرفی در مقام عناد منکر علم و اطلاع او هم شده و این گویا سیرت جاریه مشرق زمین بلکه اکثر نواحی روی زمین است که درباره اشخاص مهم و صاحب عنوان مردم در دو ناحیه متضاد افراط و تفریط سیر میکنند و کمتر پیرامون اعتدال میگردند و این امر از قدیم رواج داشته و در قرن گذشته بعد کمال رسید و هنوز هم بقایای آن مشهود و باقی است . برای مثال کافی است که تاریخ فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا را در نظر آورید که مثلاً داناترین شاگردانش بدو اصرار داشت که ادعای نبوت کنند و او را هم رتبه پیغمبری بزرگ میدادند و دیگری او را کافر و غیر مسلمان معرفی می کرد . بهر صورت این سیرت درباره شیخ مورد بحث بنحوعجیبی تجلی و خودنمایی کرده . و اگر بمطالب و کتب وی رجوع کنیم بر مشکلات افزوده می شود . زیرا که بیانات وی مشعر بر این است که وی مدعی تطبیق حکمت با آیات قرآنی و دین مبین اسلام و استنباط معقول است و در این باب خود را جداً تابع ائمه اطهار (ص) و مستفیض از باطن ایشان می داند . و با کمال اعتماد بنفس میگوید: «خطا بر کلمات من راه بردار نیست برای اینکه تابعم.» و نیز وقتی بدو گفتند که یکی از مجتهدین بر مطالب شما رد می کند . گفت : «واعجباه آیا هنوز در اسلام کسی هست که بر قال الباق (ص) و قال الصادق (ص) رد کند؟

زیرا که من جز قول ایشان چیزی نگفتمام ۱۰ و نیز خود حکایت و خواصش روایت کنند که از اول عمر بواسطه خلوص در پیروی ائمه اطهار (ص) در خواب و بیداری غیب برویش باز و در نتیجه دوام این حال قادر بجواب هر گونه مسأله مشکلی از هر علمی بوده و عده زیادی از فحول علما و مجتهدین آن عصر از وی تجلیل و تبجیل نموده و او را ثقه دانسته و بمطالب وی تسلیم شده اند و باید دانست که در آن زمان یعنی عصر فتحعلی شاه قاجار مجتهدین و علماء متدین و فقهاء بسیار متقی در میان شیعه وجود داشته اند که بدان کثرت تاریخ در قرون سابق کمتر نشان داده و از آن جمع شش هفت نفر از طراز اولشان مانند مرحوم سید مهدی بحر العلوم کبیر و مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی و امثال آنان از اینمرد بسی تجلیل کرده اند. و گذشته از آن مراجع تقلید گروه دیگر از علماء متعین آن زمان که مردم روی گفتار ایشان حساب میکردم اند در باره وی مطالبی گفته اند که برای نمونه بعداً بعضی آن بیانات نقل خواهد شد. این اندازه بر نگارنده ثابت است و تردیدی نیست که شیخ مزبور دارای روحی بس صاف و پاک و دلی بس ساده بوده و با صفا و شجاعت عربی و یقینی که برای خودش حاصل شده بود عقاید راجع به معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معاد و مسایل ماوراء طبیعت و مقامات ائمه اطهار (ص) را بی پرده بیان کرده و تا مدت ها هم کسی منکر مطالب او نشد و سپس بعلل چندی اختلاف پیش آمد کرد که بطور اختصار بذکر آن خواهیم پرداخت و اینک بهتر است که از ذکر کلیات منظور در این مقدمه خارج نشویم.

از چند موضوعی که اشاره کردیم یعنی معراج و معاد و غیره گذشته

برای تشریح مجموع عقاید مزبور شیخ مزبور نگارنده خود را محتاج به دو امر میداندست تا آنچه مینگارد مقرون بحقیقت باشد. یکی تحقیق از افراد مختلف از اهل بصیرت و علماء و مطلعین بی غرض. دوم مراجعه به بعض کتب بطور اجمال.

در اوایل عمر قسمتی از کتب شیخ را مطالعه کرده و از اهل اصطلاح مشکلات آنرا پرسیده ام ولی بیش از سی و سه چهار سال گذشته و دقایق و جزئیات مطالب را بیاد ندارم. وعلاوه نظر امروز نگارنده با سی و پنج سال پیش فرق و تفاوت کلی دارد.

در باره شخص شیخ این اندازه را دریافته ام که او را خصوصیات چندی است که امتیاز وی بدان میباشد و همانها موجب شد که گروهی شیفته و فریفته و پیرواوشندند. و این امر هم مسلم است که مردمان خاصه خردمندان و اهل حل و عقد از طبقات گوناگون کسی را بی جهت بزرگی نمی شمارند زیرا که بنابعثل پارسی بی مایه فطیر است.

از خصوصیات شیخ مزبور آنچه اتفاقی همه است زهد اوست (۱) که صاحب تالیفی تردید نکرده (نگارنده بیش از سی و کمتر از چهل سند نسبت بشیخ دیده و از مطالعه مجموع آن قسمتهائی برایش مسلم شده.)

۱- در باب زهد شیخ نگارنده يك حکایاتی از غیر شیخیه شنیده که در صحت آن تردید دارد. زیرا مشابه آنرا در کتب درباره قدما دیده. ولی در بی اعتنائی وی بمال دنیا و غفلت او از هر چیزی جز مراقبت در عبادت و تألیف و تصنیف تردیدی نیست.

خصوصیات علمی شیخ

دیگر علم و اطلاع اوست در علوم متداول عصر که اکثریت از علما و ائمه رجال بدان گواهی داده‌اند و اگر هم معدودی در آن تردید کرده‌اند گفته‌اند که شیخ در حکمت با اصطلاح اهل فن جاری نشده و اینرا خود او هم منکر نیست. خود را پای بند و مقید به آیات فرقانی و احادیث میدانند نه اصطلاحات حکما و مصطلحات مأخوذ از حکمت یونان.

و خصوصیات علمی انحصاری شیخ همین موضوع است نه چیز دیگر یعنی میتوان گفت آن مرد از علوم مختلفه آن عصر باخبر بوده از اقوال و عقاید علماء قدیم هم استحضار کامل داشته. دلیل کتب اوست که از هر موضوعی از وی پرسش شده و پاسخ داده و هر جا بنقل قول علماء علم و فن پرداخته انسان در می‌یابد که مخزن حافظه وی پر بوده. اما خصوصیات علمی او همانا شرح و توضیح مسایل ماوراء ظاهر و اقامه دلیل از آیات و احادیث و زیارت است و این خصوصیت علمی را که مولود معتقدات اوست باز به عقیده نگارنده باید بر دو قسمت کرد.

یک قسم آن مطالبی را که در مسایل ماوراء طبیعت و عالم مثال و معاد بیان کرده و مشابه بعض آن بیانات و یاعین برخی دیگر را در اقوال عرفا و حکما و محدثین و کلامیین گذشته میتوان یافت. و یکی آن قسمتهائی را که خود مبتکر و شارح بوده و بر اثبات آن اصرار و پافشاری داشته.

و در قسمتهائی که با دیگر علما مشارکت داشته باز تفاوتی را

داراست و آن این است که در بیانات عارف و حکیمی مجموع آن نظریات را نمیتوان یافت و یکجا جمع شدن آن مطالب بدان خصوصیت و رنگ مخصوصی داده و آن بیانات که ضمیمه دیگر مطالب شیخ که ناشی از شخص وی بوده شده جمعاً موجب ایجاد مکتبه و مدرس شیخ گردیده که عموماً آنرا بعنوان معتقدات شیخ و شیخیه تلقی کرده‌اند و چون مجتهدین و علماء مدعی جانشینی وی کتب متعدد شرح و بسط و نشر آن مطالب نگاشته‌اند. و بی کم و زیاد آنرا دین خود معرفی کرده‌اند لذا در جامعه بصورت عقاید اختصاصی شیخ احمد بن زین الدین معرفی شده است.

شیخ مخالف مشرب محیی الدین عربی بود

خلاصه اینکه همین خصوصیت علمی و مشی خاص است که موقع و مقامی در جامعه برای شیخ احراز کرد و اشتهاروی هم از اواسط عمرش در ایران و عراق از همین بوده و چنانکه نگاشته شد شیخ هم انکاری نداشته که با اصطلاح قدما در حکمت جاری نشده و خود ادله بیانات خویش را آیات و احادیث معرفی کرد و میگفت حقیقت را از این طریق دریافته‌ام و مخالف گفته خود را در اشتباه میدانست و مکرر میگفته: «من که میگویم قشرین مرادم فقهاء ظاهر نیست (چون با فقها و اصولیین در فقه اختلافی نداشت) بلکه منظورم از قشریها امثال محیی الدین عربی است که در مسایل غیبی و لب حکمت قشرند چون علم خود را از آل عصمت و طهارت (ص) نگرفته‌اند.» و همین عدم قید او با اصطلاحات حکما بود که بر طبع بعض از مدرسین حکمت و فلسفه گران آمد و در عوض شرح و تفسیر و معنی وی

از معضلات مسایل دینی در بسیاری از اهل ذوق و عرفان اثر کرد - و برای اثبات درك این امر بخواست که مختصر توجیهی بوضع قرن دوازدهم مخصوصاً اواخر آن بشود ، تا معلوم گردد که زمینه از چه جهاتی برای نشر مطالب شیخ آماده بوده .

اوضاع و احوال علمی قرن دوازدهم هجری

از سالهای آخر عهد صفویه معلومات ایران و حوزه‌های اجتهادی بس محدود شد و در دوره نادر و زندیه هم منظمآ آن حال و فقه‌رویان خطا ط رفت. علل چندی که اهم آن نا امنیها بود كمك عجیبی بنقص علم کرد . و این وضع گوئی در ممالك مجاور هم در آن عهد مانند ایران عمومیت داشته حتی آنگاه که نادر شاه مجتهدین و مفتیان ایران - قفقاز - ترکستان - افغان - عراق و هند را در سال ۱۱۵۶ هجری قمری در عراق جمع می کند و آنان گروه انبوهی شدند و دور هم گرد آمدند انسان از مذاکرانشان پی میبرد که تا چه اندازه معلومات و اطلاعاتشان سطحی و بی عمق بوده و علاوه اسامی تمام آنان بما رسیده و در میانشان فرد با رزی در علم نمی بینیم - جلو افتادن اخبار بین هم بیشتر كمك بوقفه علمی و بیذوقی کرد - سپس بعلم چندی آن وضعی را که شرح دادیم آهسته آهسته تغییر یافت افراد قابلی را روزگار بتدریج پروراند و تا آخر قرن دوازدهم بیش از سه قرن میشد که ایرانیان در مهد تشیع تربیت یافته و در راه ولا و محبت خاندان رسالت راسخ قدم شده بودند. و سالها اخبار مدایح و مناقب ائمه اطهار و زیارتهای مأثوره را شنیده و خوانده و در آن جمله هائی را که فهم معانی حقیقی آن برایشان امکان

نداشت دیده بودند و تعبداً آنرا قبول داشتند در چنین موقعی شیخ بایران آمد و زبان عرفان گشود و پرده از روی آن جملات مشکل برداشت و طرقی برای درك معانی آن نشان داد که مطبوع اهل عرفان و محبین اهل بیت واقع شد. و اگر بعضی ها چیزی از مطالب او درك نمی کردند با احترام زهد و رسوخ وی در محبت خاندان رسالت انکار نمی نمودند تکذیبش اعمی کردند خاصه که احترام علماء و مراجع تقلید را نسبت بدو مینگریستند و توجه شاهزادگان و ولیعهد (عباس میرزا) و بعضی امراء درجه اول را بدو معطوف میدیدند با این اوضاع و احوال اگر بعضی موانع در جلو شیخ ایجاد نشده بود البته نفوذ معتقدات وی و گرایش اهل حل و عقد بدو چندین برابر میشد چنانکه تا سالی چند بوفاتش مانده که موانع در کار وی از کمینگاه بیرون نیامده بود اوضاع و احوال چنین مینمود که وی در عالم تشیع شخص بـلا معارض و فرد اکمل و مطالبش مقبول خاص و عام است.

گرچه مقدمه مفصل شد ولی باز بهتر می بینم که دوسه موضوع دیگر را که از فقاہت های تاریخی نگارنده است درباره شیخ برای تکمیل مطلب بنگاریم و آنگاه نسبت بشرح حال وی بالنسبه باختصار قایل شویم.

مهاجرت علماء شیعه از حجاز بایران

قبلاً از قدیمیها می شنیدیم که شیخ با قافله مجتهدین عرب و قطیف و احسا که در نتیجه تجاوزات و هابیهام مجبور بمهاجرت شدند بایران آمد و چون مورد تکریم همه آن علماء بود براهمیت وی در ایران افزوده شد

و این موضوع خیلی شهرت داشت .

اما از روایات برمی آید که آمدن شیخ بایران پس از مهاجرت آن فقها و مجتهدین بوده یا با احتمالی ممکن است آنان تدریجاً آمده باشند که ادله تاریخی هم در دست داریم که جای ایرادش نیست این اندازه برای ما مسلم است که اکثر آن علماء مهاجر مخصوصاً آنانی که در نواحی فارس و کرمان سکونت گزیدند از شیخ تجلیل میکرده اند از قبیل مرحوم حاج سید محمد احسانی که در مرکز رفسنجان کرمان که در آن عهد قصبه قلعه آقا بود سکونت کرد و سیدی عالم و جلیل القدر بود - و یا شیخ نعمت الله عرب اخباری امام جمعه کرمان در استانداری ابراهیم خان ظهیرالدوله والی عصر فتحعلی شاه که بروایت حاج میرزا ابوالحسن کرمانی کلانتر نعمت متخلص (۱) در زمان آغا محمد خان قاجار که اورا شاه شهید خوانده بکرمان آمده و این مرد در روحانیون آن ناحیه شخص اول شد و ابراهیم خان در هر مورد از وی حرف شنوی داشت و یکی از آن جماعات هم شیخ محمد احساوی معاصر آقا محمد خان بوده و دیگر مرحوم اصولی بوده و در حکمت ابراهیم خان بکرمان آمد و در سیرجان سکونت کرد شیخ ابوالحسن که اصلاً نیز عرب و بنا بر روایات بعض تاریخ نگاران کرمانی (۲) و بسی محترم بود و حجة الاسلام سید محمد باقر

۱- از نسخه خطی متعلق بنگارنده .

۲- مأخوذ از تاریخ مرحوم شیخ یحیی احمدی کرمانی نسخه اصل خط مؤلف متعلق بکتابخانه نگارنده - و نیز تاریخ مرحوم میرزا ابوالحسن کلانتری کرمانی .

شفتی ساکن اصفهان تمام احکام او را تنفیذ و امضاء میفرموده و نیز عده دیگر که همه مهم و متقی بودند و یکسر از شیخ احمد تجلیل میکردند و در مشکلات و احکام بدو مراجعه می نمودند - مخصوصاً شیخ نعمت الله که با ابراهیمخان ظهیرالدوله ارادت مشترک نسبت بشیخ مزبور داشتند و نیز حاج سید محمد احسائی که هر وقت از وی راجع بشیخ میپرسیدند میگفت : « بحر عمیق » دریای عمیقی است.

نگارنده نسبت بشیخ بگفتار مجتهدین ساده متدین آن عصر بیش از دیگر اسناد اهمیت میدهد و از آن فقها و علما مدارک متعددی نسبت بآنمرد بیادگار مانده که در کتب موجود است و از آنچه که بعضی علماء ساکن کرمان و یزد در باره اش گفته اند نمونه ای ایراد کرده و میکنیم .

میرزا سلیمان روحانی بزرگ یزد

و از جمله مجتهدین و سادات معنون عهد فتحعلی شاه میرزا سلیمان است که در یزد و توابع تقریباً شخص اول بوده و این همان عالمی است که قاضی شیرازی شاعر معروف درباره اش گفته :

« اگر مشاهده خواهی فروغ یزدان را

بصدر فضل نگر میرزا سلیمان را »

و این سید محترم دو سال مهماندار شیخ در یزد بوده و خود هم در درس حکمت شیخ حاضر میشده و گاهی هم شیخ درس فقه را بدو محول میکرد و خود مستمع میشده - اینمرد روایاتی عجیب از شیخ دارد و خود هم شیخی نبوده که ما از ذکر آن حکایات صرف نظر مینمائیم - وی در

بارۀ شیخ می‌گفته «که اگر حدیث لائبی بعدی مانع نمی‌بود و شیخ ادعای نبوت می‌کرد من او را تصدیق می‌نمودم .»

پیر طریقت شیخ

دیگر از موضوعاتی که باید بدان اشاره کنیم. موضوع پیر طریقت شیخ است که روایات درین باب مختلف است عده‌ای مطالعه کتب و مراجعه بکتابخانه ابن ابی جمهور احسائی را موجب سیر و سلوک شیخ و توجه وی بعالم معنی و اتخان این طریقه دانسته‌اند ، گروهی دیگر تعالیم شیخ قاسمخان حلی و بعض دیگر افراد دیگر را. ولی در کتب ذهبیه و مشایخ آن عهد ذهبیه مطالبی درین موضوع دیده می‌شود که در طریقت و سیر و سلوک از مشایخ بزرگ آن طایفه مستفیض شده که آن روایات را در طرایق تألیف مرحوم حاج نایب‌الصدر می‌توان یافت که از آن جمله است عین عبارات مرحوم میرزا جلال ذهبی پسر مرحوم میرزا ابوالقاسم ذهبی که پسرو پدر هر دو مهم بوده‌اند که چنین نگاشته: «دوره منتهی بجناب سیدی سید قطب‌الدین محمد قدس سره‌العزيز گردید. و جمعی کثیر در خدمت ذیموهبت اکسیر خاصیت تربیت شده عموماً. و از خواص حاضرین حوزه مبارکه چند نفری از رجال بنهایت رتبه علم و عمل و حال فائز آمده بنحویکه صاحب یرایغ ولایت و اجازه معنویه گردیده . هر يك نفر را بسمتی مأمور فرموده وصیت نموده بآن‌ها که حکمت مبتدعه فلاسفه یونانیه از ازمنه سابقه در میان خلق بی خبر از حقیقت باقی مانده و با قواعد این دین مبین تطبیق ندارد. جناب شامخ‌اللقاب آخوند ملا محراب کیلانی را

قدس سره العزیز باصفهان و عراق عجم مأمور فرموده و جنابان مستطابان مولانا آقا سید مهدی بحر العلوم و مولانا شیخ جعفر نجفی قدس سرهما در سمت عتبات عالیات علی مشرفیها السلام و التحیات و عراق عرب مقرر فرموده و جناب شامخ الفضایل و الاوصاف شیخ الشیوخ شیخ احمد احسائی قدس سره العزیز را باطراف ایران مأمور که در حرکت باشند و جناب مستطاب کریمی انتساب آقای آقا محمد هاشم اقدس سره العزیز داماد خود و جد فقیر را بسمت فارس امر فرموده . و بطور انصاف هر یک از این بزرگواران کمال بذل جهد و اجتهاد خود را فرموده . بحول الله تعالی و عنایاته حکمت معصومیه الهیه را در ایران بل توران رواج دادند انتهی . و نیز در طرایق در حالات مرحوم سید قطب الدین ذهبی چنین نگاشته شده : « در وقت توقف در احساء جناب شیخ احمد احسائی تربیت در خدمت آنحضرت حاصل کرده بکمال علم رسیدند . »

همینگونه روایات مشایخ محترم و علماء رجال آن عصر یا قریب بزمان شیخ است که سند قطعی برای بعض تاریخ نگاران اخیر ایران گردیده که ذوق عرفانی و رویه سیر و سلوک معنوی شیخ را منتهی بمشایخ محترم ذهبیه یعنی سید قطب الدین دانسته اند .

گویا شیخ در طریقت ابتکار داشت

در صورتیکه نگارنده را در این موضوع اشکالی است و آن این است که از تطبیق سالهای مصرح در تواریخ چنین بر می آید که مرحوم شیخ احمد بن زین الدین احسائی در موقع وفات مرحوم سید قطب الدین

ذهبی که گفته‌اند پیردلیل او بوده شش یا هفت سال بیشتر نداشته .

چنانکه نایب‌الصدر در همان صفحه از طرایق که در آن تربیت شیخ را نسبت بسید مزبور داده چنین نگاشته: «غرض جناب سید قطب از مشایخ عظام سلسله ذهبیه است . در سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه رحلت نموده . و تاریخ تولد شیخ احمد را پسرش شیخ عبدالله در ماه رجب یک هزار و صد و شصت و شش هجری نگاشته و علاوه جای دیگر هم نوشته شیخ هفتاد و پنج سال در دنیا زیسته . پس شیخ در هنگام وفات سید قطب الدین شش یا هفت سال بیش نداشته . اگر راهی برای تصحیح روایت آنانکه سن شیخ را قریب به نود سال معرفی کرده‌اند (مانند روایت روضات) داشتیم اشکال مرتفع می‌شد بهر حال برای نگارنده این قسمت روشن نشده . پس تا پیرطریقت حقیقی برای شیخ نیافته‌ایم باید ویرا در طریقه‌ای که دارد مبتکر معرفی نمائیم .

و اما راجع بآنچه که از غرایب امور بدو نسبت داده‌اند ما بطور کلی وارد بحث و روایت آن نمی‌شویم و در میان روایات هم آنچه را که مربوط بخواب است یا موضوعاتی است که ناشی از فراست و صفای باطن است نفی نمی‌نمائیم و این اندازه را قطع داریم که شیخ مرد مرتاضی بوده و برای ریاضت هم بلاشک آثاری است و آن خوابهای عجیب و مکشوفاتی که روایت کرده‌اند از ثمرات آنست . و از اینگونه امور پیش پا افتاده که بگذریم و بامور خارق عادت که از وی نقل شده برسیم از آن می‌گذریم و ازومی هم ندارد که وارد بحث در آن شویم .

علت مخالفت با شیخ

اما علت مخالفتها با شیخ - چند چیز بوده اولاً معارضه و مبارزه تکفیر يك سیرت مستمره بوده که در شرق و بلکه غرب از قدیم رواج داشته و از اواخر قرن دوازدهم به حد اعلی رسید متشرع عارف و صوفی را تکفیر بلکه تکه تکه میکرد و اخباری اصولی را و نیز بعکس و بالاسری شیخی را طعن و لعن مینمود و شیخی نیز بدولقب ناصب آل محمدی داد و ویرا بچشم يك ناصبی نگاه میکرد . چنان تکفیر رواج یافت که شعب و فرق هریک از این طوایف اعم از صوفی و درویش و اخباری و اصولی و شیخی و متشرع و بابی و ازلی و بهائی و غیر ایشان نیز از تکفیر یکدیگر مصون نمائند در برابر وسعت رحمت پروردگار که همه چیز و همه کس را فرا میگیرد اینها عرصه را بر یکدیگر چنان تنگ گرفتند که مافوق آن متصور نبود .

بدیهی است آن تکفیرها بیشتر شامل کسانی میشد که در طریقه و مسلکی نبوغی از خود نشان داده و پیروانی پیدا کرده بودند و یا امرا و سلاطین بدیده احترام بدیشان مینگریستند و شیخ از این دسته بود و خصوصتها فزونی یافت وقتی که مخالفین دیدند گروهی از شاگردان شیخ پس از وی کمر برای نشر عقاید وی در بلاد و امصار بستند و طریقه شیخ طرفدارانی سرسخت پیدا کرد و الا اگر کسی دباله مطلب را نگرفته بود مطالب وی هم مانند تعالیم ملا صدرا و ملا محسن فیض میشد و موضوع ریشه پیدا نمیکرد .

در این موضوع عقیده نگارنده این است که شیخ در یزد که شهر خلوتی بود و اهل عرفانش کم ، مجالی یافت و قسمت عمده از کتب و عقاید خود را در آنجا منظم و از آنجا منتشر کرد .

توجه ابراهیم خان ظهیرالدوله بشیخ

صیت او از یزد بفارس و کرمان و خراسان رفت . اصفهان مرکز علوم و روحانیت آن عصر را متوجه او نمود وصیت و آوازه او از یزد و کرمان بواسطه توجه ابراهیم خان ظهیرالدوله پدر حاج محمد کریم خان معروف به پایتخت و دربار رفت و سلطان زمان فتحعلی شاه را شایق دیدار وی کرد و چون شیخ دعوت او را اجابت نمود و در همه جا احترامات عجیب از ملت و عمال دولت دید .

توجه فتحعلی شاه قاجار بشیخ

در هر شهر علما و مجتهدین و عامه مردم از او تجلیل نمودند و سلطان عصر و شاهزادگان بلا فصل و رجال درجه اول در اکرام وی بوضع بی سابقه کوشیدند و تحفی لایق بدو پیشکش نمودند . همان احترامات فوق العاده و تحف لایق موجب حسد عده ای از مجتهدین متوسط شد . خاصه که مبلغ تحف شاهانه و شاهزادگان و بعضی وزرا را بیش از آنچه بود قلمداد میکردند (تا حدی مهم بوده نه باندازه ای که شهرت یافت) میگفتند فلان وزیر مثلاً ملک شش دانگی بشیخ تقدیم کرده و فلان شاهزاده و امیر چه وجه و از همه بالاتر شاه .

چنانکه در قدیم از بعضی ارباب عمایم می شنیدیم که یاد از آن دوره میکردند و میگفتند فتحعلی شاه صد هزار تومان بشیخ برای تأدیة قروض و مخارجش داد - بعلاوه يك عباى مروارید دوزی (نگارنده سند این روایت شفاهی را جائی ندیده) گمان نمیرود که عطیة شاه تا بدین اندازه بوده. زیرا که بخشش چهل هزار تومانی فتحعلی شاه بفتحعلی خان صبا و نیز تأدیة قروض معتمدالدوله نشاط از طرف وی که مبلغش سی هزار تومان بوده تاریخی و ثبت در تاریخ شده چگونه صد هزار تومان تقدیمی وی بیک نفر روحانی پنهان میمانده و از قلم تاریخ نگاران می افتاده در صورتیکه صد هزار تومان آن عصر مبلغ مهمی بوده یعنی برابری با صد و پنجاه بلکه دویست میلیون ریال امروزمی کرده قطع نظر از قیمت عباى مروارید دوزی. بهر حال صرف این شهرت برای تحریک رشك عده از ارباب عمایم کافی بود و مسلماً از اینجا بذرمخالفت در زمینه قلوب کاشته شد .

مخالفت از قزوین شدت یافت

و بصورت مخالفت شدید اول از شهر قزوین سر در آورد و دامنه مخالفت بعراق کشید البته در این اثنا عده هم از فقهاء ظاهر و دین باور که با عموم عرفا طرف بودند ضمیمه مخالفین شدند و لوای مخالفت بلند کردند و عوام هم از ایشان پیروی نمودند و مجموع مخالفین شیخ از پای نشستند و بهم نامه ها نگاشتند و داد و فریاد بلند کردند شیخ را خارج از دین و واجب القتل دانستند و هر چه او اعلان کرد و پیام فرستاد و تقاضای انعقاد مجلس عمومی کرد تا عقاید خود را علانیه بیان نماید نپخشید و حاضر برای چنین

رابعاً وجود ابراهیمخان ظهیرالدوله والی مقتدر عصر فتمحلی شاه در کرمان که مردی ساده و مقتدر و متدین و عضو مهم خاندان سلطنت محسوب میشد و ارادت خاص بشیخ داشت و همواره از وی یاد میکرد و شیخ هم باری از وی دیدن کرد با آنکه هیچگاه عادت بملاقات امرا و رجال دولتی نداشت و چون از وی سبب پرسیدند گفت فیه نور (شیخیه حاج محمد کریمخانی برای این سخن شیخ تفسیر خاص قائلند) .

خامساً وجود چند نفر از قبیل ملاحسین مجتهد کرمانی که گاهی هم ساکن یزد و ملازم شیخ بوده و در کرمان از صلحا و ائمه جماعات بشمار میرفته و مرحوم حاج محمد کریمخان هم در زمان حاج سید کاظم رشتی بدو در نماز اقتدا می کرده و چند نفر دیگر از علماء کرمان - کوهپنا بافق و بهاباد را ورو سیرجان که بکرمان و یزد آمد و رفت داشته اند و نیز عده ای از اهل ذوق و شعرا از قبیل ملا یمانعلی راجی کرمانی - آقامحمد کلاهدوز عارف و شاعر و البته تجلیل مرشد و عرفا شیخ در عامه اهل ذوق و صاحبان مشرب عرفانی و مؤثر تر بوده است یعنی آنان معتقدات و عقاید شیخ را که مورد قبول فقها اعم از اخباریین و اصولیین بود حتی مخالف سرسخت ایشان ابراهیمخان والی عهد هم بدان احترام میگذاورد و قایم و سپر عقاید و مسلک خویش قرار داده بودند .

علل جزئی دیگر هم در آغاز امر در کار بوده که چندان درخور شرح نیست.

سید کاظم رشتی

سید کاظم پسر سید قاسم رشتی از کسانی که از آغاز عمر شوری در سر

داشت و طالب مردی بود که نفس او را ترقی دهد برای این منظور چهل شبانه روز در سر قبر شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه معتکف و دخیل شد .

اهالی رشت و آذربایجان شرقی از قدیم الایام آن مکان یعنی قبر شیخ صفی الدین را مقدس ترین اماکن و زیارتگاههای حول و حوش خود انگاشته بودند و بقول خود سید کاظم از آنجا در عالمی مرموز به شیخ احمد احسائی که در یزد اقامت داشت راهنمایی شد به یزد آمد و در بیرون خانه شیخ رحل اقامت افکند - بیش از چهل روز شیخ بدو اعتنا نکرد زیرا که سید کاظم رشتی در پیش خود خیالاتی ماوراء ظاهر در باره شیخ تصور میکرد بالاخره ناامید شد و تصمیم گرفت که با سفر به کربلای معلی بیند و ملتجی بعتبه مقدسه حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه گردد .

در این موقع شیخ بدو توجه کرد و از او دیدن نمود و بدو تلویحاً و تصریحاً فهمانید که تا وقتی که توجه تو بمن بود من تکلیفی جز رد تو نداشتم و اینک که فهمیدی من هم سادات و پیشوایانی دارم که ائمه باشند بملاقات تو شتافتم و آنگاه شیخ از میان انبوه شاگردان فاضل و عالم همت به تربیت این شاگرد جوان گماشت و بالاخره او را با آنچه که میدانست وارد و آشنا ساخت و سن سید کاظم رشتی در این موقع در حدود بیست سال بیشتر نبود .

جان شیننی شیخ

با آنکه شیخ دهها بلکه صدها شاگرد مجتهد و فاضل و عالم داشت

و علاوه بر آن خود پسر فقیه‌ی مانند شیخ علینقی که چندان بارویه پدر هم موافق نبود و نیز پسر بزرگی مانند شیخ علی که با حافظه‌ترین فضلا و علماء بود داشت و با آنکه نصی درباره نیابت خود نسبت به کسی نکرد معذلك نمیدانیم چه رمز و سری در وجود سید کاظم رشتی وجود داشت که چون بعد از استاد خود برای عقائد و نظریات عرفانی وی قیام کرد هیچ کس از حوزه علمیه شیخ و بستگان نزدیک او با وی معارضه نکردند - و اگر هم بدانیم چیزی جز رمز فتنای يك شاگرد در مقام استاد و اطاعت از او امر وی نخواهد بود و باین ترتیب جوانی کمتر از سی سال با وجود دویست یا سیصد نفر مجتهدین شصت و هفتاد ساله پیشوائی فرقه شیخیه منصوب گردید و بی محابا از اعتبات عالیات بوسیله نطق و قلم و تصنیف و تألیف کتب عهده‌دار انتشار عقاید استاد خود گردید .

تاریخ وفات شیخ

چنانچه قبلا گفتیم شیخ در سال ۱۲۴۹ قمری در دو منزل مدینه در گذشت و چون خبر در گذشت او به ایران رسید در شهرهائی که او را میشناختند مجالس ترحیم و تذکر مفصل منعقد گردید .

از آن جمله در اصفهان مرکز علمی شیعه در آن روز بوسیله حاج محمد ابراهیم کلپاسی مرجع تقلید آن زمان سه روز مجالس ترحیم برای وی تشکیل گردید و در این موقع چنان بر می آید که سن سید از سی سال متجاوز نبود و علت شهرت وی همانا صراحت لهجه او درباره عقاید استادش میباشد .

تصادم دوسیاست

سید کاظم رشتی در همان عتبات عالیات رحل اقامت افکند و در هنگام اجتماع زوار در زیارت عرفه و غدیر و عاشورا بوسایل ممکنه بنشر عقاید استاد خود میپرداخت و باید دانست که در آن تاریخ دوسیاست در عراق حکمرفا بود .

اولسیاست دولت اسلامی عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق میدانست .

دوم سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید (سیاست گسترش انگلستان بسوی شوق که بوسیله هندی ها و افرادی از مصری ها اعمال میشد) و از همین جاست که تصادم این دو سیاست راهی بسوی دین و مذهب هم باز می کند در این میان عاملی نیز بوجود آمد که در نتیجه دربار ایران تمایلی بسمت شیخیه پیدا کرد باین معنی که محمد شاه قاجار یکصد از شاهزادگان بلا فصل را کور و تبعید بعراق کرد و این عدم بدون مخارج در منتهای بدبختی در عراق بسر میبردند. در این موقع سید کاظم رشتی بسراغ آنها شتافته و به وسایل ممکنه از آنان سرپرستی و نگه داری کرد و در نتیجه بسیاری افراد دودمان قاجاریه بجانب سید و عقاید او تمایل پیدا کردند و همین تمایل يك هسته مرکزی در دربار قاجاریه تشکیل داد که میتوان گفت جز دوشاهزاده فاضل یکی علینقی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم پسر فتحعلی شاه و معارض آینده حاج محمد کریم خان مدعی نیابت سید کاظم رشتی و دیگری حاج فرهاد

میرزا والی شهر فارس تقریباً بقیه هم در جزء آن هسته مرکزی قرار گرفتند مثلاً آنکه از ۴۸ اولاد عباس میرزای نایب السلطنه جزیک اولاد ویاسه نفر بقیه همه دم از شیخیگری میزدند .

توسعه شیخیه

سید کاظم رشتی در تمام مدت پیشوائی خود بایران سفر نکرد و مرکز خود را همان عتبات قرار داد و از آنجا رابطه‌ای با هند و ممالک عثمانی و حجاز داشت و تقریباً عقیده جدیدی ابراز نکرد جز اینکه در راه فضائل ائمه اطهار (ص) مانند استادش یا بیشتر از او قلم‌فرسایی نمود - حتی گفته‌های شعراء و اهل تسنن مانند (پاشا عبدالباقی افندی عمری) را که فرمان‌فرمای عراق و خود را از اولاد عمر فاروق خلیفه ثانی معرفی می‌کرد مورد تفسیر قرار داد و بموجب شعر مولوی :

خوش‌تر آن باشد که ذکر دلبران گفته آید در مثال دیگران
بهانه قرار داد و آنچه می‌خواست از معتقدات قلبی خود را در باره
ائمه اطهار در تفسیر و بیان این قصیده بیان کرد و معتقدات خود را بصورت
کتابی بنام (شرح قصیده) در آورد که تقریباً ستاره کتاب‌های سید کاظم
رشتی است گویند وقتی که این کتاب بنظر پاشای مزبور رسید گفت خدا
می‌داند که من آن چه را که سید گفته از این قصیده خیال نکرده و
منظور نداشتم اصل قصیده راجع به روپوشی است که خلیفه عثمانی برای
مرقد مطهر امامین حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمد تقی جواد
علیهم السلام ارمغان فرستاده بود و این پاشا و فرمان‌فرمای عراق که حامل

آن روپوش بوده چکامه و قصیده‌ای بلغت نازی بضمیمه آن سرود سید کاظم رشتی آنرا متن شرح قصیده قرار داد تا آنجا که میخواست عقاید خود و استاد خود شیخ احمد احسائی را در باره ائمه اطهار در زیر ماسک تفسیر آن قصیده ابراز دارد «پایان»

حاج ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی و بابیه (۱۱۹۶ - ۱۲۸۳)

حاج ملامحمد حمزه معروف به شریعتمدار کبیر فرزند حاج ملامقیم- بن حاج شریف از اهالی قریه حمزه کلا از توابع بابل (بار فروش سابق) است که از اینرو بنام حمزه مشهور شد در هزار و صد و نود و شش تولد یافت .

پدرش ملامقیم در قریه حمزه کلا ساکن بود، از علمای آن سامان بشمار میرفت. از میان فرزندان خود دو نفر را که صاحب هوش و ذکاوت میدانست برای تحصیل علم بشهر بار فروش (بابل) که در آن ایام حوزه علمیه مازندران محسوب میشد فرستاد . شریعتمدار یکی از آن دو فرزند بود .

شریعتمدار بعد از پایان تحصیلات مقدماتی در بار فروش باصفهان که در آن موقع دارالعلم ایران بود شتافت، چندی در محضر ملاعلی نوری که از حکماء عصر بود تحصیل کرد از اصفهان بکربلا رفت، از شاگردان شیخ احمد احسائی بشمار رفت و از پیروان شیخ شد .

بعد از آنکه شریعتمدار تحصیلات خود را در علوم اسلامی و علوم عربی پایان رسانید، بدرجۀ عالی در علم نائل گشت بمآزندان مراجعت کرد، بشهر بار فروش وارد شداهایی استقبال شایان از او نمودند. بدیدار پدر رفت ملامقیما همینکه فرزند خود را دید بر آشت ۹! باو گفت ملا محمد تو باین زودی عالم شدی؟! نمی گذارم بخانه داخل شوی باید از همینجا که ایستاده ای بعتبات مراجعت نمائی، بتهصیلات عالی اسلامی ادامه دهی بزرگترین علمای شیعه گردی تا خوابی که در بارۀ تو دیدم مصداق پیدا کند، ملامحمد که هنوز از زحمت مسافرت آسوده نشده بود، چنین گفته ای را هم از پدر انتظار نداشت ناچار برای احترام گفته پسر اطاعت امر کرد، دوباره بعراق عرب روانه شد!!

چهل شبانه روز در مسجد کوفه

گویند بعد از مشرف شدن بکربلا ونجف سرگردان بود که امر پدر را چگونه اجرا کند؟ چه از علوم متداول آنچه بود درسفر اول فرا گرفته بود! بنا بر این پس از اندیشه زیاد تصمیم گرفت، اکنونکه علوم نظری اسلامی را تحصیل کرده است در پی حکمت عملی رود وبصفای باطن وتزکیه نفس پردازد از نجف بمسجد کوفه رفت، مشغول ریاضت شرعی و عبادت گردید، در هنگام عبادت در مسجد کوفه بخاطر آورد که شیخ احمد احسائی استاد بزرگوارش وصیت تأکید کرده بود که وی چندیرا بر ریاضت وتزکیه نفس بگذراند.

ملا محمد يك اربعين در مسجد کوفه معتكف شد و روزها روزه گرفت،

شبها بعبادت و مناجات گذرانید، خوراك شبانه روزی وی عبارت از یکدانه خرما در سحر بودا

داستانهایی درباره کشف و کرامات بخصوص استخاره شریعتمدار بر سر زبانهای اهالی مازندران است که ذکر آن از لحاظ اطلاع بر اوضاع واحوال آن عصر در اینجا بی مناسبت نیست.

دعای باران

گویند بارها در تابستان در بارفروش خشکسالی می شد ، مردم از اطراف گرد آمده بدرخانه شریعتمدار می رفتند ، شریعتمدار به همراه مردم برای طلب باران می رفت و دست دعا بلند می کردند، بزبان مازندرانی باخدای یکتا مناجات می نمودند باران رحمت الهی می آمد مردم بارفروش را از خشکسالی و قحطی نجات می داد! منجمله در یکی از سالها که بارانی از آسمان نباریده بود علما و زهاد برای نماز باران بمصلی رفتند ثمری نبخشید در آن اوقات قهار قلیخان که سالیان دراز در بارفروش حکومت می کرد حاکم آنجا بود، خان حاکم معروف بستمکاری بود! در بامداد یکی از آن روزهای خشکسالی شریعتمدار بعد از نماز صبح بدرخانه حکومت شتافت و قهار قلیخان حاکم را طلب کرد! حاکم بدرخانه رسید و دید شریعتمدار کفش های خود را در زیر بغل گرفته و منتظر اوست؟ حاکم در برابر شریعتمدار بخاك افتاد! گفت قربان چه شده است که با این حال آمده اید؟! شریعتمدار گفت : هر چه میگویم همانرا انجام دهید فوراً کفشهایت را

زیر بغل بگذار و بامن بیا برویم : « حاکم گفت کجا برویم؟ » شریعتمدار گفت هر کجا میگویم بیا با هم برویم! حاکم ناچار قبول کرد. با پای برهنه به همراه او از شهر بیرون رفتند و بتزدیک (هفت تن) که مصلاهی اهالی بار فروش است شتافتند!!

شریعتمدار و حاکم ایستادند شریعتمدار به حاکم گفت دستها را بسوی آسمان بلند کند! حاکم و شریعتمدار هر دو دستها را بسوی آسمان بلند کردند! شریعتمدار بزبان مازندرانی باین عبارات مناجات نمود (چشم گر چشم گرای خدا جان ای خدا جان! عادل خوانی من! ظالم خوانی قهار قلی! مردم هلاک بینه! تو خوانی این پدر سوخته ها رو بکوشه بکوش اما چشم گرتو بهتر خلق نکنی بخدا اونهاییکه بعداننه از این مردم پدر سوخته تر نه بدتر و مودی تر و ظالم تر نه چشم گر رحم هکن.»

معنی فارسی مناجات این است: ای آخدای من وعده فرمودی که دعای عادل عادل یا ظالم ظالم را مستجاب فرمائی! اکنون عرض میکنم هرگاه عادل میخواهی باعتقاد خودم عادل و اگر ظالم میخواهی قهار قلیخان حاکم! ای خدای من هرگاه میخواهی این مردم را از گرسنگی بهلاکت رسانی حرفی نیست! اما بهتر از این مردم خلق نخواهی کرد! بخدا ظالمتر و مودی تر از این مردم بوجود خواهی آورد! پس باین مردم رحم نما و باران رحمت را بفرست و مردم را سیراب گردان!!

از قول قهار قلیخان نقل میکنند که سخنان شریعتمدار تمام شد اتفاقاً ابرها پدید آمد در مدت سه چهار ساعت تمام زراعت سیراب شد راهها گل شد عبور و مرور بسته شد برای آنان قاطر بردند و سوارشان

کرده بشهر بردند ۱۱

در کتاب ظهور الحق (۱) که در تاریخ بابیه است شرح حالی از شریعتمدار مذکور است بعضی از قسمتهای آن با حقیقت تطبیق نمیکند و در همان کتاب قسمتی از کلمات شریعتمدار راجع بفرقه بابیه از کتاب اسرار الشهادة نقل شده است ولی صدر و ذیل کلمات را (آنچه منافات با عقاید فرقه بابیه بود) حذف و اسقاط کرده اند اینک عین مندرجات ظهور الحق را نقل میکنیم و بعد بدرج قسمتی از کلمات شریعتمدار که در بیان حقیقت حال فرقه بابیه است میپردازیم .

در کتاب ظهور الحق در شرح احوال شریعتمدار چنین نوشته شده است: حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم ابن حاجی شریف اهل قریه حمزه کلا از توابع بار فروش که از این رو بنام حمزه مشهور گشت و از اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است مجتهد متبع در فقه و اصول و دیگر علوم نقلیه دینی و حکیم متعین در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه و سالك واصل بمقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریه و مقتدر در اسرار و فنون غریبه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیه و ریاضیات نفسانیه را در سی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب بیایان برده در علم و عمل و قدرت روحیه بمقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسانی شد و در بار فروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبداللہ مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد

و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ مجتهدین در بار فروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل ابن حداد که عالمی ذوفنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیك و معروف بوفرت علم و تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملائی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همیزد و غیر هم شهرت بلیغیه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بار فروش و قرای تابعه غالباً عقیدت کامله بوی داشتند او را صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز و نیاز با خدا بزبان مازندرانی تکلم می کرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقاء در آن حدود بدین مضمون مشهور است که بار خدایا من این خلق را آزمودم به نفرستادن باران و مجازاتهای دیگر مانند آن تنبیه نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز بهمان نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان ببخشا و حکایتی در باب استجابت دعای استسقاء و نفرینش در حتی بسیاری از اعداء و اخبار مافی الضمیر مردم و استخاره بقرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش مسمی بمسجد حاج کاظم بیك در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهه رجب و شعبان و رمضان چنان مملو از مقتدیان و مصلیان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته می گشت و در مجلسش سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث ماثوره و زیارتنامه های ائمه شده سخن در امور ظاهریه و وقوع نمی یافت چه بزبان مازندرانی بدین مضمون منع می کرد که عمر آدمی اشرف از آن

است که در امور فائیه باطله مصروف گردد و ملاسعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسبیه اش منزلت و مقداری نداشت بر قابت و حسد نسبت با و پیموده و طرفی نبست و پیوسته از تنور ضمیر و تبهر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب می گذاخت و شریعتمدار برخلاف دیگر مجتهدین و واعظین از محضرو منبر قلوب مستمعین راسرشار نشاط و سرور می ساخت و همی حساب کرده بلغت مازندرائی بدین مضمون می گفت من شمارا می خندانم و مسرور می گردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دوره شادی و سرور می باشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بار فروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملاسعید مانند عدوی عنید بمقاومت و غزا برخاست و حاجی حامی امر بدیع شده و از آن حضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرده و با جناب باب الباب مصاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود.

داستان قره العین

آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد بخانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیك مذکور در صف جماعت تسوان بحالی که پرده فیما بین صفوف رجال و نساء می کشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینی و مواعظ بلیغه پرداخت و خرده بر بعضی از بیاناتش بحالی که بر منبر ادا می کرد گرفت و او بنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامی که اصحاب بخارج بار فروش

رسیدند و بند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه و بی کاران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند .

گروهی از اهالی بدرب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان با بیان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان میکشند و میگویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت شنیده‌ام با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست بجفا و ایذا گشودید . گفتند سعید العلماء چنین فتوی داد . گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا و موقعی که هنگامه طبرس مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش بقلعه رفتند با آنکه قریب به نود سالگی بود عزم این داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده به نظر خان سرتیب گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محالی مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضروریات اقامت آنجا نماند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را با اصحاب رساند و لکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت با بیان را میپرسیدند غالباً باین مضمون جواب میگفت من ایشان را بد نگویم و بد ندانم آورده‌اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامی که در خیمان حکومت برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند در خیمی

با همان خنجر خون ریز رو بسوی وی رفت و همراهان و محارمش را بیم گرفته گفتند که اینک مأموریت ظالم و ستم جدید انجام خواهد داد و او بیان اعتماد بخدا کرد تا در خیم رسید و نظری بر چهر منیرش افکند خنجر انداخته گفت ای آقا مرا نا مسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ای ناپاک اگر بخوردن سنگ معاش میکردی بهتر از این بود که با چنین شغل ناروا و کشتن بندگان خدا زندگانی کنی برودگان علافی باز کن و در خیم توبه کرد و بدکان علافی نشست و عقیده بدینگونه یافت که با همان خنجری که مؤمنین راسر میبرند بسر رنجوران و تب داران میمالید و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعی که آوردیم حسب الوصیه حضرت قدوس آیات و آثارش را الاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت و صیانت نمود و اجساد شهداء بابیه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قاتلین را توبه داد و بسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی تاسی کرده تعرض نمودند و لسان از بدگوئی باز داشتند و بدین روملایان متعصب سخت آشفته و غضبناک شدند و منشور حکم بکفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همینکه قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربودند نماز خوانده در مدرسه میرزا زکی بثلت آخر شب دفن نموده و سعید العلماء اراذل اشرار را تهییج کرد که از زیر خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد با حالت افروخته نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمهائی از اعمال اعداء در ارض کر بلا گفته تهدید به نفرین نمود بر جای شان نشاند تا چون شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آراء حاکم

مارندران وارد بارفروش شده و خواست بشرف زیارت وی برسند و اواعتنا و تجلیل نکرد سعیدالعلما موقع را مغتنم شمرده سعایت کرد و چون والی بمرکز حکومتیش ساری برگشت دستور داد ویرادر دارالحکومه بارفروش ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشتگان حکومتی کنار برکمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل ببارفروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صدواندی از علماء و فضلاء نزدش تحصیل میکردند وارد شده به یکی از آنان مسمی به کت ملا آفا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز به نزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاهش از پوست گوسفند مانند کلاه چوپانان آندیدار بر سر داشته بر پوستی نشسته بود و از جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ای کوران باطن که خداوندگار شما را نابینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده انجام دهید برحماری سوار کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر باهالی رسید داکین بسته مهیا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد نفر از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعره در آن واقعه مرثیه و مصیبت حاضره خواند و زنان دیگر بر سینه میزدند و مرد و زن میگریستند و همه را یقین بود که وی را در ساری بعنوان بابی می کشند در آن حال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی به انبوه بیشمار زن و مرد بدین مضمون گفت که خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که بساری رفته صحیحاً سالما بر میگردم شما هم بنکار خود مشغول گردید نزاع و فتنه نشود و شرحی از اجر صبر و شکیبائی

بیان نمود و همه را امر به برقرار و آرامش و عمل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که بحاکم نفرین میکرد بساری روان شد همینکه بدارالحکومه رسید حکمران پرخاش کرده در باب حمایتش از باییه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی بر آشفته با تغیر و تأثر تام به او گفت مکن کاری که نزد منتقم قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده اند که در همان اوان پسران نورس حاکم در حجره عمارت خود در حالیکه درهای سنگین حجره را که به زنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند که ناگهان در برگردنشان فرود آمده هردو را خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب گریان و نالان گشته تنبیه حاصل نمود از وی قبول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی نقود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً بیمار فروش روانه داشت ولی تحریر کات سعید العلماء کار را بجائی رساند که سفلہ بلاد روزها روده گوسفند را بشکل عمامه دور سر پیچیده خود را شریعتمدار بایی نامیده در کوی و برزن مورد مسخره مردم کردند و درب خانه اش را با نبط سیاه مخلوط بفضله گاو بیالودند و نوبتی سعید العلماء ویرادر مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد و زواجی بودند به اعمال مذکوره نکوهش و به تعقیب شدید حکومت تهدید و شریعتمدار باو گفت که من آرزو داشتم مرادش تراشیده براستری نشانده در مجامع بگردانند و توای سین از آن همه جور و تعدی که نسبت بینندگان خدا روا داشتی خجل و شرمسار نمی شوی و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق ملا سعید را نزد محارم مخلصین بعنوان سین لقب و

شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت به باییه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی دارهم و به مضمون ان الله لا یغیر و اما بقوم حتی یغیر و اما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجود جهال بست و در اثناء شدائد و قتل یغما مؤمنین امر بدیع درس متجاوز از صد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ و جسدش را به نجف برده و در جوار مرقد علوی دفن کردند ولی محاسن اکتون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و چشمانش سیاه و بالای بینی اندک برآمده بود و سیمایی جذاب داشت و محاسن را بارنگ و حنا خضاب میکرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندیده و از آن پس بفرط تعدی سعید العلماء و اتباعش مریض گردید و او را بجز مریم خواهر حضرت قدوس که درس نود سالگی با حضور جمعی عقد بست و تعرضات اعداء را سد نمود و زوج اولیه بود و از ایشان سه پسر بر جای پدر مانده و روش وی را گرفتند و نیز سه برادر داشت که دوتن کهتر بنام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام بحاجی علی داد و او بنا بر اعتماد بقدرت برادر ادا نمی کرد نزد شریعت مدار شکایت نمود و حاجی علی منکر و ام نشد و با نصیحت اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار چوب و فلک که امر داده وی را بستند و زدند تا اعتراف کرد و ام ادا نمود و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترد و چون درگذشت جسدش را حسب وصیتش به نجف برده بخاک سپردند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و اناث

مذکور خاندان وسیع شریعتمدار در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب ایمان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهادة می باشد و اولاد و اعقاب و بزرادزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت باین امر تعرض ننمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان می کردند و کتاب اسرار الشهادة مذکور را جمعی از علما مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پسرش خواست بطبع رساند بسی فریاد و عویل بر کشیده ممانعت کردند: این بود شرح حال شریعتمدار کبیر که در کتاب ظهور الحق نوشته شده است و در حاشیه همان کتاب قسمتی از کلمات ایشان با قطع صدر و ذیل از اسرار الشهادة بشرح زیر نقل شده است: حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهادة خود که شمه ای در خصوص بابیه نوشته و اکنون بخط وی موجود است تحقیقات ذقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع تاریخی که مقاله مذکور را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که احاد باقیمانده این طایفه در غایت تقیه و اختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدوره بابیت این امر با مراعات احتیاط و حفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً و اشاره بین داشت که در بخش اول آوردیم و در این مقام نیز نموده را ثبت مینمائیم و هی هذین بابیه معنیش چیست و چه کسان بودند و چون است حد حال ایشان از ممدوحین بوده اند یا مذمومین بیان فرما که در این زمان نزدیک سال ۱۲۶۰ سنه غرس اول غیبت امام در عین و لام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را بجزیره خضرای

شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه بتوب و تیرکشته شدند ص ۴۳۷

داستان تاریخی بابیه و وقعه قلعه طبرسی

باب بمعنی درست و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر عالم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن بفرموده اش که انا مدینه العلم وعلی بابها پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علی محمد شیرازی بود که تاجرزاده بود .

اگرچه من ایشانرا ندیدم اصل نوشته ای از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتدا طلوع سنه غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حدائق سن خود را بملازمت جناب حاجی سید کاظم کربلای معلی بسر برد کمتر از یک سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تا سیوطی و حاشیه ملا عبداللہ بیشتر نخوانده بود از بابت قوت ذهن و ذکا و تایید و تقوی قدرت تألیف و تصنیف پیدا شده او را چندین مجلدات تالش و هفت جلد بشاکله آیات و سور قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود و خطب بر فصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه و انشاء و املا کرده بود و شرح سوره بقره نوشت .

بعبارت غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند پیش من همه را و بسیار خوش خط و ربط و تیز قلم و تند رقم بود و دعوی بابیت کرده و خود را باب نامید و برانگشتر سفید خود خط باب کشید .

این باب اول که به اجتهاد و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را

باب وصول به معرفت و توحید و حق تجرید و علم و تفرید به اسم مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعتکارمازندرانی که مقارب او بود و در سن و صورت و قدری اسن از وی بود بملازمت او همسفر بود و راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی بهمان صورت و سیرت که بمراجعت از سفر مکه بخانه اش در شهر شیراز با وی بوده و به آداب وی حتی در تألیف که شرح سوره توحید نوشت ناتمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه بکلمات غریبه غیر متعارفه بسرعت قلم مینوشت که رادیدم و سبک و اسان هر دو توحید صرف بود. ص ۴۳۸

ملاحسین بشرویه

باب سیم جناب آخوند ملاحسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم به اصطلاحات و قواعد شیخ الاستاد زرنگ و با تسلط بود ولی در علم با بیت خود را جنب آن دونفر مانند قطره بدریا میدانست و بسیار باشجاعت و جنگی و جلالت و سیعی بود و در سن مقارب سن حاجی محمد علی واسن از او بوده و بعد از وفات حاجی سید کاظم ملاحسین و جمعی رفتند بشیراز و احوال و آداب و قرائنها و خطب و تألیفات و آثار میرزا علی محمد رادیدند در منزلش و با او گرویدند و او را باب دانستند و تألیفاتش را دلیل و بینه بابیت و حقیقت او قرار دادند و گفتند بخلق که اگر در شک باشید در اوقات و بسوره من مثله باطراف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر کردند تا آنکه علماء و طلاب و اغنیا و

کتاب متعمرش شدند واقعه را بسلطان زمان و حاجی میرزا آقاسی و وزیران ایران رسانیدند و سید و حاجی محمد علی و جمع ایشانرا از شیراز متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دارالخلافه بردند بپاکو حبس داشتند و سید که باب بود قلم و جمیع امور متعلقه به بسایت را تفویض مصاحب خود حاجی محمد علی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد.

بعد ملاحسین و جمعی بهوای او حرکت کردند بخانه او منزل نمودند تا جناب آخوند ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا از بار فروش بیرون کرد ملاحسین رو بولایت خود نمود و علما و ذاکرین و عوام و شهر مشهد مقدس رضوی قم و تهران و قزوین و تبریز تا به سمنان و نور و علی آباد و بهمنشیر و بار فروش و هاندران و اطراف بلدان را جمع کردند و به همراه خود آوردند .

مسلح و مکمل متجاوز از چهار صد نفر وارد سبزه میدان بار فروش شدند رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشان را بشهر و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بقتل رسید که در ربع ساعت قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه و لوله عظیم در آن شب داشتند تا بصبح که روشن شد پس از آن تا دوز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید میارزیدند که استمدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه بلطایف الحیل ایشان را از کلوانسرای آن میدان بیرون کردند و ایشان خود را بشیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند

و دورش را خندق محکم زدند و حمله آوردند که دوم شیخیون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دارالخلافت طهران توپ کوچکی آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملاحسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر بیرون آمدند از اندرون خندق و برعکس حمله آوردند و جمع کثیر از طرفین آن شب کشته شد که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر بر زمین افتادند و از دنیا در گذشتند حاجی محمد علی را با چند نفر یشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هر چه سؤال میکردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و از کفر و ارتداد یا اسلام و بقاء تشیع ایشان سکوت میداشتم و جواب می‌نوشتیم و نمیگفتم این مجهل بود از داستان ایشان اگر چه رفتند و معترض شدند و دور فلک را بازیچه‌ها بسیار است عقیه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من لا یعلم را بسا من لا یعلم چاره چیست و من لا یعلم را بر من بعلم سبیلی نیست بسم الله هکومرد این میدان کیست و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون کفر و شرک و ضلالت و مضل بایشان دادند و بعالت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه و عالم و صالح و متقی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه زاده

و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرك بورزد سفيه و مجنون این کار را نمی کند که او بکند یا اینکه عالم باشد بهمه راههای ظاهربین که بآن تکفیر می کنند غایت الامر کتاب مولفی و کلماتی از او صادر شود و محجوبین و مقصرین و ظاهربین از ادراك فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند او را میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هرگاه عاری از فنون و از فن او و حکم بکفر و اجتناب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیه قطعیه محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند ص ۴۱۱ تا اینجا مطالبی بود که در کتاب ظهور الحق نوشته شده که عیناً نقل گردید .

تحریف تاریخ

نظر نگارنده از نقل آن چنانکه اشارت شده است روشن ساختن تاریخ است و مؤلف ظهور الحق گویا روی تعصب از روش تاریخ نویسی منحرف شد .

چه در شرح حال شریعتمدار کبیر بذکر وقایعی پرداخته اند که دور از حقیقت و خالی از مأخذ و مستند تاریخی است ! در نقل کلمات شریعتمدار کبیر از اسرار الشهادة تصرفاتی از قبیل حذف بعضی جملات اسقاط صدر و ذیل، عبارات شده است که دوران وظیفه يك مورخ بیطرف و بی نظر است چنانکه سایر مندرجات ظهور الحق از همین قبیل باشد بایستی در ارزش تاریخی آن تردید کرد زیرا همین وقایع دروغ و تصرفات در نقل است که ارزش تاریخ مورخ را پائین می آورد! البته نظر نگارنده

از این انتقاد روشن ساختن تاریخ است ، تاریخ مرد بزرگی که با آثار و نوشته‌جات خود خدمات گرانبهایی به‌عالم اسلام کرد خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده درخاندان شریعتمدار باقی است نزد آقای شریعت‌زاده مدیر مجله جلوه‌نواده پسری او است و مورد استفاده نگارنده قرار گرفت .

کتاب مزبور بقطع وزیری و شامل هزار و بیست و هشت صفحه است با مرکب سیاه نوشته شده ، روی صفحات بامداد شماره گذاری شده که ضمن بیان مؤلفات دیگر شریعتمدار توضیحات بیشتری در باره کتاب خواهیم داد .

داوری‌های تاریخ

شریعتمدار در کتاب مزبور تاریخ مختصری از شرح حال بابیه آورد که شامل نظریات اجتهادی او در زمینه رد ادعای باب می‌باشد و در همین شرح حال قسمتی از کلمات او در اینجا نقل می‌شود از مندرجات همان کتاب بر می‌آید بعضی از وقایع مذکور در ظهور الحق که بعنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده عاری از حقیقت است .

در ظهور الحق نوشته شده است قره‌الین موقعی که وارد بار فروش شد در خانه شریعتمدار رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد کاظم بیك در صف جماعت بسوان حاضر می‌شد و در حل غوامض مسائل دینی و مواعظ بلیغ خرد بر شریعتمدار می‌گرفت و او با تجلیل می‌گفت بسیار ممنونم بلی این معارف را از شما و هم‌گنان شما باید آموخت در صورتیکه



شبهه مرحوم احمد احسائی - که عدد از رؤسامهم شیخیه آنرا
معتبرتر از عکسهای دیگر میدانستند

شریعتمدار در کتاب اسرار الشهادة که تاریخی از شرح حال بابیه نگاشته است اسمی از قره‌الین نیاورد. بعید است که با فرض ورود قره‌الین در منزل او اسمی نبرد شریعتمدار با آنهمه مقامات علمی و معنوی و موقعیت خاصی که در بین مردم داشت چگونه ممکن بود قره‌الین را در منزل خود بپذیرد و آنوقت در مسجد مسلمین که بنا بر مندرجات ظهور الحق مملو از خواص و عوام حتی در حجرات فوقانی و تحتانی مردم بودند روی منبر به قره‌الین خطاب کند که معارف را باید از شما و همگنان شما آموخت! پس اینواقعه بنظری اصل و حتی غیر معقول می‌آید! از طرف دیگر با مندرجات اسرار الشهادة و آراء و عقاید یک شریعتمدار در زمینه رد ادعای باب آورده است جور در نمی‌آید زیرا معقول نیست که شریعتمدار در مسجد مسلمین روی منبر با حضور جمع زیادی علناً این اظهارات را بقره‌الین نماید و بعد در منزل خود در انظار مردم بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد.

در ظهور الحق نوشته شده است : موقعیکه حاج محمد علی قدوس با اصحاب بقلعه رفتند در سن نود سالگی عزم داشت با جمع کثیری از اصحاب بقلعه برود و به بابیهامالحق شود و بنظر خان سرتیب گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب قلعه مذکور نوشت که محلی مناسب برای او و همراهانش حاضر سازد هر چند ظهور الحق مدرکی در این زمینه بدست ندارد ۱۱ حتی نامه‌ایکه اظهار شده شریعتمدار به سرتیب گرایلی نوشته معلوم نیست چه نامه‌ایست؟! چرا این سند تاریخی را درج نکرده‌اند ؟ مدرکی که برای روشن ساختن حقیقت امر بدست آورده‌ایم اینک نقل

می‌کنیم شریعتمدار در کتاب اسرار الشهادة در بیان یک موضوع تاریخی
بزرگان استهزاء چنین نگاشته است :

داستان منصور حلاج

منهم الحسين بن منصور الحجاج اخيرنا الحسين بن ابراهيم ابي العباس
احمد بن علي بن نوح عن ابي نصر هبة الله بن محمد الكاتب ابن بنت ام كلثوم
بنت ابي جعفر العمري که گفته است وقتی خدا خواست امر حلاج را کشف
نموده و او را رسوا و خوار گرداند آنگاه بدل حلاج چنین افکند که
ابوسهل بن اسمعیل بن علی التوبختی را هم مانند دیگران گول زند و بحیله
وی فریفته شود آنگاه پیش وی فرستاد و او را باطاعت خود دعوت نمود
و چنین گمان کرد که او در این امر مثل دیگران جاهل و نادان و از ضعف است!
پس ابوسهل را همیشه بسوی خود میکشید و او تسویف و تأخیر می‌کرد و
حیله و تدبیر خود را به سستی و همواری باو القاء مینمود زیرا ابوسهل را
در نزد مردم مرتبه بلندی بود در میان ایشان بعلم و ادب و دانشمندی
معروف بود و حلاج مینخواست بحیله و همواری او را بخود بکشاند تا عوام-
الناس همه گرد وی جمع آیند پس مراسلات باو مینوشت، وکیل حضرت
صاحب الزمان هستم و در اول امر بدین نهج او را دعوت نمود و بعد از آن
ترقی نمود و بوی نوشت که چنین مأمور شدم که نزد تو مراسله نویسم و
پیغام فرستم و هر چه که خواهی از یاری و نصرت حاضرم تا دلت قوت گرفته
و شکی نکنی آنگاه ابوسهل نزد او پیغام داد که امر جزئی را که در مقابل
معجزات و کراماتی که از ابوطاهر سهل و آسانست از تو خواهش دارم و آن

این است که من بکنیزان میل و محبت بسیار دارم.

چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است و محتاج میشوم باینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا این سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود، در خصوص خضاب زحمت بسیار دارم. زیرا باید این کار در خفیه و پنهانی کنم تا ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من در نزدشان ظاهر می شود، آنگاه نزدیکی من بایشان بدوری و صالم بهجران مبدل می گردد دلم می خواهد، مرا از خضاب کردن بی نیاز نمائی از این زحمت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه میل تو را قبول کنم و با اعتقاد تو قائل میشوم و خلائق را بمذهب تو دعوت میکنم.

اگر این معجزه را اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل میشود و تر اعاتی است و قتی که حلاج این سخن را شنید دانست، در نامه نوشتن باو خطا کرده است، در اظهار مذهبش جهل و نادانی نمود !!

پس بعد از این دیگر جواب او نداد و رسولی بنزد وی فرستاد و ابوسهل بعدها این حکایت صحبت مجالس و مضحکه قرارداد و در نزد همه کس او را سخریه و استهزاء کرد و پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور گرداند و بسبب همین عمل آن مراسلات و اسناد باطن امرش را کشف نمود، شیعیان از او متنفر گردیدند، این حکایت نقل مجالس خلفان در روز و شب بود.

مؤلف گوید، نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابیهای شیخ ظبرسی مراسلات چند نوشته که من بروم بآنجا یا خلق را دعوت کنم

بسوی ایشان.

من بایشان گفتم راست میگوید مرا احضار کنید نزد خود. همین علامت و نشان اگر اینکار نتوانید که از عفريت و جن بوقوع میآید رنج بواسیر دارم بشدت آزارم میکند در کل بدن بمدت یکسال قبل از طاعون بزرگ حال بیست و هفت سال است عارضم شده ده سال است بر سر و چشمم زیاده از تمام بدن نشست کرد و دوبار کل و خال بر چشمم آورد بینائی مرا بسیار ضعیف کرد که بعینک تاری می بینم از کار تحریر مشقت میکشم لااقل از من این را رفع کنید هیچکدام نشد، از ما مأیوس شدند و کینه برداشتند، ایشان هم بسیار مراسلات با اشخاص نوشتند همان مراسلات نشر احوال ایشان را کرد و سند رسوائی ایشان شد، تاهدی نقل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود (اسرار الشهادة ص ۹۴)

کلمات شریعتمدار بدون کم و زیاد نقل شد تا روشن شود چگونه شریعتمدار در مقام استهزاء اصحاب قلعه طبرس برآمد.

در جای دیگر از ظهور الحق نوشته شده است قطعات جسد حاج محمد علی قدوس را شریعتمدار نماز خواند و در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود گویا نویسنده کتاب ظهور الحق در موقع نوشتن این سطور فراموش نمود که در همان کتاب از شریعتمدار جمله زیر را نقل کرده است ۱۴

حاج محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و او را آتش زدند! هر گاه جمله مزبور که نویسنده ظهور الحق از شریعتمدار نقل کرده درست باشد!

دیگر جسدی برای قدوس باقی نماند که شریعتمدار بر آن نماز بخواند؟ شریعتمدار که بنایمندرجات ظهورالحق آشکارا در روی منبر مسلمین اظهارات قرۃ العین و فرقه بابیه را تصدیق میکرد چه مانعی داشت که نماز و دفن جسد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آنرا بثلت آخر شب نیاندازد در هر حال آنچه مسلم است اینکه وقایع مزبور، همچنین وقایع دیگری که در کتاب ظهورالحق ذکر شده از قبیل ازدواج شریعتمدار در سن نود سالگی با خواهر قدوس و نظیر این وقایع که بظاهر نیز دور از عقل و عادت آن عصر بنظر میآید دور از مأخذ و سند تاریخی است و حتی مخالف با آثار و نوشته‌هایی است که از شریعتمدار در دست است.

آنچه معروف و مشهور است نوشته‌جات و کلمات شریعتمدار در اسرارالشهاده نیز آنرا تأیید میکنند این است شریعتمدار در واقع جنگ شیخ طبرسی که باعث ریختن خون عده از مردم جاهل و نادان شده بود بسختی مخالفت کرد زیرا عقاید و نظم اجتهادی وی این بود فرقه بابیه را نبایستی محکوم بلعن و نجاست و مهدورالدم دانست، شاید بهمین جهت بود که بعدها فرقه بابیه بسوی او گرویدند، او را حامی خود پنداشتند اساس قضیه این است در واقعه جنگ شیخ طبرسی که درمازندران رخ داد.

سعید العلماء مازندرانی

دو نظر مختلف در بین بزرگترین علمای آن عصر وجود داشته است عده‌ای از مسلمین به تبعیت از سعید العلماء مازندرانی که از علمای بزرگ عصر خود بود معتقد بکفر فرقه بابیه و لزوم قتل آنان بودند،

عده دیگری از علماء که از شریعتمدار پیروی میکردند برخلاف آن عقیده را داشتند، بخصوص شریعتمدار که عالمی پاک دل و صریح اللهجه و خالی از تظاهر و عوام فریبی بود در عقیده خود بشدت اصرار میورزید و پافشاری میکرد.

پایه عقیده شریعتمدار چنانکه از کلماتش در اسرار الشهادة بر میآید این است: فرقه بابیه مانند سایر فرق اسلامی از قبیل سنیان و صوفیان موحد صرف و مدعن بقرآن هستند و بخصوص فرقه بابیه شیعی محض و معتقد بائمه میباشند بنابراین نمیشود حکم امن و نجات بر آن جاری ساخت بخصوص که بسیاری از پیروان این فرقه مردمی جاهل و نادانند و ریختن خونشان دوزخ انصاف و عدالت و رضای خداست !!

شریعتمدار مخالف بابی کشی بود

همینکه واقعه شیخ طبرسی رخ داد، عدهای از مردم بیگناه هدف اغراض پست و پلید مغرضین آن عصر قرار گرفتند شریعتمدار سخت متأثر و متألم شد، در مناجات با خدا بزبان مازندرانی می گفت: بارخدا یا این مردم جاهل و نادانند گناهانشانرا به بخشای، از سر تقصیراتشان در گذر شریعتمدار در عین اینکه آنی از مطالعه و تألیف و تصنیف فارغ نبود همواره مراقب حال مردم بود، با نصایح و مواعظ سودمند خود مردم را به اخوت و برادری ارشاد میکرد، تمام سعی و همتش این بود نفاق و دوئیت را که مولد فتنه و فساد و جنگ و جدال بود از میان بردارد، بجای آن وحدت و صمیمیت برقرار سازد! بنابراین مخالفت او در آن عصر بامسئله

بابی کشی قطع نظر از مبنای اجتهادی بیشتر روی اصل بشر دوستی و جلوگیری از خونریزی و برادر کشی بود، بهمین جهت در چند جای کتاب اسرار الشهادة این نکته را یاد آوری می نماید و عقاید خود را در این زمینه با آنکه شاید چندان با سلیقه عوام آن عصر موافق نبود، آشکارا اظهار داشته و عملاً هم در اجرای آن مقاومت و پایداری کرد.

کلمات شریعتمدار

مجرد قول بایست انکار ضروری دین یا مستلزم انکار ضروری دین است یا نه؟ محل کلام است چه عام را دلالتی نیست بر خاص بهیچ نوع از انواع دلالات. در جای دیگر می نویسد: در آخر فروع کافی حدیثی است که هر رایت که پیدا شود قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه صاحب آن طاغوت و شیطان است! پس حذر کنند در استقبالی زمان اگر خدای نخواستہ روی دهد، در مرحله گذشته جماعت بابیه را بشکوند و بخاطر آورند و تنبیه شو قد و کار را بفتنه و فساد نکشانند تا خسارات و ملالت دنیا و آخرت بار آورند: در جای دیگر: پس تکفیر و لمن این طائفه مقصود بابیه است از راه اخلاق و افعال و ترک فروع دین حرام و بالضروره جائز نیست در شریعت احمدی باجماع و حل و عقد و الا ابوحنیفه و قاطبه سنیان را باید کافر دانست.

باب چیست؟

در صفحه ۹۲۷ اسرار الشهادة در پاسخ سؤالی که در بیان معنی کلمه

بابیه می شود چنین نگاشته است : باب بمعنی دراست ، جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام «در» آن بفرموده اش که : انا مدینه العلم وعلی بابها چنانکه در خانه داخل شدن خانه از در اوست و بدون او محال است ، آن طایفه نیز خود را چنان میدانستند که باب و ابواب وصول بحق و علم حضرت قائم علیه السلام اند ، این طایفه در اول غیبت صغرای حضرت قائم علیه السلام طلوع کردند ، توقیع امام غایب علیه السلام بیرون آمد بر لعن ایشان و بیزاری از آنها بسبب انکار از راه دروغ و افتراء ادعا نمودند ، ما سفراء آنحضرتیم و ابواب شیعه هستیم یعنی نسبت بشیعه بمنزله درهائیم بسوی حضرت صاحب الامر علیه السلام بسبب این توقیع امام و دروغ و افتراء در میان شیعه مذموم گردیدند ، وقایع ایشان مسطور است در کتاب اصحاب «صفحه ۹۴۸» در زمینه شرائط صحت دعوی بابیت چنین نوشت :

اول شرط است در صحت بابیت وصدق وکالت ودروغ وباطل نبودن دعوی بابیت اینکه امام بامر واذن و رخصت نصب کند او را چنانچه در نواباربعه و غیر این چهارتن موجود بود اگر هیچ کدام نباشد دعوی بابیت باطل است زیرا که کسانی غیر معصوم هم مساویند در احتمال کذب و خطا و خیانت و انتفاء عصمت و تعیین بعضی دون بعضی یا ترجیح بلامرجح یا ترجیح مرجوع یا ترجیح راجع است ، تعیین هیچیک در وسع و طاقت غیر امام نیست مثل تعیین امام که باید از روی نص پیغمبر یا منصوب پیغمبر باشد زیرا نایب در حکم منوب عنه است. خاصه در احکام دینی و خاصه متعلقه با امامت .

دوم شرط است در صدق وصحت دعوی باییت و نیابت آنکه قادر باشد بر معجزه و کرامت بقوت امام زمان علیه السلام ، امام بدست او اجرا کند معجزه را اگر عاجز باشد هر آینه دعوی و دعاوی کاذبه و غیر مقبوله میباشد . اگر گفته شود که چه عیب دارد باب حضرت باشد میان خود و حضرت و خدای خود ؟ نتواند بر غیر اثبات کند ؟ میگوئیم خود بداند و دیگر صدق باب بودن او در کار نیست ! زیرا باب یعنی در شیعیان بسوی حضرت و مفروض عجز او است اثبات دعوی مکر اینکه باب برای خود بتنهائی باشد ، هیچ کس باب نفس خود نمیشود مگر حسب مراتبش باشد این هم صحیح نیست زیرا مراتب هر شخصی از حواس پنج گانه ظاهره تا حواس پنج گانه باطنی و مراتب نفس تا بر نوع عقلی و عقل مفارق از شئون نفس است و دخلی باییت و سفارت ندارد .

اگر گفته شود مدعی مذکور هر گاه خطب فصیح و بلیغه و قرآن و سوره های قرآنی مطابق نظم همین قرآن بیاورد و سرعت انشاء و قلم داشته باشد که دیگران عاجز باشند از اتیان بمثل آن یا شرح سوره قرآن کند به عبارت مفاد و مشکله که کسی نتواند مثل آن بیاورد و امثال اینگونه چیزها ! آیا اتیان باینها موجب صدق ادعا و دعوی باییت میشود یا نه ؟ جواب آن است که نه ! زیرا هر کسی قادر است بر تصرف کردن مثل آن و آن کس که نتواند آورده خود را بیان نام کند و بکنار آورد و عامی و عاری باشد از درک مقدمات و فهم مبادی و تفهیم آن از علوم مصطلحه دعوی باییت او خطا است ! بر فرض که دیگران عجز داشته باشند بر اتیان بمثل آن بسیار علوم و صنایع و حرف و لغات و اصطلاحات است که او

هم عجز دارد از اتیان بآن ! دیگران ممکن است قادر بر آن باشند و ترجیح او بر دیگران از حیث صدق دعوی بابت ترجیح بلا مرجح است ! چه بسیار از عوام شهدای دشت کربلا که در نزد خدا بر بسیاری از علما و خواص مرتبت و منزلت بیشتری دارند !! چرا که علم و ادراک حتی صنایع و حرف و کیمیا سازی و غیره ملاک دعوی بابت نیست زیرا باب بودن راهی است بسوی امام دخیلی به علم و معرفت ندارد نتیجه امر از جمله علماء است نه از جمله ابواب ، نائب امام کجا است او را که مدعی بشود بر باب بودن بسوی شیعیان خود پس بماند او ادعای باطل خودش تا ظهور قائم عجل الله فرجه بود .

سوم شرط است در دعوی بابت و نیابت صحیح و وکالت صادقانه اینکه مدعی بتواند ادعای خود را ثابت کند و گرنه چند نفر مثل خود را بدور خود جمع کردن همه مدعیان محسوبند و ادعا بلا دلیل در هیچ ماده قبول نیست و مصادره بر مطلوب و دلیل قرار دادن نفس مدعاکاری بیهوده و خطاست !!

چهارم شرط است در صدق دعوی بابت آنکه امام زمان و باب و نائب خود را یاری کند تا در همه جا غلبه کند و احکام خود را بر مردم گذارد یعنی در تمام اقطار بلاد نه در میان مشتی از مردم عوام و چند قریه و بلاد که هیچ مفید نخواهد بود .

پنجم دعوی بابت در زمان طولانی غیبت تا ظهور قائم عجل الله فرجه غلط و بیجاست زیرا مدعی اگر دعوی کند که او باب شیعیان است بسوی احکام جدید که در شریعت پیغمبر نبوده و تازه پیدا شده لازم می آید

نسخ شریعت و انقلاب ماهیت اما لزوم نسخ مثل بطلان آن واضح است.
 اقلاً از بابت بمقام نبوت که بالاتر از مقام امامت است چه رسد
 ببابیت و اگر مدعی باشد که باب شیعیان است بوی احکام قدیمه که حلال
 و حرام تا روز قیامت باشد. پس او هم مثل سایر علماء راشدین است که مرشد
 و اهل ارشاد باشد نه باب و بابی ۱۱

پس دعوی بابیت بهر حال در زمان طولانی غیبت باطل و بیجاست
 در شریعت و طریقت و همینقدر از میزان بابیت و قانون برای تمیز و فرق
 حق از باطل باب کافی است .

شریعتمدار در مسافرت دوم خود به عتبات در مشاجره میان بهالا
 سری و شیخی شرکت داشت . مختصری از آنرا در اسرار الشهادة بشرح
 زیر آورد :

محاکمه سید کاظم رشتی

نظیر این واقعه در زمان ما مشاجره ایست که میان بالاسری و شیخی
 (شیخ احمد استاد که دریای علوم معقوله و منقوله خاصه فن توحید و
 عرفان بود) رخ داد در آن مشاجره سید مهدی مجتهد در اصول و فقه (پسر
 سید علی صاحب ریاض) سه بار جلسه تشکیل داد و شاگرد ارشد شیخ
 حاج سید کاظم رشتی صاحب تصانیف و تألیف عدیده در آن جلسه آمد (که
 همه اتباع ظاهر بین آقا سید مهدی بودند) سید به تنهایی حاضر شد اکتفا
 شرح زیارت شیخ را زیر بغل داشت این اجلاسیه در خانه برادرش سید
 محمود که صاحب تصانیف در اصول و فقه بود برگزار شد من در آن موقع

بعزم زیارت از بارفروش بکربلا رفته بودم ، در آن جلسه حاضر شدم بعد از آن دو جلسه دیگر هم در کربلا شد در مجلس ایشان نرفتم بعلمت اینکه سید مهدی و پیروانش از فهم کلمات شرح زیارت نا آشنا بودند از طریقه شیخ مجلس درس شیخ در اصفهان بزمان کم نفع کثیر بر مردم داشت و نصیحت و وصیت بفقییر کرد خوض در کتب شواهد صدر العرفای شیرازی و اسفار اربعه و غیرها را بدل کنم بدقت در شرح عرشیه و شرح زیارت جامعه و فوائد و شرحش و سایر مؤلفاتش ، بخط شریف خود در این باب وصیت نوشته در میان قرآن گذاشتم و الان هم هست ، بعد از ورود ببارفروش حسب الوصیه بتدریس شرح عرشیه مشغول شدم و آنرا شرح و مزج کردم به بسط تام جلد اول سه جلد شرح می شود ، سبب دیگر حاضر نشدن این فقییر در جلسه دیگران نشانه آن بود مخالفت کردن با سید مهدی و علمای تابعین ایشان امری مشکل بود مخالفت حاجی سید کاظم اشکل چون طرفین مراجع میان صورت و معنی و مالک هر سه فن (که دوفن ملاصدرا و شیخ که بر نقیض اوست ؛ دیگر فن فقه و اصول و سایر علوم ادبیه و عربیه) مسلم می دانستند ، هر سمت توقع نصرت و حمایت خود داشتند .

دعوت سید کاظم رشتی برای مشورت

جلسه سوم در خانه سید محمد علی کلیددار حضرت امام حسین علیه السلام بود ، آقا سید مهدی در آن جلسه در چند مورد شرح زیارت شیخ را سؤال کرد ؟ سید کاظم بیان نمود ، علماء مجلس (شیخ خلف و ملا

شریف و حاجی ملا جعفر استرابادی و دیگران) در جواب و گفت و گویا سید کاظم ناتوان شدند ! هیچ خبر از فن و قواعد شیخ نداشتند ۱۴ آقا سید مهدی به سید کاظم گفت ظاهر این کلمات شرح زیارت که تو معتقدش میباشی برخلاف ضرورت شرع و دین است ! خود من باین ظهور و مظنه ظن دارم بکفر تو و کفر شیخ استاد تو و کفر ظنی را کفر میدانم ! دیگران خود دانند ! شریف العلماء دید که بحاضران مجلس بدگذشت از سید کاظم پرسید ! این نزاع منتشره مابین دو دسته در امر دین آیا صفروی است یا کبروی ؟ سید گفت هم صفروی است و هم کبروی ! در این هنگام چون مجلس پر از علماء و طلاب و تماشاچیان بود بحاج سید کاظم خندیدند ! از مجلس متفرق شدند ! البته دشمنی ایشان علمی و امر دینی و زبانی بود ! هرگز بقتنه و فساد و ضرب و جرح نرسیده بود ! چه این واقعه جلسه در سال هزار و دویست و چهل و شش اتفاق افتاده بود «در ذی الحجة این سال ! تا در آخر ماه محرم» طاعون عمومی در کربلا و نجف و سایر بلاد عرب چنان شدت کرد هر خانواده عرب و عجم ده يك که حساب نمودیم باستقراء مانند از آن زمان تا کنون سال هزار و دویست و هفتاد و دو است نصف آن جمعیت فراهم نیامد و نخواهد آمد نظر بوبای مستمر که کم کم میبرد انشاء الله طوری شود که ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه نزدیک گردد و دنیا با آخر رسد (ص ۹۳ اسرار الشهاده) .

تالیفات شریعتمدار

شریعتمدار پس از تکمیل تحصیلات خود دست از مطالعه برداشت

اوقات فراغت را بتدریس و تألیفات مشغول بود گویند سیزده نفر
 ب داشت هشتاد جلد کتاب تألیف کرد که قسمتی از آن پس از نوشتن
 در دست اشخاص از بین رفت و آنچه تاکنون در دست خاندانش باقی است
 بدین شرح است: ۱- اسرار الشهادة کتاب مبسوط و مفصلی است حاوی
 ۱۲۰۸ ورق بقطع وزیری که ۲۰۶۵ صفحه میشود مشتمل بر مصائب وارده
 بائمه اطهار (ع) متضمن مباحث دقیقی از فرق مختلفه و پاره‌یی از مسائل
 فلسفی و علمی تاریخی از احوال یکایک ائمه و معصومین (ع) که چهار نسخه
 آن که یکی بخط خود شریعتمدار است و اکنون یک نسخه آن در خاندان
 شریعتمدار باقی است شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه بشماره
 ۱۸۶ مینویسد اسرار الشهادة شریعتمدار کبیر در بلاد عجم چاپ شده است
 با آنکه این کتاب تاکنون بچاپ نرسیده تألیفات دیگر متجاوز از بیست و
 شش جلد است که فهرست خطی آن:

بشرح زیر صورت برداری شده: ۱- رساله الام-ربین الام-ربین
 ۲- طرایق الشریعة ۳- الشرح بر شرح عرشیه ۴- اصول دین فارسی ۵- تقلید
 میت ۶- شرح بر شرح زیارة ۷- کشکول ۸- اصل و فصل ۹- حفظ و الايام
 ۱۰- روحیات ۱۱- اسرار الشهادة ۱۲- انوار لامعه ۱۳- درغیبة ۱۴- رساله
 بقا بر تقلید میت ۱۵- اسرار المکارم ۱۶- علوم غریبه ۱۷- (رمل و جفرو
 اشکال آن) ۱۸- اربعین ۱۹- تفسیر قرآن مجید ۲۰- شرح قوانین تا امر
 ۲۱- اصول دو جلد ۲۲- لعمان ۲۳- سیر حیثیت ۲۴- رساله رضاعیه
 ۲۵- مواعظ ۲۶- اصول سبعة ۲۷- حواشی بر اسفار اربعة ۲۸- واردات

دو برادر صمیمی و روحانی

شریعتمدار برادر دیگری بنام حاج ملا یعقوب از خود داشت که از علمای بزرگ و صاحب تقوی و اجازه اجتهاد از شیخ مرتضی انصاری داشت این دو برادر بقدری بیکی دیگر علاقه داشتند که از جان و مال دریغ نمیکردند بموجب نوشته‌هایی که از آنان در دست است چندین بار هر کدام آنان تمام اموال و مایملک خود را از منقول و غیر منقول به یکدیگر صلح و بخشش کرده‌اند. این مصالحه از دو طرف بطور مکرر به عمل آمد.

تاریخ وفات شریعتمدار

ملاحمزه شریعتمدار در هزار و دوست و هشتاد و یک وفات کرد.

شیخیه آذربایجان

شاگردان بزرگ شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در آذربایجان و عالم عربی مشرب خاصی داشته و دارند با راه و رسم شیخیه کرمانی جداست.

مشرب شیخیه آذربایجان این است که در اصول عقاید پیرو مدرسه شیخ و سید بوده و هستند. در فروع احکام مذهبی پیروان خود را بسوی مراجع بزرگ مذهب جعفری رهبری و هدایت می‌کنند. این است مختصری از شرح احوال و آثارشان

ملا محمد حجة الاسلام مامقانی

از شاگردان ارشد شیخ احمد احسائی که بشهر تبریز قدم نهاد ملا محمد حجة الاسلام مامقانی بود. در فقه و حکمت و تقوی و عفت و جهاد و شجاعت سرآمد اقران خود بشمار میرفت با سرعتی فوق العاده در همه صفحات آذربایجان شهرتی اکتساب کرد.

رجال دولت و اشراف و اعیان و تجار و بازاریان بوی تقلید کردند. در کمتر مدتی ممتازترین مسجدی را برای نماز و موعظه ایشان بنا کردند. این مسجد که همسایه مسجد جامع و در مدرسه طالبیه تبریز واقع است بمسجد حجة الاسلام معروف شد از لحاظ وسعت و زیبایی و مزایای بهداشتی در تمام آذربایجان بی نظیر بود.

بعد از اشتهار کامل و عظمت مقام و موقعیت خاص حجة الاسلام طبعاً در اثر تلقینات سوء بعضی از حسودان و ماجراجویان شعله اختلاف در آن دیار نیز شیوع یافت و بارقاقت یک دو خانواده علمی و تحریکات ایشان ناثره اختلاف مشتعل گشت. اما علم و معرفت. زهد و تقوی. منطق و شجاعت این عالم مبارز غائله را بر محرکین منعکس ساخت توجه شاه را بخود جلب کرد. در اثر راستی و درستی و اعمال مثبت حجة الاسلام تشبثات رقیبان و منفی بافیهای ایشان نه تنها در او اثری نداشت بلکه موجب بزرگی و محبوبیت وی می گشت. و سرانجام پس از مجاهدات و مبارزات دامنهدار در راه ترویج فضائل و مناقب آل محمد (ص) در سال ۱۲۶۹ قمری جهان فانی را وداع گفت.

میرزا محمد حسین (حجة الاسلام)

حجة الاسلام سه فرزند بیادگار گذاشت (میرزا محمد حسین- میرزا محمد تقی و میرزا اسماعیل) که هر يك از این اخلاف سه گانه در علم و عمل و حید عصر بشمار رفتند.

فرزند ارشد حجة الاسلام میرزا محمد حسین حجة الاسلام مصنف کتاب علم المحجة از تلامذه سید کاظم رشتی بود علاوه بر علم و فضل و زهد و تقوی دارای منطقی بلیغ و رائی مصیب و شهامتی فوق العاده بود. شجاعتی بارز و اراده‌ی توانا داشت.

قهوه قاجار

تمام عمر ایشان در راه مبارزات مذهبی بسر رفت حتی ناصرالدین شاه قاجار در نتیجه غوغائیکه رقیب برپا کرده بود هر دو را بپای تخت جلب کرد حجة الاسلام با استدعای شاه عقیده خویش را در رساله‌ی بنام علم المحجة نوشت و آن رساله مورد پسند و تمجید ملوکانه و اطرافیان شاه قرار گرفت ناصرالدین شاه پس از قرائت و پسند رساله مذکور را جهت رقیب فرستاد و او را بصلح و اصلاح دعوت کرد. اما رقیب سرسخت سرپیچی کرد و جوابهای منفی داد و عاقبت وی را قهوه خورائیدند و از رنج رقابت و حسد آسوده‌اش ساختند! حجة الاسلام مظفر و فیروز به تبریز مراجعت فرمود.

دانشمندان بنام تبریز

در زمان میرزا محمد حسین حجة الاسلام ایشان علماء و فقهای
ناشرین فضائل آل محمد در تبریز و سائر اماکن آذربایجان زیاد شدند و
مساجد بسیاری در شهر با عظمت تبریز مرکز نشر فضائل و مناقب آل بیت
اطهار علیهم السلام گردید حتی جهت تربیت عوام نیز درس خصوصی
فضائل و مناقب گذارده شد. عمده ترین ایشان میرزا شفیع ثقة الاسلام
سید میرزا علی آقا طباطبائی که از بزرگوار ترین شرفای تبریز
بشمار می رفتند و در عصر خود صاحب رساله و مرجع تقلید بودند ملا علی
معین الاسلام که هر کدام را مسجدی با عظمت و مرید هائی فراوان و
تشکیلاتی قابل توجه بود و میرزا موسی ثقة الاسلام و سید مصطفی
حائری اسکوئی (۱) امام میرزا محمد حسین حجة الاسلام پیشوای کل محسوب
میشد و در سنه ۱۳۰۳ قمری بر حمت ایزدی واصل گردید .

میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر

شادروان محمد علی صفوت تبریزی در داستان دوستان نوشته
است: (نیر) در آسمان علم و ادب آفتابی بود جهان تاب که صدها ستارگان

۱- میرزا شفیع ثقة الاسلام و ملا علی معین الاسلام از شاگردان
سید کاظم رشتی و سید میرزا علی آقا طباطبائی و میرزا موسی
ثقة الاسلام و سید مصطفی اسکوئی از شاگردان میرزا باقر اسکوئی
بودند .

درخشان از او کسب روشنی کرده‌اند . « زیکچراغ توان صد چراغ روشن کرد » .

حجة الاسلام در سال هزار و دویست و چهل و هشت قمری در تبریز تولد یافته و در ۲۲ سالگی برای تکمیل و تحصیل دانش به نجف سفر کرد. پس از استفاده از محاضر استادان و مشایخ آن سامان به تبریز برگشته آنجناب بعدی دارای عزت نفس و مناعت بود که جز خانه مسکونی چیزی نداشت و اندوخته‌ای نکرد آنهم پس از درگذشت وی فروخته و بوام وی داده شد. بزندگان بسیار ساده و گوشه نشینی بیشتر مائل بود تا باختلاط مردم و تحصیل مال. در این باب گوید :

خر شیخ در تك و دوبرهر خس از پی جو

منم آنكه بار خسرو نكشم كه خر ندارم

از آثار باقیه آن بزرگوار است : صحیفه الابرار - مفاتیح الغیب - لآلی منظومه. آتشکده - دیوان غزلیات - مثنوی درخوشاب که با تخلص عمید ا ختم شده و بطبع رسیده است .

ای عمید ا ختم قال و فیل کن ختم دفتر با همین تمثیل کن
ختم کن این دفتر درخوشاب کآب شد لك مثنوی قار دوشاب
کتاب کشفه السبحات - رساله علم الساعة - رساله لامع البصر -
رساله نصره الحق - الفیه که بدینسان شروع کرده :

قال التقی الهاشمی النسبا بقیه الماضین من طباطبا

رساله در الفباء اسلامی

و پاره رسائل دیگر و مکتوب مفصل علمی و ادبی که در پاسخ نامه

میرزا یوسف خان مستشار الدوله (۱) در خصوص الفباء اسلامی نوشته است هم از آثار فکری و قلمی او بوده که چاپ نشده است .

اشعار نیر

نیر در زمان خود بر فرض اینکه از معاصرین دانا همپا و نظیری داشته در قسمت ادبیات و قریحه شاعری از نوادر روزگار بوده . در غزلیات خود از اشعار سعدی شیرازی که ایرانیان را هایه سرافراز است بیشتر استقبال کرده و با بهترین وجهی از عهد آن برآمده است، چنانکه خود گوید :

شعر من گر بسر تربت سعدی گذرد

که اروان شکر از مصر بشیراز آید

نیر در حسن خط و خوشنویسی ماهر و زبردست بود، در قدرت قلمی او همین بس، آنگاه که به بیماری فلج مبتلا گردید، با دست چپ چنان خط درشت می نوشت که از کار دست راست فرقی نداشت. ادیب فراهانی در زیبایی خط او گوید:

رقمت ناسخ خط لاله رخان بر شکسته خط طغرای صفاهانی را
چیزیکه در کام حجة الاسلام زندگی را تلخ کردی و با همان حرارت

۱- دانشمندی معروف و پیش قدم ترقی خواهان آذربایجان و از اهل تبریز بود در داخله و خارجه مأموریت های مهم دولتی داشته است. گنجینه دانش طبقات الارض. رساله خط اسلامی. يك كلمه از تالیفات او بوده در دهه اول قرن چهاردهم هجری در زندان قزوین در گذشته است .

عمر خود را از غره بسلیخ رسانید. رشك حسودان و بدخواهی مردمان
خود خواه بود. در خلال اشعار و آثار او عدم رضا و شکایتی از مکاره
و آلام که در هر زمان ندیم مردمان حساس بوده بطور صریح یا ایهام و
ابهام دیده نمی شود مگر از کوته نظری و منافسه بعضی از مردم. در یکی
از قصائد گوید :

گنجی است دردلم زغم ورنج مهر و ماه
زین بس عجب مدار که پیچم بخود چو مار
دستی بخوان دهر نیالوده چون مگس
شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای هوش دیگر آهن سردم بسر محکوب
ای فکر دیگر از رنگ اندیشه خون بیار
ای چشمه مداد من از غصه قیر شو
ای خامه نزار من از غم چونی بزار
در بوستان دهر رخ انبساط نیست
تا غنچه تنگدل بود و لاله داغدار
ای کاش مام دهر ز زادن شدی عقیم
تا این بشین ز بباب نمائندی بیادگار
تنگست این سرا بسر آیزمان عمر

سیرم ز جان شتاب کن ایمرگ ناگذار
نیز از رنجشهای طاقت فرسای درونی و ناسازگاری محیط زادگاه
خود در یکی از غزلها هم بدینگونه دل تنگی و فشار روحی خویش را

ابراز داشته :

دلم از خطه تبریز بز نهار آمد
نیرا خیمه ما بین که بوی رانه زدند
آری این جهان پر شر و قیز نک بهانندگان نیر زندان تنگی است
که تنها تونس دانشمندان زندگیر با آنان ممکن یا آسان کند. خوشبختانه
حجة الاسلام با چند تن معدود از کبار فضلاء معاصر که لایق خلوت و
خلت بودند مألوف و مرتبط بود که بیشتر شبها برای انس و صفا گرد هم
می نشستند .

(صحبت بشب انداز که صحبت گل شب بوست) اسامی مصاحبان نیز
بدین قرار بود بود :

میرزا محمد تسوجی معروف بمالاباشی (۱) حاج میرزا کاظم طباطبائی
معروف به حاج وکیل (۲) میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا - میرزا علی
منجم باشی خلف میرزا جعفر منجم باشی . شریف العلماء اصفهانی .

۱- محمد علی تربیت در تذکره خود گوید: نصف الفیه نیر از تسوجی
بوده است.

۲- زمانی دراز حکومت تبریز سپرده وکیل ملقب باعضاد الممالک بود
کتابخانه مفصل و نسخه های خطی زیاد داشته با دستور امیر نظام گروسی کتاب
کلیله و دمنه را تصحیح و تنقیح کرده با خط مرحوم میرزا باقر فخر الکتاب
نگارش یافته و چاپ شده است وکیل در سال ۱۲۴۶ در تبریز متولد شده و سنه
۱۳۴۱ در گذشته است.

اشعار نیر در باره ادیب الممالک

با امیرالشعراى فراهانى (۱) نیز مصادقتی داشته و اشعار زیرین را محض پاسداری از فضل و دانش امیری و رعایت حق ارادتى که از او بظهور آمدی ساخته و بدو فرستاده است :

سزد ار سجده بردمیر فراهانى را
گر زخاقان گذرد مرتبه خاقانى را
ای امیر قرشى زاده کت اعجاز سخن
بند بر غاطقه زد منطق سبعمائى را
عرق از خجلت تشبیب تو از نیل گذشت
چهره طبع هنو چهری دمهائى را
مدعی گوگله کم کن که بهر خس ندهند
فیض روح القدسی رتبه حسانی را
شعرارا همه گر سحر حلاست حدیث
دیده بکشا و بین آیت عمرانی را

۱- میرزا صادق ادیب الممالک از سلسله مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده، در سال ۱۳۰۷ در ایام حکمرانی امیر نظام گروسی به تبریز آمده تا آنوقت پروانه تخلص داشت. سپس امیرالشعرا لقب و امیری تخلص کرد سال ۱۳۱۰ از تبریز رفته در سنه ۱۳۱۴ با امیر نظام برگشته سال ۱۳۱۶ نائب رئیس مدرسه لقمانیه تبریز شده و روزنامه ادب را نوشته است. استاد نامبرده سال ۱۲۷۷ قمری متولد و سنه ۱۳۳۶ در تهران فوت کرده است.

تا نیامد بسخن نطق تو معلوم نبود
 کابر نیسان ز که آموخت در افشانی را
 گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب
 کا آخرین پایه همین است سخندانی را
 کوس تسخیر فرو کوب که در کشور نظم
 بخت بر نام تو زد سکه قاآنی را
 در پاسخ نامه و چاه حجة الاسلام . امیری هم اشعاری را که
 فرسنگها از اغراق و نفاق دور می باشد ساخته و بدو تقدیم داشته . این
 است آن چکامه :

اشعار ادیب الممالک در باره نیر

عجیبی نیست مرآن آیت ریانی را
 گر کند زنده ز نو حکمت اقمانی را
 ای بتاریک شب کفر برافروخته باز
 پدرت (۱) در ره دین شمع مسلمانی را
 تو از آن شاخ برومند بزادی که ز فضل
 درس توحید دهد نخله عمرانی را

۱- پدر نیر ملا محمد مامقانی بوده که در فقه و فلسفه و تخلق
 بملکات فاضله از نوادر عصر خود محسوب بوده و سال ۱۲۶۹ از سرای فانی
 بدار باقی ارجحال یافته.

حجة الاسلام آمد لقب زآنکه بخلق

بشناسائی هر حجت یزدانی را

تویی آنعاقله دورمه و مهرکه عقل

نزد فرهنگ تو گیرد ره نادانی را

ملکات کلمات تو به نیروی کمال

عقل بالفعل کند عقل هیولانی را

تا بمیدان خرد اسب هنر تاخته

دست بستی بقفا فاضل میدانی را (۱)

رقمٹ ناسخ ریحان خط لاله رخان

برشکسته خط طغرای صفاهائی را

دم عیسی ز عقیق لب لعل نو وزد

گهرت خیره کند تاج سلیمانی را

بندہ آن رتبه که تودرجامه خویش

درحق وی کنی اینسان گهر افشانی را

۱- ابوالفضل احمد میدانی مؤلف کتاب مجمع الامثال والاسامی

فی الاسامی بوده میدانی از اهل نیشابور و قات او هم ۵۱۸ قمری همانجا بوده

است شعراوست :

فقلت عساء یکتفی بعداری

تنفس صبح الشیپ فی لیل عارضی

ایا هل تری صبحا بغیرنهار

فلما فشا عاتبتہ فاجابتی

لیک در سایه مهرت بشعیری نخرم
 زمین سپس مخزن شعر حسن هانی را (۱)

سرو سامان شهری دارم و در بند گیت

بفلك یاد دهم بی سر و سامانی را

حجة الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین شهرت و مرجعیتی که
 داشت مجهول القدر زمان خود بوده در قصیده که ندبه نام داده و به ربی
 ساخته است . گوید :

فکم حللت رموزاً ظالماً قصرت عن حلها حکماء الاعصار الاول
 و کم ملک کنوراً شد ما جهدت فی نیلها طلب العلیا ولم تنل

آن باد مرد نامی شصت و چهار سال با مناعت طبع زندگی کرده در
 تاریخ ۱۱ ماه رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روان او از تنگنای جهان رمیده
 در گلشن رضوان آرمید . چون آنکه خود گوید :

۱- حسن نام ابونواس وهاتی اسم پدر اوست . حسن از مشاهیر و بزرگان
 شعرای تازی است . زادگاه او بصره و بقولی اهواز بوده . پدرش از اهل شام
 و مادرش اهوازیه بوده . نوادر و آثار ابونواس را کتابی مستقل باید کسی از
 نسب او پرسید گفت «اغنانی ادبی عن نسبی» در حسن ظن بخدا گوید :

تکثر ما استطمت من الخطایا فانک بالغ رباً غفودا
 سبصران وردت علیه عفواً و تلقی سیداً ملکا کبیرا
 بعض ندامة کفیک عما ترک مخافة النار السوردا

در عراق ساکن بوده در بغداد سال ۱۹۵ در گذشته است .

خیز تا زخمت بسر منزل عنقا فکنیم
 بیش ازین حالت دمسازی انعام نیست

شهید الفضيلة ميرزا علی ثقة الاسلام

شادروان محمد علی صفوت در داستان دوستان نوشته است :
 علی بن موسی بن محمد شفیع در شب یکشنبه هفتم شهر رجب هزار
 و دوست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) قمری در تبریز تولد یافته . پس از آنکه
 در اوائل شباب از محضر جد خود و زمانی در خدمت پدرش کسب علم کرده
 بعراق عرب رهسپار شده و در نزد علماء اعلام به تکمیل معلومات پرداخته
 و در علوم اصول، فقه، حکمت، کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ نجوم،
 بهایه بلند رسیده بود .

شادروان ثقة الاسلام مجموعه‌یی بود از کمالات کسبی و فطری هر کس
 از هر طبقه که بمحض او رسیدی یا باستماع وعظ و سخنرانی او توفیق یافتی
 خرسند و بهره مند برگشتی .

از آثار او آنچه تاکنون بجای رسیده بدینقرار است: رساله‌الان
 ولاحقه آن - ایضاح الانباء فی تعیین مؤلف خاتم الانبیا و مقتل سید الشهداء
 تلکرافاتی که در موقع انقلاب مشروطه بمحمد علی میرزا مخابر
 کرده است . ترجمه بثلث الشکوی ، اثر ابی النصر محمد بن عبد الجبار
 عتبی (۱) .

۱- عتبی معاصر و معاشرا بوالفتح بستی و سرآمد شعرا و نثر نویسندگان زمان ←

خواهش امیر نظام گروسی از ثقة الاسلام

پیش از آنکه امیر نظام گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یابد در جلسه که جمعی از ادبای وقت حضور داشتند گفت : بخش عمده تاریخ یمینی را (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفا دقانی بفارسی ترجمه کرده . بخش دوم رساله ایست در مرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آنرا هم حبیب الدین محمد از اهل گلپایگان در سال (۱۲۷۲) قمری بفارسی نقل کرده بخش سوم آن (بث الشکوی) است بهتر آنست که آن نیز از لغت تازی بزبان فارسی ترجمه شود .

امیر نظام در همان جلسه ترجمه آن رساله را بعهده ثقة الاسلام که حضور داشت محول کرد . آن مرحوم هم به ترجمه بث الشکوی پرداخت و بفاصله چند روز اولین جزء نگارش خود را پیش امیر نظام فرستاد امیر پس از مطالعه بشادروان ثقة الاسلام نوشت :

عرض میشود رقیمه را زیارت کردم و ترجمه چون لؤلؤ منثور و گلبرگ مسطور را دیدم بی تملق و نفاق و بی مبالغه و اغراق حقیق لك آن تکتب بالتبر علی الاحداق لا بالاحیر علی الاوراق .

خود (۴۰۰) بوده ثعالبی چند فصل از مقالات و یکمده از اشعار عتبی را در کتاب خود یتیمه الدهر آورده . از آن جمله است :

فراغ لديه الرضى والغضب	اذا دمت من سيد حاجة
فان الطلاقه صبح الادب	فان التهجم نيل المعنى

روکه برآمد ترا بکلك سخن گوی

آنچه علی را بدو الفقار برآمد

باین زودی و باین خوبی ترجمه رساله عتبی را در بحبوحه رمضان نوشتن آیتی باهر است و کرامتی زاهر، روان عتبی را شاد فرموده و حبر فادقانی را پس پشت نشانده اند لفظ فصل و ماه و بالهزل، مستدعیم خاطر شریف را با ترا کلم مشاغل با تمام ترجمه مشغول بفرمائید تا بدهم طبع کنند و منتشر سازیم و ادبا و فضلا را نیمه باشد .
زیاده زحمت نمیدهم ادام الله علینا بر کاتکم ۱۹ رمضان ۱۳۱۶ .
از جمله آثار قلمی و ادبی ثقة الاسلام کتباب مرآة الکتب است که اسامی تألیفات علماء شیعه را گرد آورده و از سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش بتدوین و تهیه آن مشغول بوده است .

نمونه نشر ثقة الاسلام

چند سطر از شرحی که راجع به تسهیل زیج مرقوم داشته برای نمونه نشر نویسی او با لحاظ خوانندگان این تذکره میرساند :

این مجموعه چنانکه در دیباچه آن اشاره شد با کمال تدقیق و تمقیح تصحیح شده و بین الامثال خود بی نظیر و بی قرین است و از کثرت عوائق و موانع که در تهذیب و ترتیب این کتاب اتفاق افتاد ، مرا گمان این نبود که حوادث دهر اندازه یابد و این اوراق پریشان شیرازه پذیرد . آهوی مراد به بند آید و شکار مقصود بکمند افتد ولیکن سپاس بی قیاس خداوند متعال را که تسهیل طرق فرموده و همت اولیاء حق را نعم الرفیق

کرد تا با تمام این نسخه موفق شدم و از حضرت رب العزة مسئلت می نمایم که چون گوهر گرانبهای عمر بکرو و فزرة حیات را هنگام درو برسد و ارادة مالك الملك این کتاب را بدیگران تمليك نماید . این نسخه عزیز را رایگان نشرند «دونه المنيه» و زحمات مرا بهدر نبرند . و کمال افسوس دارم از اینکه تحمل مشقت که در ترتیب این کتاب مرا روی داده کاش در امری بودی که در آخرت مرا یاری کردی . باز از رحمت حق مأیوس نیستم و از فیض نامتناهی او ناامید نمی باشم که شاید صاحب نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد .

«والله مع ظن عبده المؤمن»

ثقة الاسلام باوضاع عصر و رموز سیاست آشنا و آگاه بود و در این نامه بیچند سطر آتی اکتفا می شود : در موقع انقلاب ایران (۱۳۲۷) قمری روسهای تزاری با بهانه جوینی به تیریز آمدند و باغ شمال را که یکی از مهمترین عمارات دولتی بود اشغال نمودند و در آنجا بعنوان عبادتگاه نظامیان تصرفاتی کردند . ثقة الاسلام متحمل نشده بواسطه ثقة الملك کار گزار وقت در آن باب بقونسولگری روس و رئیس ارتش مراجعه و اعتراض کرد - پاسخ قونسول روس که در تاریخ ۲۲ شوال (۱۳۲۷) بکارگزاری رسیده بدینقرار بوده :

از مضمون مراسله شریفه مورخه ۱۶ شهر حال بنمره ۱۱۱۶ آنجناب دوستدار استظهاری ، استحضار لازم بعمل آمد جواباً با نهایت توقیر و احترام زحمت افزاست : بطوریکه در ملاقات خصوصی اظهار داشته ام در باغ شمال بنای مخصوصی برای کلیسا نشده و بلکه برای اینکه سالدات

وقزاق از اجرای آیین روحانی میجویند روی سه دیوار که در يك نقطه باغشمال بوده چند تیرانداخته و پوشیده شده تا از باران و برف و غیره محفوظ باشد و یکدیوار چهارم اضافه کرده اند که نصب در و پنجره نمایند در موقع معاودت اردوی روسی بحال اول اعاده خواهد شد. محض استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت برآمده در این موقع احترامات فائقه را تجدید می نماید .

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمدند بیشتر متنفذین وقت و ثروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن را نداشتند بلکه متظاهر بحسن قبول و تمایل به نزدیکی آنها بودند تا بدانوسیله منافع خود را تأمین کنند لیکن ثقة الاسلام بامضای صریح خود بمناسبت نزدیکی عید نوروز مقاله در روزنامه محلی نوشته از این لحاظ که بیگانگان بخاک ایران تجاوز کرده اند مردم را بترك عید و برعایت سوگواری دعوت و بدین شهر تأثرات خود را آشکار ساخت :

عید آمد و افزود غم را غم دیگر

ماتم زده را عید بود ماتم دیگر (۱)

صاف درونی و نیکمردی هر کس از گفتار او که با کردار توام باشد نمایان گردد .

۱- گوینده شعر حیرتی قزوینی از شعرای قدیم شهر قزوین و شغل او

سراجی بوده است .

قاموس الاعلام

پیام ثقة الاسلام

متن پیام ثقة الاسلام را که بانجمن ایالتی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قمری فرستاده و در شماره ۷۹ مورخ ۲۹ ربیع الاول روزنامه درج شده نینداری و خردمندی و نیکمردی او را گواهی دهد :

خانواده من پدر بر پدر چندین سال است در آذربایجان بوده و ده دوازده پارچه ده از بابت وقف و ثلث دردست ما میباشد . خدا شاهد است که تا حال چکونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان را کرده ایم چنانکه در این مدت از رعایای علاقجات که دردست من است اظهار تظلمی نشده و هیچوقت که بر رعایا ظلم و تعدی وارد شود تا حال تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است . مگر رعایای اندبیل که سابقاً از مباشر شکایت کرده بودند بعد از رسیدگی رعایتی در حق آنها مقرر نمودید اطاعت شد ولی آنها بهمان قدرها کفایت نکرده و قانع نشدند بخانه کد خدا ریخته و انبارگاه و غیره را داغون کردند بنابراین انجمن را اطلاع دادیم که یکنفر معین نمائید باندبیل رفته در آنجا رسیدگی نماید .

از قرار معلوم کسی از خدام انجمن معین شده است برای تحقیق باندبیل برود چون آن مأمور یکی از قوم و خویشان کسان داعی است و مأموریت او باعث پاره گمانها خواهد بود . خواهشمندم مأمور دیگری که بعمل دهات و رعایا بصیر باشد معین نمائید تا احقاق حق نماید .

تاریخ دازدن ثقة الاسلام

بالجمله ثقة الاسلام در تاریخ عصر دوشنبه روز عاشورا سال ۱۳۳۰



تصویر شیخ احمد احسائی که بنا بر روایت قدما یکی از اولاد
فتحعلی شاه قاجار که کمال مهارت را در نقاشی داشته در حال
نماز شیخ آنرا کشیده است

قمری در اثر پافشاری و دفاع از حوزه اسلام و استقلال میهن در دست
روسهای تزاری بدار زده شد. چنانکه خود گوید :

به سر منزل مقصود نخواهد بردن هر که بیم از دستم سنگ ملامت دارد
مفهوم این شعر را از مرحله قول بمقام فعل آورد و بایک فداکاری
قابل ستایش تا ابد سر بلند گردید :

(ترك سر كن كه درين دائره بی سروپا

تا کسی سر نهد گوی ز میدان نبرد)

جایگاه دارکشیدن آزادگان

بی‌مناسبت نیست که باین تصادف عجیب اشاره شود در سر بازخانه
قدیم تبریز که شهید نام برده و جمعی از احرار و فدائیان میهن بدار زده
شد. اکنون کاخ پر عظمتی بنام دانشسرا ساخته شده و از آن عجبترا این است
که جای نصب چوبه دار سالون سخنرانی و جایگاه تریبون (منبر خطابه)
واقع شده است .

در زمینی کاندرا آن احرار آذربایجان

بر فراز چوب دار دشمنان دادند جان

از پی آموزش اولاد آن آزادگان

اینچنین داغشراها سر کشد بر آسمان

مرثیه ادیب الممالک

ادیب الممالک فراهانی حسب حال آذربایجان و خراسان را ترکیب

بندی ساخته کشته شدن ثقة الاسلام شهید را بدین نحو تقریر و اشعار نموده است.

علی فرزند موسی عالم راد جهان فضل و دانش گرسی داد

گرامی فعل و دانشمند استاد بیدار الخلد شد از دار بیداد

فلک گفتا که درماه محرم

علی بردار شد مانند میثم

علی رضایت بیان و قایمی متخلص برضائی عضو انجمن ادبی آذربایجان

در تاریخ کشته شدن آن شهید سعید گوید

ان الفؤاد لهذا الرز مله-وب والدمع فی ذالك المفیجوع مسکوب

کیف السلوعن الخطب الفطیع وقد اشجی القلوب ومنها الصبر مسلوب

ان الرضائی اذا بالحزن حر رفی

تأریخه « ثقة الاسلام مصلوب »

☆(۱۳۳۰)☆

میرزا اسماعیل حجة الاسلام

فرزند سوم ملا محمد حجة الاسلام - میرزا اسماعیل حجة الاسلام

بود که در زهد و تقوی و ورع و پرهیزکاری معروف بود از شاگردان ارشد

آخوند میرزا محمد باقر اسکوئی (۱) بشمار میرفت. در سامراء هم خدمت میرزا

۱- میرزا محمد باقر اسکوئی: در زهد و تقوی و علم و عمل سلمان

عصر بود علم اصول فقه را نزد شیخ مرتضی انصاری و علم حکمت و فلسفه را

خدمت میرزا حسن گوهر فرا گرفت از کلیه استادان خود باخذ اجازات

و مفصله اجتهاد نائل آمد و در مقام فضل و احاطه بر علوم بدرجه پی رسید که اکثر

حسن شیرازی درس خوانده و از مقربین و موثقین آن حوزه محسوب می شد. و از هر دو اجازه استهاد گرفت و در ردیف فقها بشمار میرفته است.

میرزا اسماعیل حجة الاسلام از طبع شعر هم بهره یی داشته و در مدح حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) قصاید و مدایح غرائی انشاد کرده که یکی از آن قصاید بابت ذیل آغاز میشود:

دلا تاکی در این دنیا غم و جور و محن بینی

بکار خویشتن مردم دوصد عقد و شکن بینی

در نزد عموم محبوبیت داشت و روحانیتش در میان خاص و عام مسلم بوده است و در سال ۱۳۱۷ قمری نهم شهر رجب روان پاکش در شجره طوبی ماوی گزید و از هم و غم دنیا آسوده گشت.

میرزا ابوالقاسم (حجة الاسلام)

پس از وفات میرزا اسماعیل حجة الاسلام. میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا محمد حسین آقا حجة الاسلام که در نجف اشرف مشغول تحصیل

— علامه و فضلی آن عصر از وجودش استفاده میکردند و در زهد و تقوی بین اقران خود ضرب المثل گردید و مدت مدیدی مرجع تقلید اکثر اهالی عراق عرب و سواحل خلیج فارس و بلاد ایران و قفقاز و ترکستان و قسمت اعظم آذربایجان مخصوصاً تبریز و اسکو واقع شد و نماز را در اوقات سه گانه با جمعیت انبوهی در روضه مقدسه حسینیّه طرف رأس مطهر به جامی آورد و تقریباً شصت کتاب و رساله در غوامض فقهیه و مسائل حکمیّه تألیف کرد که بعضی از آنها بطبع رسیده است در دهم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۰۱ قمری در شهر کربلا وفات یافت.

بود بشهر تبریز رفت مانند آباء خود زمامداری مسجد حجة الاسلام را
 بعهده گرفت و مدتی مدید آنمختار را اداره نمود در زهد و تقوی و
 روحانیت حقیقی مانند آباء و اجداد خود ضرب المثل بود لیک به انزوا
 و کنگاره گیری از هیاهوی اجتماع بیشتر علاقه داشت این شخص آخرین
 فرد خانواده حجة الاسلام بود در تاریخ ۱۳۶۲ قمری در شهر تبریز
 وفات یافت .

صد و پنجاه سال در راه نشر فضائل آل محمد (س)

خانواده حجة الاسلام تقریباً مدت یکصد و پنجاه سال در راه نشر
 اسلام و فضائل و مناقب آل بیت اطهار و ترویج مذهب جعفری مشغول بودند،
 با اینکه در این مدت طولانی مرجع و پیشوای عده بسیاری از اعیان و
 تجار و ثروتمندان آذربایجان بشمار میرفتند و عاید سرشاری داشتند و
 حقوق شرعیه و هدایای فراوانی بدست ایشان میرسید باز هم در اثر ورع
 و زهد و تقوی بعد از وفات ایشان خانه و کتابخانه شان در برابر قرضها و
 دیون ایشان بمعرض فروش گزارد شده ،

حاج محمد کریمخان کرمانی ۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ه. ق

بر اثر نشر آثار و افکار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی یک
 انقلاب فکری و سیاسی بصورت دینی سراسر ایران و عراق را فرا گرفت.

افکار را متوجه ساخت که قائم آل محمد (ص) قریباً ظهور خواهد کرد .
 در جهانی که پراز جور و ستم بنیاد عدالت را بنا خواهد نهاد .
 مردم از فشار حکام استبداد بجان آمده بودند . افکار اجتماع
 ظهور علی محمد باب که تمام علوم رسمی را قیل و قال میدانست متوجه
 شده بود .

باب با قیام و دعوت خود تمام معتقدات دینی ثابته علمی را که
 هزار سال در استحکام اساس آن دانشمندان فکر کرده و کتابهایی نوشته
 بودند میخواست متزلزل کند !! البته در این هنگامه سیاسی و دینی
 دانشمندان و روحانیون هر کدام باندیشه و سلیقه خود مقاومت و مبارزه
 کردند اما بسیاری از مردم از کارهای متشرعین مزبور بیزار شده و
 سرگردان و نگران بودند ! پیروان شیخ و سید گرویدند چه اینان
 تقریباً روش تازه تری در باره علوم آل محمد (ص) پدید آورده بودند
 سخنان دیگری داشتند که علماء روحانی دیگر آنانرا میترسیدند و شیخی
 میگفتند .

سید علی محمد باب میخواست پیروان شیخ و سید را متوجه خود
 سازد . می گفت آن ظهوری که منتظرید من هستم ! اما این گروه یعنی
 پیروان شیخ و سید که صفات مهدی موعود را در سید باب نمی دیدند سخن
 وی را نمی پذیرفتند ! نیروی علمی و مبارزه را هم در برابر باب و بابیان
 کمتر داشتند .

در این گیرودار سیاسی که بصورت مذهب تجلی می کرد ایران
 محتاج بیک قائد روحانی و دانشمندی بود که با سخنان شیخ و سید بتواند

اهل علم و دین را متوجه خود سازد باب را درهم شکنند این زور آزمائی علمی و دینی کار همه کس نبود یکی از دانشمندانیکه توانست در این مغر که داخل شود و پیروز آید! حاج محمد کریم خان کرمانی قاجار بود با قدرت ظاهری نژادی و نیروی علمی و معنوی یکه و تنها در این مبارزه درآمد تا اندازه‌ای ثابت کرد که سخنان شیخ و سید این است که من میگویم و تنها شاگرد مدرسه آنان منم که میتوانم بگویم آنان چه گفته‌اند و چه میخواهند بگویند سید محمد علی باب که درسی نخواوده و چیزی نفهمیده است!!

این غوغای علمی و دینی در تمام ایران و عراق عرب طنین انداز شد! شاگردان با سواد مدرسه شیخ و سید هم وقتی استاد توانائی را در برابر دشمنان عالم اسلام دیدند که هم با قدرت علمی خود آراء و سخنان باب و پیروان او را نقض می‌کنند و هم معتقداتی که نسبت بسید و شیخ دارند محفوظ و استوار میدارد این بود که به پیروی و اطاعت وی با رغبت تمام گردن نهاده‌اند! بنام «مشرّب شیخی» دستگاه جداگانه‌ای در برابر مشرب‌های دیگر اسلامی تشکیل گردید. مردم تازه نفس با دوستی اهل بیت (ع) شروع بکار کردند و در اخلاق و رفتار از فرق دیگر ممتاز گشتند!!

گفتار خوش یار قلی

آقا محمد محلاتی نویسنده کتاب شیرین «یار قلی» در مقدمه رساله‌ای که در خصوص مشرب شیخیه نوشته می‌گوید «در کر بلا کفشی را

از کفش دوزی خریدم و بیسکی از رفقا گفتم که فلانی آیا خبرداری کفش دوزی در بازار کفاشان دکانی دارد که خیلی خوش اخلاق است و در مسلمانان کم مانند او را دیدم! دوستم گفت آری او پالانش کجاست شیخی کریمخانی است. روز دیگر رفتم به نزد کفش دوز و پس از سلام و تعارف بوی گفتم یارو معلوم میشود تو هم زیر نمد کلاهی داری کفش دوز مرا بدکان خود برد و ساعتی با هم نشستیم و صحبت کردیم، از حسن سلوک و رفتار شیخیان معلوم میشود از همان اوقات مردمی خوش خلق و پاک دامن بودند که آقا محمد محلاتی دانشمند روحانی (۱) تحت تأثیر اخلاق یک کفش دوز شیخی قرار می گیرد و از وی ستایش ها مینماید و او را قهرمان کتاب خود قرار میدهد.

نظر عبدالیهاء دربار حاج محمد کریم خان

مبارزه حاج محمد کریم خان کرمانی با بابیه داستانی دلکش و تاریخی است که در خور مطالعه و توجه است. بقول عباس افندی اگر حاج محمد کریم خان امر باب را اطاعت میکرد تمام ایران بابی میشدند! چه نیروی سلطنتی و علمی و سرمایه دار بود کریم خان باب را خرد کرد و امر باین بزرگی را به مردم مشتبه ساخت!

۱- شیخ محمد محلاتی فرزند شیخ اسماعیل محلاتی مؤلف کتاب انوار العلم والمعرفة «چاپ نجف» از جوانان روشن فکر بود که نخستین مجله ماهانه زبان فارسی را بنام «الغری» و بعد بنام «درة النجف» در اوایل مشروطیت ایران در حدود یکسال در نجف اشرف نشر کرد.

خطبه صبح ازل

صبح ازل در خطبه خود که شروع این است میگوید :

بسم الله الخالق الباري المصور المتقدر القدير

الحمد لله الذي تجلى على الامكان باسراق انوار وجهه الطالع من افق مشيته المبدعة التي اوجدها لنفسها بنفسها عن نفسها على هيئة نفسها على ما تجلى لها بها منها عليها فجعلها هيكل اسمائه و صفاته و اظهر منها جميع افعاله .

پس از ذکر ظهور نقطه بیان - میگوید :

ولا يرى في شئ الا آيات تجليات ظهوره و اقد ملاء اركان كل شئ من طراز جلاله و صار كل الذرات بجوهرية الذات مرآت شارق جماله فانبسطت بساط الوحدة و التوحيدوار تفعت الوية التسبيح و التقديس و التمجيد و تلاطمت يمايم التهليل و التكبير و التحميد و تموجت بحار - القدرة و العظمة و العلو و التفريد و انطوى السماء و الارض كطى السجل الكتب و ظهر في الملك طراز جديد و قامت القيامة فهذا هو الرجوع البعيد و نفع في الصور فحشر من في القبور بامر الله العزيز المجيد فجاء الحق و ظهر امر الله و اليوم يوم الله على الكافرين شديدا و هذه هي الساعة ظهرت و انشق القمر و ان الايات نزلت و قال المعرضون سحر مستمر و بذلك رأوا العذاب الاكبر و رجعوا الى قعر السقر ذلك جزاء من اعرض و ادبر و اعترض على الله و نفر و جحد بربه و انكر و اتبع هواه فاستكبر و ما آمن بالله و قد كفر قل ذوقوا العذاب بشر كلهم هذه شجرة الزقوم بشئ الشجر يا ايها المنكرون

این العفر هذا قهر الله الجبار الاقدر في هذا الجحيم المنقهر اسما او عددا
الاثيم بالعذاب الاليم والسوم والخميم ونار الجحيم قد قضى الوعيد ذقيا
ايها العزيز الكريم .

نظر بآيات عديده قرآن مجيد است كه مواردی را ذیلاً اشاره می كند
با تذكر باینكه حاج محمد كريم خان در آثارش معمولاً از خود چنین یاد
کرد چنین گوید بنده ائیم كريم بن ابراهيم : حتی فرزندانش هم اغلب
نام ائیم را بر عایت قافیه بر خود پذیرفته اند مثل اینكه خواسته اند
توجه به مضامین احساس آن نموده باشند .

۱- در سورة بقره: والله لا يحب كل كفار ائیم .

۲- در سورة نساء: ان الله لا يحب من كان خوانا ائیما .

۳- در سورة شعراء هل انبشکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی
كل افاك ائیم .

۴- در سورة دخان: ان شجرة الزقوم طعام الاثیم كالْمِهل يغلی فی-
البطون الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق راسه من عذاب
الحمیم ذق انك انت العزيز الكريم ان هذا ما كنتم به تمترون .

۵- در سورة جاثیه: ویل لكل افاك ائیم یسمع آیات الله تتلی علیه
ثم یصر مستکبر اکان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم واذ علم من آیاتنا شیاً
اتخذاهم زوا اولئک لهم عذاب مهین

۶- در سورة مبارکه قلم: ولا تطع كل حلاف مهین هم از مشاء بنمیم
مناع للمخیر معتدائم عثل بعد ذلك زئیم ان كان ذامال وبنین اذا تتلی علیه
آیاتنا قال اساطیر الاولین .

۷- سورة مطففين : ويل يومئذ للمكذبين الذين يكذبون بيوم الدين وما يكذب به الا كل معتد اثيم اذا تتلى عليه آيا تناقال اساطير الاولين كلابل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلالا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون . ترجمه : ظاهر آیات هبار که باعداد نمایانده شده تقریباً چنین است :

۱- و خدا دوست نمیدار هر پافشار در کفر گناهکار را
۲- همانا خدا دوست نمیدارد کسی را که بسیار خیانتکارانیم باشد
۳- آیا خبر بدهم بشما که شیاطین بر کی وارد میشوند نازل میشود بر هر بسیار دروغگوی اثیمی .

۴- همانا شجره زقوم خوراک اثیم است مثل چرك و یاسم که میجوشد در شکمها مثل جوشیدن داغ شده بگیرد او را و جایش دهید در میان جهنم پس بریزید بالای سرش از رنج و عذاب آب خوش بچش زیرا تو هستی عزیز کریم این است آنچه تردید بآن میکردید .

۵- وای برای هر بسیار دروغگوی اثیمی که میشنود بر او خوانده میشود آیات پس پافشار شود از روی سنگینی و تکبر که گویا نشنیده آیات را پس بشارتش ده بعذاب دردناك و چون بداند از آیات ما چیزی را سخریه گیرد آنرا برای این جماعت است عذاب خوارکننده .

۶- پیروی مکن هر بسیار سوگند خور پستی را که خرده گیرونده بسخن چینی و باز دارنده از نیکی و تجاوز کارانیم لثیمی است که از قوم خود نیست بعد از این همه اینکه دارند مال و فرزندان است چون خوانده شود بر او آیا ما گوید افسانه پیشینیان است .

۷- وای در امروز برای تکذیب کنندگان کسانی که روز دین را تکذیب می کنند و روز دین را تکذیب نمی کنند مگر هر تجاوز کار گناه کاری چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانه پیشینیان چنین نیست بلکه مهر نهاده بردلهاشان آنچه کسب می کرده اند حاشا همانا اینان از رب خود در امروز محجوب شدگانند .

و هر کس آیات پیش و آیات بعد این آیات در هفت سوره مبارکه را خوب توجه و دقت فرماید میباید آنچه را که ساکن القلب عظمت امر الله را درك نماید .

اما كنت (۱) ذاكر هذا اليوم العظيم وما خفت عن الله المقتدر الحي القديم هذا مقامك شر المقاعد للظالمين الذين (۲) جادلوا في آيات الله المهيمن الملك المبين و لقد كانوا بذلك من الكافرين هذا يوم الظهور و زمان الحضور و لقد احاط الملك قمص النور نعم المقام للموحدين و حسن الدار للمؤمنين دار السرور فادخلوا مساكنكم هذه حبل اطرز القصور هذا ما وعدكم

۱- حاج محمد کریم خان دراوازل بر گشت بکرمان در تمام درس و بحث و مواعظ خود بیشتر در وصف امام زمان و آثار و علائم و نزدیکی ایام ظهور داد سخن می داده و شنوندگان رامستعد مینمود .

۲- او است که در مقابل فرستادگان و آیات سید باب بمجادله قناعت نکرده کتاب های ردیه نوشت و گویند یکی از این کتب که بنظر سید علی محمد رسید اشاره به آیه مبارکه ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کرد و آشکار ساخت این قبیل آیات را که چه مواردی دارد. ۱۱

ربکم الرحیم الغفور فأبشروا بها الصالحین بما أعطاکم الله العزیز الشکور و ان الذین ظلموا علیکم دخلوا علی النار ساء الحال و بشس القرار قد احاط علیهم قهر الله المهیمن الجبار فلا ملجاء لهم ولا یزید هم الا الخسار و لیس لهم عن الله من فرار ان هذا ما کانوا به یوعدون .

ترجمه خطبه صبح ازل

ترجمه آنچه از خطبه درج شد تقریباً این است در هیچ چیز دیده نشود مگر نشانه‌های خود نمائیه‌های ظهورش و بتحقیق پرکرده پایگاه هر چیز را از زینتهای جلالتش و همه ذرات شدند آئینه درخشنده جمالش پس گسترده شد بساط یگانگی و یگانه پرستی افراشته شد علمای تسبیح و تقدیس و ستایش گری و موج برداشت دریای تهلیل و تسکیر و سپاسگزاری و بموج آمد دریا‌های توانائی و بزرگی و بلندی و یکتائی و بهم نوردید آسمان و زمین مثل بهم نوردیدن جلد کتابها را و آشکار شد در ملک زینت تازه‌ئی و برپا شد قیامت پس همین است همان برگشته دور و دمیده شد در صورت هر کس در قبرها بود محشور شد با امر خدای عزیز ستایش شده پس حق آمد و امر خدا آشکار شد و امروز است روز خدا که بر کافران دشوار است و همین است همان ساعتی که آشکار شده است و دوباره گشت ماه و نشانه‌ها فرود آمد و معرضین گفتند جادوی و جاری شده است و باینجه دیدند بزرگتر شکنجه را و برگشتند بکودی دوزخ این است پاداش آنکه روگردانده و پشت کرده و برخدا خورده گرفته و بیزاری نموده و انکار کرده رب خود را و منکر شده و هوس خویش را پیروی نموده و سرکشی کرده و

نگروریده بخدا و بتحقیق کافر شده است بگو بچشید عذاب بواسطه مشترک شدن آنان این است درخت زقوم چه بد درختی است ای انکار کنندگان گریز- گاه کجا است این سرکوبی خدای جبار توانا تر باشد در این دوزخ گود آیا ترسانده بودیم ائیم را بعذاب دردناک و زهرها و داغها و آتش دوزخ بتحقیق ترسانده شده انجام شد بچش اینکه عزیز کریمی آیا تو نبودی یاد کننده این روز بزرگ و ترسیدی از خدای توانای زنده پاینده این است جایگاهت بد جایگاهی است برای ستمگرانی که مجادله کردند در نشانه های خدای غالب بادشاه آشکار شده و باین واسطه بتحقیق از کافریں شدند این است روز ظهور و هنگام پیشگام آمدن که فرا گرفته است ملک راجامعه نورنیکو جایگاهی است برای یگانه پرستان و خوب خانه یی است دارالسرور برای مؤمنین پس وارد شوید جایگاههای آسایش خودتان را چه نیکو است زینت کاخها این است آنچه که پروردگار مهربان آمرزنده شما بشما وعده داده پس شادمان باشید ای شایسته کاران بآنچه خدای عزیز سپاسگزار شما عطا فرموده است کسانی که بر شما ستم نمودند بدترین حال وارد بر آتش شدند و بد جایگاهی است که قهر خدای مهیمن جبار آنرا فرا گرفته در صورتیکه نیست برایشان و پناهگاهی و جز زیان برایشان افزون نشود و نیست برایشان از خدا هیچگونه گریزی بد رستیکه این است آنچه بآن وعده داده میشود (۱)

نظر صاحب کتاب ظهور الحق

در کتاب ظهور الحق داستانی از این مرد علمی و روحانی نوشته اند

۱- این رشته از اطلاعات توسط یکی از دانشمندان بای بنکارنده این

سطور رسید .

که برای نمونه بخشی از آن در اینجا نقل میشود تا معلوم شود که پس از سالیان دراز هنوز بهائیان چه داغ دلی از خان کرمان داشته و دارند . (۱)

« کرمان ارض الکاف و الراء » حاجی محمد کریم خان مقتدای معروف شیخیه در آن بلد بسال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی می کرد از طایفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکننت و تعلق نام بعقیده شیعت و نیز محب شیخ احسانی بود و بناء مدرسه در کرمان با مضافات و اوقاف از ابنیه خیریه اوست و فرزند مهتر مذکور خود را بتحصیل و علوم و رسوم و ملائی گماشت چنانکه در عنفوان جوانی تحصیلات اولیه اش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی بکربلا شتافته در حوزه درس سید کاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس کرد و سفری نیز بمکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته بکرمان برگشت و بساط درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت کرد و باوی مراسله و مرابطه ممتد داشت و با عظمت نسبت و فرط مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی حکیم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل

۱- کتاب ظهور الحق تألیف شیخ اسدالله فاضل مازندرانی در نه مجلد بزرگ تألیف شده است که جلد سوم آن بی تاریخ در تهران چاپ شده و نه مجلد خطی آن در نزد مؤلف دیده شد و این قسمت اقتباس از جلد سوم چاپی آن است .

کرد و در آنجا که در قریه لشکر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع ازارکان اربعه دین خوانده و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیّه گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری و مهمتری خصوصاً تقرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت صاحب نفوذ و قدرت تامه شد و نسبت وزندگانیش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاء و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سید ناپسند مینمود و سید غالباً اورا نصیحت و تذکر داد .

«آوردند که جناب مقدس حامل دو توقیع منیع برای دوتن ارشد علمای کرمان آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقیع اسلوب ادب و حسن اخلاق و نیز طریق حزم و احتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان تبعیت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت می کنم اما حاجی محمد کریم خان بغایت حسد و عدوان برخاست و بتعرض و مقاومت پرداخت و صدمات اذیات بسیار بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم ابن استاد یوسف بنا است که از طبقه علماء شیخیه و تبعه خان بود و بزیارت توقیع حضرت ذکر الله الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیاء مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد. (۱)

۱- حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دو پستالی ←

و در مسجد علی المنیر با حضور خان زبان بمدح و ثنای این امر
گشوده و اقامه دلیل و برهان بر حقیقت کرد لذا در همان روز حاجی غلامعلی

— سیصد برادرزاده و خواهرزاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم
بودند چندانکه اهل کرمان در محضر او بدون تحصیل اذن و اجازه
نمی نشستند و هر يك در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند
و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال از دویست الی
سیصد هزار تومان خمس و زکاة باو می دادند و پدرش نیز موقوفات بسیار
برایش گذاشت و در مجلس روضه خانی که سالی یکبار ایام معدود در خانه اش
منعقد بود در آخر مجلس بعد از روضه خوانان بمنبر میرفت و صد و پنجاه قلیان
سرطال از قهوه خانه اش بیرون می آمد و پیشخدمتها باقمه های مطلا همگی ساده رو
و کلابرادرزاده اش و خواهرزاده بودند و حاج علی نام از باب در کرمان صد
هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقا مهدی نام رفسنجانی
سالی دو بار ویرا با از صد نفر اخوان و اصحاب و خدامش بمشهد رضادعوت
و ضیافت می کرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصارف سفر می شد و سالی
پنج شش هزار تومان خمس و زکاة باو می داد و خان در دو مسئله با فقها
مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات بانجس مادام که اوصاف
ثلثه اش تغییر نیابد متنجس نمی شود بلکه طاهر و مطهر است دوم آنکه شهر
رمضان همه ساله سی روز می باشد و هرگز بی سلخ نیست ولی سرانجام تاب
مخالفت فقهاء نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح ببطلان
قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهور کرد .

خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف میرزا علی اصفهانی .

خان برادر حاجی محمد کریم خان ویرا باچوپ کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش گذشت که ملا کاظم از اینجهان فزارخت به عالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان باذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرده و در کتب مؤلفه خویش بنام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیرشهاب فی الرد علی الباب و غیرهما رد و ایراد و طعن و سخره نسبت بحضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که توقیع منیع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت کند لکن بوعده وفا نکرد! گویند دزد دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکنونه اش برده بنای تحقیر گذاشت و او احتیاط کرده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم لیکن نزد خواص و محارم خود را رکن رابع میخواند و بابیه او را رجعت سفیانی گفتند و در صنف اول از حروف نفی شمر دند آورده اند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین نماز ظهر را بجماعت خواند و در محراب نشسته مشغول باوراد و منتظر وقت ادا صلوٰة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزة درسش حاضر شده تلمذ میکرد بمنبر برآمده رؤیای عجیب و مکاشفه غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینک که خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود ماثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بیدرنک جوان را از منبر پائین کشیدند و چنان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ هـ . قدر کرمان بحال مذکور باقی بود و در آن سال بعزم زیارت مشاهد متبر که عراق عرب رهسپار بسوی بندر عباس گشت

و در منزل چهارم مسمی بنهر و در روز بیست و دوم شعبان بمرض اسهال درگذشت. لاجرم جسد را عائله و همراهان بقریه لشکر بازگردانده بامانت گذاردند و پس از تقریب دو سال بکربلا برده دفن کردند و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع علوم و رسوم متداوله و مباحث دینیّه نوشت و پیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش جمله هو الحی لایموت برگزیدند و بابیه جمله خسوف السفیانی بالیبداء محققاً را انتخاب نمودند و تتمه از احوال و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم (۱)

خلاصه آنچه که در تذکره الاولیاء تألیف نعمت الله رضوی نوشته شده این است :

ابراهیم خان ظهیرالدوله

« حاج محمد کریم پسر ابراهیم «ظهیرالدوله» پسر مهدیقلی خان پسر محمد حسنخان پسر فتحعلیشاه قاجار است و ابراهیم خان پسر عمو و داماد فتحعلیشاه بود چندی حکمران خراسان و بعد حکمران کرمان و بلوچستان شد بسیار نیک سیرت و عادل و دیندار و مراقبت کامل در امور مذهب داشت و ارادت و اخلاق مخصوص نسبت بشیخ احمد احسانی داشت با آنکه شیخ احمد با امراء و حکام مراوده نداشت اما در نزد بخانه ابراهیم خان رفت، آن در زمانی بود که ابراهیم خان بطهران میرفت آثار خیریه خان در کرمان و اطراف آن بسیار است، بنای مدرسه ابراهیمیه

وقیصریه و حمام و عمارات ارک کرمان و املاکی که آباد کرده شاهداین مدعا است .

تاریخ تولد حاج محمد کریم خان

حاج محمد کریمخان در کرمان شب پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۲۲۵ هجری متولد شد، ابراهیم خان که آرزوی فرزندى داشت از مولود جدید بسیار خوشحال شد مدرسه عالی باعضافات بنیاد نهاد.

بعد از آنکه حاج محمد کریم خان از کتب فارسی بی نیاز شد در نزد اساتید کرمان به تحصیل علوم عربی پرداخت بسیاری از خطوط را بپایه استادان باستان مینوشت ، در نقاشی گل و برک را فی المثل بطراوت محل بوستان مینگاشت لیک پس از آنکه در کر بلا در نزد آقا سید کاظم رشتی شتافت، اسلوب خط را تغییر داد؛ بحکم محبت و ارادت بردوش او شتافت .

حاج محمد کریم خان گم شده یی داشت

هم خود را فقط مصروف علم و عبادت میداشت لیک بحکم همت بلند بعلم ظاهری قناعت نداشت طالب انسان کامل بود پیوسته تجسس می کرد چون دید که دامن مقصود بدست نیفتاد آستین بر همه بر افشاند و ترك معاشرت کرد تا روزی یکی از دوستان فرصتی بدست آورده اندوه را سبب پرسید گفت اندوه من نه از امور دنیا است بلکه برای این است که مرا جز خورد و خواب کارد یگری باید و طی این طریق بسمت استاد واصل نشاید !!

« قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن
 ظلمات است بترس از خطر گمراهی »
 اگر چنین کسی رادیده‌اید و اسمی از او شنیده‌اید بازگویی و گرفته
 لب فروبند

راهنمایی بسوی سید رشتی

آن دوست گفت من خود ندیدم لکن در دیه ما حاج
 اسماعیل نامی است که مردی عالم و وارسته و صاحب ذوق است او میگوید
 در عتبات عالیات خدمت سیدی جلیل‌القدر و حکیمی عظیم‌الشان رسیده‌ام
 که اسمش سید کاظم است دل در محبتش باخته و قلابه طاعتش بگردن
 انداخته‌ام و مرا امر کرد که حاج اسمعیل را حاضر سازم از خدمتش رفتم
 و او را ملاقات نموده ماجرا گفتم نخست از آمدن ابانمود و بعرض رسانیدم
 که مردی منزوی است و از معاشرت با مانند شما خودداری دارد خان
 بر مبالغه و اصرار افزوده سرانجام بهر جور بود حاج مذکور را بحضورش
 بردم آنقدر با او مهربانی کرد که ترس ایشان از بین رفت ا به خدمت و
 صحبت خان مایل گشت بعد از آن بیشتر اوقات به نزد خان حاضر میشد و
 ذکر می‌آمد حالات و مکارم اخلاق سید کاظم رشتی را می‌کرد و او سراپا گوش
 بود و از هر چه جز ذکر محبوب خاموش.

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسلك ما کرره يتضوع
 تا آنکه ذکر محبوب آتش عشقش را مشتعل کرد و پنهانی بتپیه
 اسباب سفر مشغول شد مواعی چند برای حرکت بود تا روزی به بهانه
 سرکشی املاک خود که در پنج فرسخی شهر است و از راه تهران و دیگر

شهرها جدا است از کرمان بیرون آمد تا باصفهان رسید در اینجا چند روزی ماند این اوقات گاهی به مجلس درس حاج محمد ابراهیم کلباسی میرفت، بعد از چندی نیز از اصفهان شیخعلی فرزند شیخ احمد احسائی را ملاقات کرد، چند روزی نزد او درس خواند، از کرمانشاه نیز حرکت کرد و دیگر در هیچ نقطه درنگ نکرد تا وارد عتبات عالیات گردیده بمقصد و مقصود رسید .

خان کرمان گم شده خود را یافت

پس از زیارت حضرت سیدالشهدا بخدمت سید کاظم رشتی شتافت و آنچه از خداوند طلب میکرد در وجودش یافت حاج محمد کریم خان تمامی ثروت خود را بر سرهم پیشکش تقدیم سید کاظم رشتی کرد و خواست هر چه دارد تسلیم کند. ولی سید کاظم بملاحظاتی قبول نکرد پس خان يك پنجم ثروت خود را معین کرده خواهش قبولی آنها را کرد این نوبت سید قبول کرد و این در وقتی بود که باجمعی آشنایان خیال مکه را داشت بانصد تومان فراهم کرده بود این وجه را از بابت خمس مذکور خدمت سید کاظم برد بعضی از آشنایان خان را اپراد کردند که آهنگ مکه دارند و پولی را که برای خرج راه فراهم آورده اید خدمت سید می برید در جواب گفت حج يك فریضه است و خمس يك فریضه به دلیل حج راجح بر خمس است امسال رانمی رویم سال دیگر میرویم ليك باز همان روزها اسباب سفر را فراهم کرده روانه شدند .

خان کرمان تسلیم سید رشتی بود

حاج محمد کریم خان با آنکه سمت شاهزادگی داشت بجوری خود را در کنار سید کاظم بنده خوار انگاشت که از هیچگونه خدمت و نوکری خودداری نداشت! بلکه با کمال میل و رغبت بهر خدمت اقدام و اقبال میکرد! حتی چندی بنهانی از سید بجهت استاد خود بادت خود خوراک می پخت! بارها میگفت که این بصیرت و علم که خدایم عنایت فرموده از برکت دودهایی است که در مطبخ سید «کحل الجواهر» دیده خود کرده ام و هر وقت از خدمت فراغت داشت تحصیلی مینمود و در مجلس درس حاضر میشد بیشتر تحصیل خان ذکر و فکر محبوب بود.

سلوک سید کاظم رشتی با حاج محمد کریم خان چنین بود که از ابتدای ورود مقدمش را گرامی داشته بود، در هر هفته یکبار یا بیشتر بمنزل خان میرفت! هر ماه دوسه مرتبه قبول ضیافت از وی می کرد پیوسته مراحم کامله و عنایات خاصه میکرد، هیچوقت تصریح با اسم او نمینمود، سرکار خان خطاب مینمود میجملایکسال و کسری بدین منوال در خدمت سید احوال گذرانید وقتی باین خیال افتاد که بکرمان بازگشت کند و خانواده را بعتبات عالیات انتقال دهد تا با فراغت بال در خدمت سید بزرگوار روزگار بگذرانند لذا خیال خود را بر سید کاظم رشتی عرضه داشت و اجازت یافته روانه کرمان شد سید خان را مشایعت کرد و گفت بایران میروید و نیازی بهیچ یک از علمای آنجا ندارید! سن خان در آنوقت بیشتر از بیست سال نبود! در خدمت سید زیاده از یکسال و کسری زیست نکرد و چندان تحصیلی ننموده بکرمان بازگشت کرد.

در ایام اقامت کرمان باز بتحصیل و تدریس اشتغال داشت، گروهی
بدرس حاج محمد کریمخان حاضر میشدند.

بسوی مکه

پس از انجام امور املاک خود با خانواده خود روانه عتبات شد،
باز بمقصد و مقصود رسید و خدمت سید کاظم مشغول تحصیل شد، چندی
که بدین منوال گذشت با اجازت سید سفر بیت الله کرد و سید کاظم با آنکه يك
سفر دیگر بمکه مشرف گردید دوباره عزم نمود که این سفر هم مشرف شود
چون میدانست اگر دوستان بر عزم سفر وی آگاه شوند مانع خواهند شد
از این جهت با سرکار خان قرارداد که شما بروید ببغداد من هم بجهت زیارت
کاظمین (ع) حرکت مینمایم و بشما می پیوندم و چنین کرد و تا شهر مسیب
که يك منزلی کربلا است رفتند در اینوقت مردم کربلا خبردار شدند که
سید عازم مکه است گروه بسیاری از عرب و عجم بشهر مسیب شتافته
ایشان را باصرار و خواهش بکربلا بازگشت دادند، سید کاظم رشتی چون
دید چنین شد مراتب را بخان نگاشت حاج محمد کریم خان با تنی چند
از راه شام راه بیت الحرام را برگرفت، از سفر حج دوباره به کربلا بازگشت
کرد و بحضور سید کاظم رشتی شتافت بقول شاعر:

خیال در همه عالم برفت و باز آمد

که از حضور تو خوشتر ندید جایی را

باز چندی در حضرت سید مشغول به تحصیل شد.

عروسی حاج محمد کریم خان در همدان

در این وقت باز سید کاظم رشتی حاج کریم خان را مأمور کرمان و تعلیم و هدایت مردمان کرد، او روانه کرمان شد، در همدان دختر محمد قلی میرزای ملک آراء را که ابراهیم خان از طرف مادر برادر بود خواستار شد و قبول افتاد، این دختر از طرف پدر پسرزاده فتحعلیشاه قاجار و از طرف مادر از اولادشاه رخشاہ بود که در نسبت بنادرشاه و شهریاران صفویه می پیوندد و چندی در تهران توقف کرد چون با محمد شاه قاجار سوابق معرفت و اختصاص داشت وزمانی که شاه با ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا بکرمان آمده بود معاشرت داشتند بنابراین گاه گاهی بحضرت شاه مشرف میشد مورد مراحم و الطاف ملوکانه میگردید بعد از چندی روانه کرمان شد و شاهزاده خانم را با خود به کرمان برد.

درس خان در کرمان

از زمانی که از نزد سید کاظم رشتی بسوی ایران حرکت کرد هر وقتی باقتضای زمان نامه ها از سید برای حاج محمد کریم خان میرسید که همه آنها دلالت میکرد بر وفور مرحمت و فرط اعتماد بسرکار خان کرمان بیشتر روزها خان یکساعت درس میگفت و درس او در حکمت الهی بود و گاهی اصول فقه و فقه جعفری نیز میگفت اگر درائشای درس کسی مشکلی داشت و سؤال می کرد توجه تام باو میکرد و سؤال او تا آخر گوش میداد، در نهایت مهربانی پاسخ میداد اگر ملتفت نمیشد دوباره بیان

می‌کرد و هرگاه کسی جدل میکرد در جوابش خاموش میشد! همچنان مشغول تدریس میشد! بعد از مجلس درس اگر دید و بازدید لازم بود میرفت و گرنه یکراست بخانه بازگشت میکرد. در اینوقت يك جزء قرآن تلاوت می‌کرد و ثواب آنرا بروح شیخ احمد احسائی هدیه میکرد همچنان مشغول امور علمی و تصنیف و تألیف میشد.

تاریخ وفات خان

تا در روز دوشنبه پانزدهم شهر شعبان هزارودویست و هشتاد و هشت هجری بعزم عتبات عالیات از کرمان بسوی بندرعباس حرکت کرد و در روز دوشنبه بیست و دوم شعبان همان سال نزدیک بظهر جهان فانی را بدرود گفت و عمر ایشان شصت و سه سال قمری و هفت ماه و چهارروز بود و جنازه ایشانرا در صندوق گذاشته و بقریه لنکر امانت گذاشتند پس از یکسال و ده ماه حاج محمدخان فرزند و جانشین حاج محمد کریم خان جسد را در تخت روان گذاشت و در رواق حضرت ابا عبد الله (ع) طرف پائین پادرکنار قبر سید کاظم رشتی دفن کرد (۱)

۱- تذکره الاولیاء چاپ بمبئی از ص ۲-۶۳

حاج محمد رحیم خان و حاج محمد خان

نایب‌الصدر در کتاب طرائق الحقائق درباره حاج محمد کریم‌خان کرمانی قاجار چنین نوشته است (۱).

جنارزماش را بعتبات عالیات حمل کردند و در پایان شب‌اک شهید بدخمه نهادند، آن مرحوم را اخلاف نیکو اوصاف است از آنجمله دانشمند فخیم حاجی محمد رحیم خان چند سال مقیم تهران گردید در میان مشاهیر شیخیه رکنیه متفرد بود بنیان منبرش را از این جماعت احدی نداشت، عاقبت در حدود سیصد همانجا وفات یافت، دیگر عمدة الامراء والعلماء آقای حاج محمد خان در فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و تأویل و تطبیق ما بین ظاهر و باطن و جمع میانہ و معقول و منقول در زمره شیخیه رکنیه عادم‌الانظیر و در بیان منبری همچون پدر و برادر کسی بر تبه وی از این جماعت امیرسد در سال سیصد و پنجاه و شش از مکه تا مدینه و از آنجا تا بجدده صحبتش دست داد و در سیصد و شانزده که از خاورستان بکرمان آمده ملاقاتش حاصل گردید با نگارنده لطفی بی اندازه مسلوک داشت و

→ یکمرتبه جداگانه در ۱۳۲۹ ه. ق قمری در بمبئی چاپ شد و بعد مقدمه جداگانه در تهران بچاپ رسید.

۱- طرائق الحقایق جلد ۲ وصل ششم.

از حاج میرزا محمد حسین مجتهد شهرستانی کتابی است نامش تریاق فاروق و بطبع رسیده ولی به اسم شخص مازندرانی عنوان نموده و فرق میان شیخیه و متشرعه را در آن بیان فرموده و منته

علی الجمله در حسن محاضره و لطف محاوره وی را کمتر شریک یافت
شود (۱) .

اندیشه نوحاج محمد کریمخان

حاج محمد کریم خان کرمانی با آنکه روحانی و پیشوای طریقه شیخیه بود و باحب اهل بیت (ع) که داشت دسته‌یی او را بواسطه شدت دوستی بخاندان اهل بیت غالی یا کافر میدانستند در تجدد و اصلاح طلبی گوی سبقت را از همه ربود کتابی بنام ناصریه، در همان اوقات در بمبئی چاپ شد در آن کتاب درباره اصلاح کشور و تجدد خواهی مطالب دلکش و شیرین دربردارد بیش از سید جمال الدین افغانی و شیخ‌هادی نجم‌آبادی گفته و نوشته و بنام ناصرالدین شاه شهریار وقت تألیف کرد در آن کتاب بخوانندگان خود می‌آموزد که چگونه متجدد و اصلاح طلب باشند، فکر نو که تازه از اروپا بایران و مشرق کم‌کم میرسید و هنوز با تحولات سیاسی و اجتماعی که از سید جمال الدین و نجم‌آبادی آغاز شده بود خیلی تازگی داشت که يك روحانی و پیشوای طریقه شیخیه با آن سخنان و آراء مذهبی در اصلاح طلبی و تجدد سخنان تازه بتازه بتویسد، برای شهریار قاجار ارمغان کند. آری باید چنین باشد چه سید محمد باب که خود را مجدد مذهب میدانست گروهی تازه نفس و ساده لوح را بنام بابی بدور او جمع میشدند حاج محمد کریم خان خواست برساند که تجدد و اسلام با هم یکی

است، هیچکدام از یکدیگر تفاوتی ندارند، میگفت سید علی محمد باب میگوید که بابی با تجدد یکی است چنان نیست!! بلکه بابی دشمن دانش و تجدد است! کتاب ناصری از قدیم‌ترین کتاب‌های است که درباره بیداری ایرانیان نوشته شده .

حاج محمد کریم خان در انواع فنون رساله‌ها نوشت .

آثار علمی و ادبی حاج محمد کریم خان کرمانی

حاج محمد کریم خان در فنون ادب استاد بود، گاهی به تفنن اشعاری بحرّی و فارسی می‌سرود ، اشعار عربی او بیشتر در رثاء ائمه اطهار (ع) و وصف سید کاظم رشتی است که یکی از شاگردانش آنرا بنشر فارسی ترجمه کرده و در ذیل اشعار عربی چاپ نمود و این مجموعه بنام :

۱- دیوان مرثی در تهران چاپ شد از جوزه‌ای بحرّی در الهیات سرود که در کرمان چاپ شد .

اشعار سید احمد رشتی

سید احمد بن سید کاظم رشتی الفیه‌ی بحرّی سروده و در هر بیت عربی يك مصراعش را یکی از مصراع‌های الفیه این مالک قرار داد و شاهد آورد تفنن ادبی در این هزار بیت کرده که قدرت ادبی وی را میرساند ، الفیه خود را برای شاگرد پدر خود حاج محمد کریم خان بکرمان فرستاد، خان کرمان هم بشکل الفیه در جواب آن اشعاری بحرّی



تصویر شیخ احمد احسائی که یکی از زنانی که در یزد در خانه
 شیخ میزیسته آنرا در سن پیری تصدیق کرده بود که کاملاً
 شبیه بشیخ است

سرود و مضامین این دوالفیه در حقیقت نامه‌های دوستانه‌یی است که دو ادیب روحانی از هم پرسش احوالی کردند و اشتیاق دیدار خود را بشعر عربی وصف کرده‌اند .

۲- از اشعار فارسی حاج محمد کریمخان رساله مثنوی که در حدود هزار بیت است که بارها در تهران و بمبئی و کرمان چاپ شده و مضامین آن در احادیث بسبک مثنوی سروده شد .

۳- رساله‌یی در صرف و نحو زبان فارسی

۴- رساله‌یی در املاء زبان فارسی نوشته ؛ بسیاری از نکات و دقائق زبان فارسی را مانند يك استاد محقق زبان ، به نگارش در آورده است .

حاج محمد کریم خان تنهادانشمندی است که از لحاظ وسعت فکر و مشرب و علم بعد از مجلسی تألیفات بسیاری از خود بیادگار گذاشت ، اساس طریقه شیخیه را تجدید و بنا کرد حاج محمد کریم خان در کتاب ارشاد العوام خود که بزرگترین و معروف ترین آثار علمی اوست شیوه مباحث و آراء شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را به بیانی ساده و رسا بزبان فارسی نوشته است ، بقول خود خواسته دقیق ترین مباحث علمی را با قلمی بنویسد که هم فضلا و دانشمندان مشکلات علمی خود را با مطالعه آن حل کنند ، هم توده مردم با مطالعه ارشاد العوام اصول عقائد دینی را مطلع شوند ، این کتاب که تا کنون سه مرتبه چاپ شده است معرکه آراست ، کتابها در رد پا تأیید آن نوشته و منتشر کرده‌اند ، در این کتاب وصف دلکشی از روز قیامت دارد که مانند پرده سینما اوضاع واحوال شخص را در روز محشر مجسم می‌کند برای کسانی که میگویند

چگونه ممکن است بحساب فرد فرد افراد رسیدگی کرد؟ حاج محمد کریم خان کرمانی در سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری در کرمان که یکی از گوشه‌های دور افتاده ایران بوده نه پرده سینما و نه آثار اختراعات جدید را در آن ناحیه دیده و نه شنیده بود با نیروی علمی و فکری قیامت را خوب نقاشی کرد، و در حقیقت وصف روز جزای ایشان بهترین توضیحی است که بدرد ادیان می‌خورد و مشکلات بعضی از اسرار طبیعت را حل می‌کند.

ارزش ادبی حاج محمد کریم خان کرمانی از نظر استاد احمد بهمنیار

دانشمند استاد احمد بهمنیار کرمانی در مقدمه مجموعه رسائل صرف و نحو و املاء زبان فارسی درباره مؤلف آنها چنین نوشته است (۱): «چه فضائل آن عالم جلیل بیش از آنست که بامور نسبی و اعتباری از قبیل تقدم زمانی در تالیف نوعی از کتاب یا تدوین علمی از علوم فضیلت تازمی برای حضرتش اثبات شود و اگر تقدم زمانی در اینگونه امور از فضائل باشد این فضیلت از جهات بسیار بوجه اتم و اکمل برای آن عالم ربانی ثابت و محقق است، زیرا آن بزرگوار برای اینکه دانشجویان

۱- کتاب تحفه احمدیه در شرح الفیه تالیف استاد احمد بهمنیار بضمیمه آرجوزه در شرح جمل عربیه با مقدمه در شرح احوال و آثار شارح الفیه بقلم مؤلف این کتاب در ۱۳۵۰ هجری شمسی در تهران چاپ دوم شد.

فرقه ناجیه اثنی عشری و مخصوصاً مقلدین و پیروان خود را از مراجعه بکتاب کسانی که علم را از غیر آل محمد (ص) گرفته اند مستغنی سازد در بیشتر و تقریباً در تمام علوم که تعلیم و تلمذش بین طلاب علوم دینیّه معمول و متداول بوده و هست از صرف و نحو و املاء و تجوید و رسم الخط و فقه و اصول و حدیث تفسیر و حکمت الهی و فنون فلسفه طبیعی و ریاضی از طب و کیمیا و حساب و نجوم و هیئت و علوم عربیه از الواح و اعداد و طلسمات و رمل و ماسه و حصیات و اقسام حکمت عملی از تهذیب نفس و سلوک الی الله و آداب معاشرت کتابها و رساله ها عبری و فارسی تألیف و علاوه بر کتب مستقل رسائل بسیار در جواب سؤالات سائلین تصنیف و در آن رسائل بسیاری از مسائل مشکله انواع علوم و فنون را شرح و حل کرده است و کسانی که مؤلفات آن دانشمندی نظیر که از دویست و پنجاه جلد متجاوز است آشنائی داشته و آثار علمی حضرتش را بدیده انصاف مطالعه کرده اند عموماً تصدیق دارند که آنجناب در هر علم و فن با عقلی مستمد از انوار آثرا ثمة اطهار (ص) و فکری آزاد از تقلید و پیروی کسانی که سلسله سند معلوما نشان بآل محمد (ص) نمی پیوندند داخل بحث و تحقیق شده . و بتأییدات غیبیه بکشف حقایق و حل رموز و دقایق و وضع مصطلحات و قواعد و اختراع آلات و ادوات علمی .

موفق گردیده است که هیچکس پیش از آن جناب بدان دست نیافته و بلکه متوجه نشده است و حتی در نحو عربی که از اوایل قرن دوم اسلامی تا با امروز هزارها کتاب و رساله متنوع از طرف فضلا و علمای

ممالك مختلف بالسنة متعدد و اساليب و ترتيبات گوناگون در آن نوشته شده و بیش از هر علم مورد بحث و تحقيق و تعليم و محل توارد افکار بوده است بنکاتی تازه از قبیل اینکه غدد مفاعیل در عربی دوازده است نه پنج و آنچه همگان نایب فاعلش پنداشته اند فاعل است نه نایب فاعل متوجه شده و هر نکته را با ادله و شواهد بنحوی که مجال رد و انکار برای احدی نمانده بثبوت رسانیده است .

از این هم که بگذریم سبک و اسلوبی که در تحریر و تقریر مطالب علمی اتخاذ فرموده خود سبک و اسلوبی بدیع و مستحسن است که نظیرش در مؤلفات دیگران جز بندرت دیده نمیشود و اگر مجموع مزایا و خواص تألیفات آن نابغه دهر را (از قبیل تفهیم معانی بروشنترین بیان و حسن ترتیب و تنظیم مواد و موضوعات و استخراج مطالب از قرآن و حدیث و از مبدأ رو بمنتهی سیر کردن در بیان حقایق اشیاء) در نظر بگیریم بی اختیار اعتراف خواهیم کرد که حضرتش در تألیف هر کتاب و رساله در هر علم و فن در جواب هر مسائل مبتکر بوده و نه تنها بزبان بلکه برتبه و درجه هم مقدم بر دیگران است .

در حدود همین زمان و تقریباً در اواخر ربع سوم از قرن سیزدهم تدوین مجموع قواعد زبان فارسی از صرف و نحو در یک کتاب معمول و سومین مرحله تاریخی این فن که مرحله کمال آنست شروع شد . و از این تاریخ تا با امروز که نزدیک بیست قرن است صدها کتاب صرف و نحو با دستور کامل زبان فارسی با اسلوب های مختلف تألیف و اغلب آنها طبع و نشر شده و در دسترس است .

و بطوری که از مقایسه تواریخ نسخه‌های مختلف بدست آمده معلوم میشود قدیمی‌ترین آنها صرف و نحوی است که عالم بزرگوار حاج محمد کریم خان در سال ۱۲۷۵ قمری هجری برای یکانه فرزند جسمانی و روحانی و وراث علوم و حکم خود حاج محمد خان تألیف کرده و تصارف و نحوی که تاریخ تألیفش بر این تاریخ باشد بدست نیامده مرحوم آقا رانخستین دانشمندی میدانیم که در صرف و نحو زبان فارسی کتاب کامل و مستقل تألیف فرموده است. «

اما آقای بزرگوار از تدوین و قواعد زبان فارسی مقصود معینی داشته و روشی اختیار کرده که وافی بدان مقصود باشد. مقصود آنجناب بطوری که در مقدمه تصریح فرموده این بوده است که فرزند عالی‌مقدارش که در آن تاریخ بیش از دوازده سال نداشته است آنچه را که در صرف و نحو عربی خوانده و الفاظ آن را حفظ کرده بود چنانکه باید و شاید نقل کند و روح آنها را کماینبی بدست آورده و بدین نظر قواعد صرف و نحو فارسی را با قواعد صرف و نحو عربی تطبیق و نظیر هر نوع فعل و اسم و حرف و ترکیب هر قسم جمله را که در صرف و نحو عربی ذکر میشود تا حدی که ممکن بوده از زبان فارسی استخراج و بهمان ترتیب معمول در عربی بیان کرده است تا فرزند بزرگوارش پس از فهم آن مطالب در زبان فارسی که زبان مادری و طبیعی است نظایر آنها را در عربی باسانی تفهم کند. و اتخاذ این طریقه و اسلوب برای مقصودی که منظور آنجناب بوده بهترین و مؤثرترین وسیله است. «

«واما املاء زبان فارسی. فضلا و دانشمندان ایران توجهی بدان
نموده و از تدوین قواعد آن در کتاب مستقل نیما در ضمن صرف و نحو غفلت
ورزیده اند (۱)

و یگانه دانشمندی که بتدوین این فن توجه و کتاب مستقل
و مخصوص در آن تألیف کرده آقای بزرگوار است که در سال ۱۲۷۳ هجری
یعنی دو سال پیش از تألیف صرف و نحو زبان فارسی بخواهش فرزند
بزرگ خود حاج محمد رحیم خان نخستین و قدیمترین کتاب املاء فارسی
را بنام تنبیه الادباء تألیف کرد. در کتاب از چگونگی رسم صور حروف
و کلمات و آداب تحریر مراسلات فارسی کلیاتی ذکر شده است که
قواعد املاء را از آن استنباط و بر طبق آن وضع توان کرد. مؤلف
بزرگوار در مقدمه کتاب تصریح کرده است که در این علم سابقاً کتابی بنظر
نرسیده که بعضی مسائل در آن ضبط شده باشد و بعضی را حقیر زیاده کنم
و شاید بسیاری مسائل از حقیر فوت شود و بعد از این اگر کسی بنویسد آنچه
حقیر نوشته ام ضبط و قدری هم خود علاوه کند تا به این واسطه علمی

۱- در سالهای اخیر رساله‌های متعدد و متنوع بعنوان املاء برای
شاگردان مدارس جدیده تألیف و طبع و منتشر شده و میشود لیکن این
رساله‌ها در فن املاء و قواعد رسم و تحریر نیست بلکه مجموعه‌هایی از قطعات
مختلف نظم و نثر فارسی است که تلفیق از کتب فارسی انتخاب می‌شود تا معلم
بتدریج بر شاگردان املاء کند و آنها بنویسند و املاء بعضی از کلمات را
یاد بگیرند.

مبسوط گردد. در مقدمه صرف و نحو فارسی هم *لزديك* باین معنی نوشته‌اند که چون از سابقین کتابی در این باب ندیدم احتمال می‌رود که بسیاری از مسائل صرف و نحو از من فوت شود و همه آنها را بخاطر من نرسد و بدیهی است که این علوم که مبسوط شده از فکر يك نفر و دو نفر و صد نفر نیست و افکار عدیده توارد کرده و هر کس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببینند که بعضی مسائل از من فوت شده و بخاطر من نمی‌رسد بر من نکته نگیرد. این بیان در مقدمه کتاب حاکی از کمال انصاف در تألیف و تصنیف و تحقیق علمی است که خود یکی از فضائل آن عالم ربانی بشمار می‌رود (۱)

کتاب در طب یونانی

۶- کتاب *دقایق العلاج* در طب علمی و عملی در بمبئی عربی چاپ شد. یکی از پیران زنده دل خراسانی که استاد طب یونانی در تهران بود روزی مرا گفت هنگامیکه *دقایق العلاج* را در طب دیدم تمام کتابخانه طبیی خود را فروخته و بی‌نیاز از همه کتب طبیی قدیم شدم چه در این کتاب شیرۀ همه طب یونانی و *ابسبک* بسیار ساده و مختصر نوشته شده است که طبیب و بیمار را آسوده می‌سازد و کتاب دیگری بنام *حقایق الطب* و *جوامع العلاج* عربی تألیف کرد که هنوز چاپ نشده و گویند نسخه

۱- قسمتی از مقدمه استاد احمد بهمنیار بر کتاب صرف و نحو فارسی

و رساله املاء زبان فارسی چاپ کرمان از سی‌تاس کب .

جواهر سرمه حاج کریم خان بهترین و مؤثرترین دواهای چشم است که داستانها دارد و دوست و دشمن از جواهر سرمه استفاده ها کرده اند و هنوز هم در کرمان و تهران برای روشنائی چشم از آن بکار میبرند.»

۷- رساله اعجاز قرآن به عربی چاپ شده : بسیاری از شبهات و ایراداتی که بقرآن مجید کرده اند بایبانی دقیق و رسا رد کرده و از لحاظ فصاحت و بلاغت اعجاز قرآن را ثابت کرد بعد از کتاب اعجاز قرآن ابوبکر باقلامی بهترین کتاب این رشته از بحث قرآنی است که بزبان عربی تألیف شده (۱)

۸- رساله تجوید و قرائت قرآنی به عربی که بحث در قرائت های مشهوده قرائت نموده و مانند يك عالم قاری و تألیف این علم شریف را بیان کرده است (۲)

۹- تفسیر سورة الحجرات خلاصه دقیقی است از آراء و عقائد شیخیه در باره قرآن و تفسیر سوره حجرات به عربی چاپ شد .

میرزا محمد علی شیرازی مؤلف معیار اللغة

کتاب معیار اللغة، بهترین و جامع ترین و دقیق ترین کتاب لغت عربی در دو قرن اخیر است مؤلف آن میرزا محمد علی شیرازی است، میتوان او را ابن درید عصر نامید و از شاگردان حوزه علمی حاج محمد کریم خان

۱- طبقات قراء جلد سوم تألیف نگارنده «نسخه خطی»

۲- طبقات مفسرین جلد پنجم تألیف نگارنده «نسخه خطی»



شبهه ابراهیم خان ظہیرالدولہ استاندار معروف کرمان و
 بلوچستان در عہد فتح علی شاہ کہ نسبت بمرحوم شیخ احسانی
 ارادت میورزید - اینمرد پدر مرحوم حاج محمد کریم خان
 کرمانی معروف است

بود، بنابستور و اشاره استاد کتاب لغت خود را تألیف کرده و میخواست کتاب لغت او طوری تألیف شود که بدون اعراب خوانده شود از این جهت اوزان کلمات را در نظر گرفت حرکات آنرا بکتابت درآورد! بدبختانه در هنگام کتابت چاپ، کاتب اعرابی از خود گذاشته و همان قسم غلط چاپ شد ولی خواننده دقیق که آشنا بدقایق زبان عربی باشد می تواند از معیار اللغة استفاده کند بدون آنکه توجهی با اعراب کلمات « که نسخه چاپی آن زیر وزیر گذاشته است » داشته باشد، حتی بعد از چاپ آن یکی از فضایی کرمان از لحاظ زیر و زبری که کاتب چاپ بر کلمات معیار اللغة گذاشته کتابی بنام اغلاط معیار اللغة در دو مجلد تدوین کرد! هرگاه معیار اللغة بدون اعراب چاپ شود دیگر کتاب اغلاط معیار اللغة ارزشی نخواهد داشت چه اغلاط کاتب چاپ است نه اغلاط مؤلف بزرگوار آن، در عصری که این گونه علوم ادبی ارزشی نداشت این درید زمان بود و بقول استاد احمد بهمنیار حاج محمد کریم کرمانی که همواره دوستدار علم و معرفت بود در تشویق مؤلف کتاب معیار اللغة کوشش بسیاری کرد و تمام مخارج روزانه او را در آن زمان میداد، پس از تألیف معیار اللغة مولف بر سر ذوق آمد و کتاب بسیار مهم و نفیسی به سبک «مجمع البحرين طریحی» در لغات قرآن و حدیث تألیف کرد بنام «فرائد اللغة» که نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه شیخیه کرمان است. میرزا محمد علی شیرازی که بدون فرزند فوت کرد، و دیوان اشعاری به عربی دارد که فصائدی از آن در وصف استاد حاج محمد کریم خان کرمانی ست و تاریخ وفاتش بدست نیامد و تقریباً دو سالی بعد از وفات خان کرمان زنده بود.

راهنمایی خان کرمان بسوی سید رشتی

شادروان سید محمد هاشمی کرمانی چنین نوشته است : چند سال
 بوفاات سید باقی مانده اورا مرید پرواقرص و پرشورمانند حاج محمد کریم خان
 کرمانی پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله والی کرمان (پسر عموی فتحعلشاه)
 پیدا شد (۱) گوئی حاج محمد کریم خان همان علاقه بی را در نهاد پیدا کرد
 که سید در آغاز عمر داشت، بوسیله علماء و مجتهدین شیخیه و عرفاء
 متصوفه مانند حاج میرزا زین العابدین شیروانی مؤلف بستان السیاحه و
 ریاض السیاحه و غیره از کرمان بسید کاظم رشتی راهنمایی گردید - خود
 را مابین سال های ۱۲۵۰ الی ۵۹ قمری هجری از کرمان بکربلا به سید
 رسانید و یکباره دل و دین و عقل و آنچه در برداشت در برابر سید باخت
 و در این موقع سن او بین ۲۵ الی ۲۸ سال بود .

جایی که بساب و شیخیه در برابر یکدیگر قرار گرفتند

موضوع موقوفات ظهیرالدوله هم مزید بر علت شد کار بجائی رسید
 که موقوفات تحت اداره برگزیدگان حاج محمد کریم خان درآمد و پایه
 يك اختلاف غیر مذهبی را برای سالهای سال بنا گذارد.

۱- تاریخ خاندان ابراهیمی و بخشی از تاریخ قاجاریه و کرمان بقلم
 فاضل هنرمند آقای محمد هژبر ابراهیمی در دست تألیف است .

برای تلخیص موضوع باید برای زندگانی حاج محمد کریم خان چند دوره قائل شد .

دوره اول - زندگانی او در دوره حیات سید کاظم رشتی که بایک شور عجیبی هم خود را مصروف تبلیغ امر شیخ احمد احسائی وسید کرد والبتّه فقها چنین نتیجه گرفتند .

شیخیه - بالاسری

شیخیه پیروان عقائد شیخ احمد بن زین الدین احسائی میباشند و چون بنا با اصطلاح خود آنان از (شیخ مرحوم) تبعیت می کنند بنا بر این بشیخیه معروف شده اند .

شیخ احمد احسائی از لحاظ رعایت احترام در موقع زیارت سیدالشهداء علیه السلام و گویا سائر ائمه نیز همیشه در پائین پامیاستاد و آداب و زیارت را بجا میآورد و بخود اجازه نمیداد که در بالای سر بایستد شیخیه نیز همین عمل را انجام میدهند ولی چون سائر فرقه های اسلامی زیاد باین موضوع اهمیت نمیدهند و از هر چهار طرف آداب زیارت را بجا میآورند و در بالای سر هم میایستند بنا بر این شیخیه سایرین را (بالاسری) میگویند این بود وجه تسمیه شیخیه و بالاسری

پسر سید رشتی کشته شد

مختصر آنکه فرقه شیخیه در زمان سید کاظم رشتی نمو و توسعه

زیادی یافت و علت اصلی آن زهد و تقوی و صراحت لهجه سید و اقبال و تمایل درباریان و شاهزادگان قاجار باین فرقه بود - سید در سن ۴۸ سالگی در عراق عرب درگذشت ولی نفوذ او در دربار عثمانی قابل توجه بود - پسر سید بنام سید احمد جزء چهار نفری بود که کرسی ثنابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی داشت و چون دست سیاست می-خواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی منتزع کند نحت عنوان دین و مذهب (سید احمد) را پس از مرگ پدر با طپانچه مورد سوء قصد قرار داده و او را کشتند .

در زمان سید هم اختلافات مذهبی بیش از پیش هویدا شد و چند بار بجان او و شاگردانش سوء قصد شد بطوریکه این پیش آمدها بر طبع حاج محمد کریم خان کرمانی که بالفطرة والی زاده و از خاندان سلطنت بود بیش از سایرین گران آمد و از همانجا آماده جدال و مبارزه گردید .

اختلاف و نفاق از عراق بکرمان منتقل شد

بطور خلاصه از زمان دومین پیشوای فرقه شیخیه سیاست بنحو بارزی از سرزمین عراق عرب وارد مذهب شد و مثل تمام مسائل قرون اخیر سعی کرد از راه دین و مذهب راهی برای پیشرفت خود پیدا کند و چون بعد از (سید) مرکز شیخیه بکرمان منتقل گردید خواه و ناخواه این اختلاف و نفاق را نیز با خود از عراق عرب بسرزمین کرمان کشانید .

حاج محمد کریم خان وسید علی محمد باب

دوره دوم دوره زندگانی وی بعد از وفات استادش تا حدود سال ۱۲۶۸ الی ۷۰ و ۷۲ قمری هجری است ، در این دوره گرفتار دشمنی با شخصی شد که دشمنی با وی خصومت های سابق را تحت الشعاع قرار داد! آن شخص (باب) بود که با يك دعوت بسیار صریح و بزرگی قدم بعرصه گذارد ! حاج محمد کریم خان و همه علماء بزرگ شیعه را دعوت بامر خود کرد ! يك عده اتباع پر شور و ریاست طلب و از جان گذشته پیرامون او جمع شدند و دست به کشتارهای سهمگین زدند . رسماً قیام کردند که سلطنت را منقرض کرده زمام حکومت را در دست گیرند !

دوقوه برای سرکوبی بابیه لازم بود - یکی قوه مسلح دولتی و دیگری قوه تبلیغ و قلم و مذهب که در اینجا معدودی از مجتهدین در رد بر آن طائفه مضائقه نکردند از همه بی محابا تر حاج محمد کریم خان بود که در عین حال با دستگاه سلطنت و قدرت نیز نسبت بسیار نزدیک داشت مساعی او را در این مورد به خصوص سلطان عصر (ناصرالدین شاه) نیز مورد تأیید و تقویت قرار میداد .

در اینجا نکته بی درکار بود که چرا میباید پرچمدار مبارزه با (باب) از لحاظ قلم و تألیف کتب و غیره از کرمان حاج محمد کریم خان عهده دار مجادلات حضوری با باب در تبریز علماء شیخیه آن شهر باشند؟ و آن نکته این بود که این دسته بر مصطلحات باب بهتر وارد بودند زیرا باب پس از يك دوره ریاضتهای شاقه چون معتبات عالیات رفت به حوزه

درس سید کاظم رشتی دومین پیشوای شیخیه راه یافت و از آنجا موضوعاتی را کم و بیش فراگرفت و خیالاتی عجیب بسراو افتاد .

آنچه معلوم است بعد از وفات سید نخست او راه هوس اشغال مقام نیابت سید بود و چون معتقدینی پیدا کرد دست با دعاها و بزرگترزد و از کدام موضع باز رمز خفی سیاست بقیام وی کمک کرد ! چیزی نیست که فعلاً مورد بحث ما باشد ولی بطور حتم آن سیاست مرموز حد اکثر استفاده را از این دعوت جدید و بزرگ کرد .

باب بعد از نزول آیه بی در شأن حاج محمد کریم خان که متن آن اینست (ان الکریم کان فی الکرمان کریم) و شاید میتوان آنرا برر شود بحاج محمد کریم خان کرد نامه هایی نیز با نوشت - یکی رسمی و دیگری تا حدی خصوصی و در نامه اول از وی خواسته بود که امر دهد تابعین وی در موقع اذان و اقامه نام او را بر زبان آورند در نامه دوم شخص حاج محمد کریم خان را دعوت به هدستی کرده بود که با کمک یکدیگر دنیا را مسخر کنند .

(توضیح - متن این دو نامه محفوظ است و شاید روزی وسیله انتشار متن و کلیشه آن فراهم شود) .

باب نامه دیگر نیز بمرحوم حاج آقا مجتهد رئیس اصولیه بکرمان نوشت که وی شفاهاً جواب داد و گفت (ما مرجعیت تام نداریم - اگر این مرد خود را بر علماء بزرگ عتبات اثبات کرد و آنان هم تصدیق کردند ما طبعاً تابع آن مجتهدین خواهیم بود) .

اما حاج محمد کریم خان وجوه شهر کرمان را دعوت و دو نفر

نماینده و سفیر باب را که از اهم پیروان وارکان بابیه بودند حاضر کرد و از همان جلسه مبارزه با باب را بسختی آغاز کرد و دستور داد آنان را از کرمان اخراج کنند .

هستهٔ اختلاف جدید بابیه - ازلیه

در این مورد معدودی در کرمان و توابع که ادعای ذوق داشتند و یکی دو نفرشان از شیخی‌های دو آتشه بودند قلباً به باب ارادت پیدا کردند !! و يك هسته مرکزی خیلی خفی برای دشمنی با حاج محمد کریم خان و شیخیه کرمان تشکیل دادند که بعدها دشمنی‌های بسیار مؤثر و عالمانه و ماهرانه‌ی در راه منظور خویش بکار بردند ایجاد فرقهٔ بابیه در کرمان سپس انشعاب آن بنام (ازلیه) در آن شهر از این تاریخ شروع شد ، از این جا بود که علاوه بر اختلافات سیاسی ، دینی و مملکتی سابق هسته اختلاف دیگری نیز در کرمان ایجاد شد که جمعاً دست بهم داده و آهسته آهسته با کمال مهارت نظر مساعد اولیای دربار وقت را هم نسبت به حاج محمد کریم خان تغییر دادند ! او را در نظر دربار مردی معرفی کردند که گرچه با (باب) مبارزه میکند ولی خود با يك سازمان منظم و اتباع معتقد و از جان گذشته خیال تشکیل سلطنت روحانی دارد ؟ در دربار چنین تلقین کردند که او برای این منظور گنجها و اسلحه‌های بسیار جمع آوری میکند ! حال آنکه این دو موضوع صحت نداشت !!

نقش سیاست خارجی در راه هرات

هرچه بود جنگ شیخیه و باب در گوشه کرمان و در سرحد هندوستان و جایی که سیاست استعماری و دستورهای رمز نائب السلطنه هندوستان لازم میدانست که ویرانه‌یی بنام استان کرمان و بلوچستان بوجود بیاید مزید بر علت شده و به فاصله کمی آثار آن نیز هویدا شد. جنگ هرات پیش آمد ایران هرات را با قوه قهریه مسخر کرد؛ هرچه انگلیسها تدابیر و حیل بکار بردند که قوای ایران بر هرات مستولی نشود سودمند واقع نگردید لذا برخلاف صریح پیمانهای گذشته قوای بحری خود را برابر بوشهر متمرکز کردند، بنای پیشروی در خاک ایران را گذاردند هیچانی عجیب از این پیمان شکنی در ایران ایجاد و جبهه واحدی از مجموع ملت علیه انگلیس تشکیل گردید (درصد و اندی سال قبل) چند تن از مجتهدین رسائل و کتبی علیه انگلیس تألیف و انتشار دادند که از آن جمله حاج محمد کریم خان بود؛ چند کتاب در این باب تصنیف و تألیف کرد که از همه مؤثرتر کتاب (خاتمه ناصریه) علیه سیاست خارجی بود، از اینجاست سیاست خارجی پدیدتر در اختلافات کرمان وارد شد؛ مؤثرترین عوامل آن معدودی از رجال دربار وقت بودند که رسماً عامل سیاست ایجاد اختلاف و پیشرفت منویات سیاست خارجی بودند باید اضافه کرد که هیچ یک از مجتهدین و مراجع تقلید که در قضیه فتح هرات و سایر قضایای مشابه آن از تمایلات ملی خود تبعیت کرده و علیه سیاست خارجی وارد مبارزه شدند کم و بیش از لطامات و صدمات مصون نماندند !!

احضار حاج محمد کریم خان بتهران

مرحله سوم - در مرحله سوم که چند سالی بیشتر طول نکشید اختلافات و خصومت های کرمان بجائی رسید که ناصرالدین شاه حاج محمد کریم خان را بتهران احضار کرد و وی با ۱۸ نفر از اولاد و خواص خود بتهران آمد! دشمنان او اطمینان داشتند با زمینه سازیهایی که شده در همان روزهای اول موفق بقتل او خواهند شد!

حاج محمد کریم خان دائی مادر مظفرالدین شاه بود

در اینجا چند عامل دست بهم داد و مانع از حصول مقصود مخالفین و زمینه سازان شد که یکی از آنها وجود (خانم شکوه السلطنه) ملکه زمان مادر مظفرالدین شاه و خواهرزاده حاج محمد کریم خان بود. عامل دیگر وجود رجال متعصب شیخی بود که در دربار خدمت می کردند و کم و بیش در شاه مؤثر بودند! البته سابقه دوستی شاه و قرابت فیما بین نیز از عوامل مؤثر بود .

حاج محمد کریم خان در دربار و حرم خانه و نزد شاه رفته بی گناه بقلم رفت و شاید محبوب واقع شد ولی این محبوبیت بر بغضها و اختلافات بیشتر دامن زد .

تا آنجا که از راه مجادلات علمی و تشکیل جلسات مناظره و تألیف

کتب علیه او، پس از مدتی توقف در تهران او را خسته روانه کرمان کردند بطوری که ایشان تا حدی مجبور به گوشه گیری و تفسیر گفته های گذشته خود گردید (مثل کتاب سی فصل و غیره) و در آن گفته ها و کتب آخر عمر هم آهنگی بیشتری بین عقائد او و نظرات مخالفین دیده میشود البته از حیث تأثیر زیاد مضمون واقع نگردید - مخالفان بر مخالفت خویش ماندند .

در دوران آخر عمر حاج محمد کریمخان صلاح خود را در آن دید که بصرف امور اجتماعی و تألیف و تصنیف و موعظه و درس و اقامه عزاداری بگذراند ، غالباً سالی چندین ماه از شهر خاراج میشد و در قصبه (لنگر) کرمان اقامت مینمود و در امور سیاسی و محاکمات ابداً خالت نمیکرد .

در این دوره تألیفات و تصنیفات بسیار کرد و حوزه درس مدرسه دابراهیمیه اهمیت یافته و از کرمان نمایندگان باکثر شهرهای ایران فرستاد آنان در نشر عقاید استادشان منتهای جدرا مبذول داشتند، رویهمرفته در این دوره بواسطه اینکه رؤسای طرفین عاقل و بیغرض تراز ادوار بعد بودند کار اختلاف از حدود مباحثات علمی و مشاجرات قلمی بالاتر نرفت و اگر هم وقتی صحبتی بین عوام دو طرف میشد البته رؤسای طرفین نمیگذارند کار بزدو خورد برسد، در این قسمت مساعی حاج آقا مجتهد که گذشته از هم شهری گری با حاج محمد کریمخان دوسال هم بامر استاد خود در حوزه درس استاد حاج محمد کریمخان یعنی سید کاظم رشتی درس خوانده بود قابل توجه است که هیچگاه این دو نفر نسبت بهم از طریق

ادب خارج نشدند، پیروان یکدیگر را نیز به مراعات شئون و احترامات دیگری توصیه میکردند، رئیس دسته مخالفین خود شاگرد استاد شیخی بود، تارو در گذشت نسبت بشیخ احمد احسائی وسید کلظم رشتی احترام قائل بود، با حاج محمد کریم خان هم که رقیبش بشمار میرفت مراوده و دوستی داشت، حتی يك دختر او نامزد پسر حاج محمد کریم خان بود که بعداً نتند روی های عوام و مریدهای طرفین و تحریکات انگشت سیاست نگذاشت این وصلت انجام گردد!! در ایندوره رقابت بین مریدهای طرفین فقط برسر موضوع خیرات و میراث بود که بجای خود ممدوح و باعث استفاده عموم بود.

ما میخواهیم این نتیجه را بگیرند که همه جا دست سیاست آتش افروزی میکنند و گرنه سران عاقل قوم در گذشته تا این اندازه بایکدیگر حسن تفاهم داشتند.

آن دوره که برای کرمان دوران خوشبختی بود بمرگ سه چهار نفر خاتمه پذیرفت.

وکیل الملک در گذشت. حاج سید جواد امام جمعه وفات یافت بعد حاج محمد کریم خان و در آخر حاج آقا احمد مجتهد نیز برفتگان ملحق گردیدند و توبت ریاست به آقا زاده گان جوان رسید که مسلماً دز وجود هر يك از ایشان نظرات مریدان قدیم مؤثر بود یعنی آنان که در سابق مطیع صرف بودند در این موقع محلی برای اعمال نظریه خود پیدا کردند.

موضوع وراثت ریاست شیخیه

حاج محمد کریم خان دارای اولاد متعدد از آنجمله هشت پسر بود. پسر بزرگ وی حاج محمد رحیم خان مردی فاضل و شاعر و علاوه بسیار با جزبه بود و عامه شیخیه و قاطبه اولاد ابراهیم خان نسبت باو احترام میکردند.

پسر دوم وی حاج محمد خان که مادرش دختر (ملک آرا) پسر فتحعلی شاه بود جنبه اعیانیت و ظرافت شاهزادگی او بر سایر جنبه هایش میچربید و او و دیگر برادرانش که از شاهزاده خانم بودند بواسطه ادب در نزد پدر محبوب تر از سایر اولاد بودند.

حاج محمد خان در حیات پدر چندان به تحصیل نپرداخت و تمام همش مصروف خدمتگزاری و جلب رضایت پدر بود.

رکن رابع ارثی شد

چون حاج محمد کریم خان در گذشت روی مفاهیم عبارات وصیت نامه وی عامه شیخیه به حاج محمد خان گرویدند معدودی از خواص و اهل سر حاج محمد خان را اولی بنیابت پدر دانستند! در این میانه عده ای از فحول اهل علم که پیرامون حاج محمد خان جمع شده بودند بحال وقفه در آمدند ۱۴ چنان معلوم میشود که از ارثی شدن ریاست شیخیه ناراضی بودند! گروهی از آنان تأمل و تحمل کردند و چیزی نگفتند؟

شیخیه پیروان حاج میرزا محمد باقر همدانی (۱)

بعضی افراد از قبیل حاج میرزا محمد باقر (درجه‌یی) که بعداً معروف به همدانی شد و غیره بر این پیش آمد اعتراض کردند!! حتی حاج میرزا محمد باقر که دارای تألیفات بسیاری است از کرمان با میرزا ابوتراب از مجتهدین شیخیه (از طائفه نفیسی کرمان) و عده‌یی دیگر بعنوان اعتراض از کرمان مهاجرت کردند!! حاج میرزا محمد باقر گذشته از اینکه در میان شیخیه کرمان و چند فامیل مریدان پرویا قرصی پیدا کرد در نائین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان اتباعی پیدا کرد که امروز بشیخیه حاج میرزا محمد باقر معروفند.

نتیجه این دودستگیرها و انشعابات آن شد که بهر صورت اولاریاست شیخیه در کرمان و بعضی نقاط دیگر در خانواده اولاد حاج محمد کریمخان بصورت ارث ماند! ثانیاً خواص طرفدار (حاج محمد خان) بر عوام طرفدار برادر او پیروز شدند! ریاست بدست حاج محمد خان افتاد ولی پیروان (حاج محمد رحیم خان) هم بر عقیده خود ماند و تادر گذشت حاج محمد خان باز بسائر شیخیه ملحق شدند دوران ریاست حاج محمد خان بود!

علل اصلی جنک شیخی و بالاسری

اثرات اختلاف دو برادر لازم است بر حالات حاج محمد رحیم خان

۱- شرح احوال و آثار حاج میرزا باقر همدانی ماجرای کشتار و غارت در همدان در جلد دوم که قریباً چاپ میشود به تفصیل بحث شده است.

پسر ارشد حاج محمد کریم خان که از زمان اوزدو خورد رسمی شیخی و بالاسری شروع شد اطلاع مختصری که ما رادرفهم علل اختلافات رهبری میکند حاصل کنیم .

حاج محمد رحیم خان و حاج محمد خان

آنچه معلوم است حاج محمد رحیم خان برای پدر مقامی جز علم و فقاہت و تقوی قائل نبوده و شخصاً هم بامتصوفه و بالاسری‌ها در کرمان سرسازش داشته و از اینجهت قبول عامه‌یی پیدا کرد .

اما حاج محمد خان برای پدر مراتب معنوی دیگری را قائل بود! چندان از اصحاب خاص حاج محمد کریم خان نیز برای وی گذشته از مقام علمی رتبه شیعه کامل را قائل بودند او وی را در مراتب باطنی رشتی میدانستند و بعد از وی هم حاج محمد خان را دارای آن روح و مرتبه معنوی میشناختند! و همین اشخاص بودند که از اقرار صریح حاج محمد رحیم خان نسبت باینکه من نائب پدرم بآن معنی که شما میگوئید نیستم و از اشارات خفیه حاج محمد خان مشعر بر این که من هستم! حد اعلاء استفاده را بردند و منظور خود را که نفی اولی و اثبات دومی باشد پیش بردند .

شواهد بسیار برای این امر میدانیم که بیک حکایت مختصری اکتفا میکنم .

چون حاج محمد کریم خان در گذشت گروه انبوه شیخیه و ابراهیمیه کرمان را حیرت فرا گرفت! چشم همه به پسر رئیس طائفه و بعداً به حوزہ

علمیه مدرسه ابراهیمی که چه تصمیم اتخاذ کنند؟! حاج محمد رحیم خان دعوتی از وجوه شیخیه (اهل علم و خوانین) در مدرسه ابراهیم خان کرد، بآن جمع چنین گفت گرچه پدرم درگذشت ولی ما را بلا تکلیف نگذاشت، بدین معنی که علماء و مدرسین در هر علم تربیت کرد و کتابهایی در هر علم نوشت که فهم آن سهل الحصول باشد اینک برای طلاب سلسله نسبت به تحصیل هیچ اشکالی نیست علماء و مدرسین در همین مدرسه وجود دارند و حاضرند طلاب در نزد آنان به تحصیل پردازند، یعنی هر علمی را نزد مدرس مخصوص آن تدریس کنند مثلاً علم لغت عرب را نزد جناب میرزا محمد علی شیرازی صاحب معیار اللغة و علم هیئت و نجوم و اسطرلاب را نزد جناب محمد باقر خراسانی و صرف و نحو را نزد جناب محمد علی معلم (پدر استاد بهمنیار) تحصیل کنند، همچنین سائر علوم را بر شمرده و مدرس و متخصص آنرا حضوراً معرفی کرد، همه حضار تصدیق و تحسین کردند جز حاج محمد خان که هنوز آقا محمد خان و جوان بود اساکت ماند و چیزی نگفت! حاج محمد رحیم خان بدو گفت عقیده شما چیست و چه میفرمائید؟! جواب داد: اشکال من اینست که اگر کسی علم انسانیت خواست تحصیل کند بیچه کسی باید مراجعه کند؟! از این بیان و تفرقه مجلس بی نتیجه ماند!! رفته رفته حاج محمد رحیم خان از تجمع اصحاب خاص پدرش پیرامون برادر کوچک تاحدی متأثر شد و با برادر بتشدد گفت چرا علماء سلسله را دور خود جمع میکنی و بازاریها را بطرف من میفرستی؟

وی جواب داد که بنده که نمیکویم آنان دور و بر من بیایند گفت

اگر تو نمیکوئی و نگفته‌ای برو بالای منبر و رسماً این امر یعنی ادعای نیابت پدر را انکار کن حاج محمد خان قبول کرد و بمنبر بالا رفت و پس از تمهید مقدمه‌یی رسانید که بمن امر کرده‌اند که علانیه موضوع را تکذیب کنم من بدین شعر اکتفا میکنم :

بسر مناره اشتر بشد و فغان بر آورد

که نهان شده در اینجا مکنید آشکارا

و همه بخوبی مقصد او را دریافتند و توجه بیشتری باو کردند و بهمین دلیل آن خواص در راه تثبیت ریاست حاج محمد خان از هیچگونه مجاهدتی کوتاهی نکردند .

اوضاع سیاست و روحانیت

این اختلاف داخلی که بعداً منشأ اثرات بزرگ گردید بجای خود باید اینک دید در آن روزگار و قبل از شروع جنگ شیخی و بالاسری وضع روحانیت و سیاست در کرمان چگونه بوده است که زمینه را برای يك خونریزی فراهم میکرد .

وکیل الملک بزرگ والی کرمان وفات کرد مرتضی قلی خان وکیل- الملک ثانی پسر وی برمسند پدر تکیه زد و از اینجا در مقام رقابت با شیخیه این طائفه هم سعی کرد ریاست سیاسی کرمان را در خانواده خود توارثی سازد .

در خفا میرزا مهدی خان کلانتر واقعی که در سیاست مطلع وخبیر بود انگشت تخریبی بکارها میرسانید و در آن موقع این مردم متظاهر

بشیخی گری حمایت شیخیه بود .

جنگ شیخی و بالاسری

جنگهای شیخی و بالاسری و قتل یحیی خان کلانتر پسر میرزا قاسم خان دیوان بیگی که در سر موضوع نان در چهارسوق کرمان اتفاق افتاد و قیام تاریخی علیمحمد شالباف معروف به علی محمد خان و سلطنت سه چهار ماهه او در کرمان که تاریخ مفصلی دارد پیش آمد .
وضع سیاسی چنین بود .

اما وضع روحانیت ظاهری آرام لیک باطنی مستعد برانقلاب داشت .
اوضاع روحانیت کرمان بدست آقا زادگان اداره می شد جز حوزه حاج آقا احمد که او هم بواسطه پیری و ضعف اغلب کارها را به حاج شیخ ابوجعفر پسر خود واگذار کرده ولی مراعات داشت که اطرافیان حاج ابوجعفر را و آقا زادگان حاج محمد کریم خان و حاج سید جواد امام جمعه بهم نیدارند این میانجی گری بوفات حاج آقا احمد در اوائل سال ۱۲۹۵ هجری قمری خاتمه پذیرفت شاید چند ماهی نگذشت که جنگ میان خوانین ابراهیمی و مریدان حاج محمد رحیم خان (با حاج محمد خان اشتباه نشود) با مریدان حاج شیخ ابوجعفر در گرفت آنهم بر سر موضوعاتی از این قبیل :

۱- زیادی ارتفاع مناره ها و بادگیرهای مسجد حاج آقا علی (مسجد چهل ستون) که متعلق بشیخیه بود که اگر روی آنها میرفتند مشرف بر خانه حاج ابوجعفر میشد! این ارتفاع مناره ها بهانه ظاهری بود اساس موضوع

اختلاف بر بنای بازار کاروانسرا و مسجد و آب انبار و وقف املاکین چند برای رئیس شیخیه بود که مورد غبطه قرار گرفته بود .

۲- بعضی مغرضین بحاج محمد رحیم خان خبر دادند که حاج ابوجعفر برخلاف یکی از احکام حاج محمد خان حکمی صادر کرده و این موضوع در برانگیختن عرق برادری تأثیر کرد و منجر به فسادهای بزرگ شد.

۳- اینکه بچه‌ها از روی پشت بام مسجد حاج آقا علی سنگ اندازی میکنند و سنگ بمنزل (احمدی‌ها) اصابت میکنند از این علل ظاهراً کوچک و مسخره زیاد بود! ولی در باطن امر دستی قوی‌تر و عمیق‌تر که همیشه توفیق خود را در اختلاف میداند با آتش دامن میزد ! چنانکه مثل همه قضایا و حوادث سیاسی و مذهبی این مملکت و شرق سر رشته را حتی از دست خود عاملین خارج ساخت .

جنگ شیخی و بالاسری کرمان با این مقدمات و علل شروع شد ! در حدود یکسال طول کشید از حمله بخانه حاج ابوجعفر و اهانت باو آغاز و کار بجایی رسید که کرمان یکسال روی آسایش ندید !!

حمله از اینطرف شروع شد و آنطرف باشلیک تیر جواب داد

علل اختلاف بین شیخیه و سائرین در زمان ریاست حاج محمدخان چهارمین پیشوای شیخیه و برادرش حاج محمد رحیم خان که منجر

بز دو خوردهای یکساله و عوارض آن در کرمان شد علل کوچک و مضحك ظاهری داشت اما در باطن علل دیگری در کار بود همان علل کوچک و ناچیز ماده را منفجر کرد .

اختلافات دیگر - جنگ حیدری و نعمتی

باید دانست که قبل از عنوان جنگ مذهبی نیز در کرمان به علل استعداد آشوب و فتنه وجود داشت. بدانسانکه از دو سال قبل از این عنوان جوانان و پهلوانان محلات با کلاههای دوشاخ نمیدی و نمدهایی که بشانه می انداختند در دامنه قلعه کوچک و صحرای زیر سف صف بندی میکردند و بعنوان حیدری و نعمتی یا فلاخن و چوب و قداره و ششپر با هم می جنگیدند هر دسته مدعی حیدری بودن میشد (این جنگ را از اول زمان صفویه مردمان ایران بارث برده بودند اما در آن اواخر بدون آنکه پی به مفهوم آن ببرند آرامایه نزاع قرار داده بودند) و با دسته ای دیگر می جنگیدند. حتی در این صف آرای جوانان و اعیان زادگان محل نیز شرکت میکردند و باهل محله خود کمک های لازم را می بذول میداشتند تا از ضعف مرتضی قلی خان وکیل الملك ثانی والی وقت این جنگ ها شدت غریبی پیدا کرد و مخصوصاً در روز عید قربان بر سر شتر قربانی و در ایام ولیای عاشورا در داخل شهر و مصلی شهر بر شدت و خونریزی آن افزوده میشد .

این جنگ حیدری و نعمتی یا مساعی حاج محمد رحیم خان تخفیف بلکه موقتا موقوف شد باین معنی که مشارالیه در حین جوش و خروش جنگ -

جویان سوار شد و با يك جلودار بمیان متخاصمین آمد و آنان را به نصایح مؤثر از جنگ با یکدیگر منصرف گردانید. متأسفانه این آرامش طولی نکشید. حملات عوام مریدان به بهانه‌هایی که قبلاً ذکر شد جنگ شیخی و بالاسری را قائم‌قام جنگ حیدری و نعمتی کرد.

جریان امر را بنقل از عین سندی که بقلم یکی از معاصرین مطلع که شخصاً ناظر قضایا بوده اکتفا می‌کند:

میرزا مصطفی خان مستوفی که از مستوفیان معروف کرمان بود (پدر حسین محاسب‌الملک سعید) که نه شیخی و نه بالاسری بود بلکه درویش و از متصوفه معروف نعمت‌اللهی بشمار میرفت و نوشته او بیطرفانه بنظر می‌رسید در ذیل حوادث سال ۱۲۹۴ هجری در نسخه اصل منحصراً بفرده خطی بخط او که در دسترس ماست چنین می‌نویسد: (عین عبارات نامبرده نقل می‌گردد) عنوان جنگ شیخی بالاسری در کرمان شروع شد بعد از این جمله شرحی از حاج شیخ ابوجعفر و حاج محمد رحیم خان معرفی کرده و آنکاه مینگارند (مریدهای طرفین بملاحظات اغراض شخصی یا نافرینی یا حب و بغض بنای فساد و فتنه را گذاشته و عنوان مذهب را بمیان آورده بنای زد و خورد و نزاع را گذاشتند! جمعی از شیخیه بخانه شیخ ابوجعفر ریخته در هتک احترام آن مرحوم کوشیدند. یکدفعه از راه مسجد که بمنزل مراجعت می‌کرد شبانه زحمت وارد آوردند و همچنین از حضرات متشرع که ببالاسری معروفند سر راه حاج محمد رحیم خان را که از مسجد می‌آمد گرفته بعضی از حرکات وحشیانه کردند در آن وقت اوضاع کرمان بی اندازه هرج و مرج بود و مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک هم

از جلوگیری عجز داشت و باطنابی میل نبود که هر دو را از کرمان بیرون کند پس بنای شکایت را بدارالخلافت گذاشت و از دولت مأمور برای بردن این دو نفر بکرمان فرستاده شد شیخ ابوجعفر برفسنجان برای سرکشی املاک خود رفته بود از همان جا تحت الحفظ آقا را روانه دارالخلافت که تهران باشد کردند و از کرمان مرحوم حاج محمد رحیم خان را فرستادند)

حمله و فتح

برای اینکه خوانندگان از موضوع سه چهار واقعه‌یی که بین طرفین اتفاق افتاد بیخبر نباشند از قول و نقل علیمحمد خان که بعد از یکی دو ماه پهلوان صحنه مخصوص در کرمان شد و واقعه (علیمحمد خانی) را بوجود آورد همت می‌کنیم :

او چنین می‌گوید :

(من جزو جوانان بسیاری بودم که از بیرونخانه حاج ابوجعفر در اول شبی چوب و چماق و اسلحه برداشتیم و داوطلب حمله بخوانین و شیخیه در وقت مراجعت از مسجد شدیم چون بدر مزار سید علویه فرسیده به مسجد حاج آقا علی (مسجد شیخیه) رسیدیم گروه انبوه آنانرا مشاهده کردیم که از مسجد دسته جمعی می‌آمدند خوانین که جلو و مسلح بودند احساس خطر کردند - پیش از حمله ما با طپانچه بهوا شلیک کردند - ما با بفر گذاردیم و آن شب فتح بهمین آسانی نصیب خوانین شد. شب بعد مجهزتر بامیدان گذاردیم تا تلافی شب قبل را درآوریم. بتعلیم مردان

آزموده صبر کردیم. آنان باز تفنگهای پر را خالی کردند و البته پر کردن مجدد دقایق چند لازم داشت در این موقع ما مجال ندادیم و با چوب و سنگ و زنجیر با آنها حمله بردیم و در این شب فتح نصیب ما شد. با کمال خوشحالی به بیرونخانه مرحوم حاج ابوجعفر آمدیم و خواستیم گزارش فتوحات را بدهیم. اقامتات خود را از دست نداد از جای برخاست و بنوکر خود (حاج غلامرضا) در وقت ورود باندرون گفت: (حاجی بچه‌ها را مهمانی کن) رفتند و بره آوردند و با ملحقات آن شیی را بخوشی گذرانیدیم.

دست دولتیها

ریشه جنگ شیخی و بالاسری در کرمان

از همه این وقایع مهمتر دستور حمله حاج محمد رحیم خان بخانه حاج ابوجعفر بود که خواست از مرکز قدرت طرف دماغ سوزی کرده باشد چنان تعصبات تحریک شده بود که هنوز حرف حاج محمد رحیم خان تمام نشده سیل جمعیت روی بخانه ابوجعفر حرکت کرد. بقسمی که چون خود حاج محمد خان رحیم خان بر اثر تذکار حاج محمد خان خواست مردم را متصرف کند دیگر حریف نشد.

حاج محمد خان از محضر برادر برخاست و تعظیم کرد که بیرون بیاید حاج محمد رحیم علت را پرسید؟ گفت در اینجا يك مشکل شرعی برای بنده پیش آمده است فکر کردم در میان ازدحام عوام اگر چندین

خون بیگناه ریخته شود مظلومه آن بگردن چه کسی خواهد بود؟
 این سخن در حاج محمد خان بسیار مؤثر واقع شد بآپای برهنه
 بیرون آمد که مردم را منصرف کند دیگر کار از کار گذشته بود .
 این اندازه را مینگاریم که عوام طرفین و دوستان متظاهر هر دو
 جانب که راه غلو در تعصب می پیمودند در ایجاد حوادث ناهنجار سهمی
 بسیار بسزایی داشتند و از این طبقه و دسته بیشتر مأمورین محلی دولت
 در آتش افروزی بین این دو طائفه سهم بلکه محرك و مؤثر واقعی بوده اند .
 زیرا مامداران که صلاح و رفاه خود را در القاء فتنه و فساد میان مردم
 میدانستند و ایران از این رهگذر بلاها کشیده و رنجها دیده که با کمال
 تأسف باید گفت هنوز هم آثار آن در اغلب نقاط ایران مشهود است .
 بهر حال نتیجه آن شد که جماعتی بنحای حاج ابو جعفر ریختند و
 بدو توهین کردند همین عوام منشأ يك فتنه چهل ساله بنام (جنگ شیخی
 و بالا سری) در کرمان گردید .

قحطی و غلاء

باید متوجه بود که در این موقع مردمان کرمان هم دچار قحط
 و غلاء و گرانی بودند. بدین معنی که نان از خرواری ۱۵ ریال و بیست ریال
 بخرواری یکصد ریال که لااقل معادل با هزار تومان امروز بود رسید .
 بهمین مناسبت چون حاج محمد رحیم خان در صدد جبران امر برآمد و
 خواست از راه تأمین نان و گوشت و سائر اجناس مورد احتیاج مردم جبران
 و تألیف قلوبی کند و حاج محمد خان بخوابین امر داد که گندم و آردی

برای خبازخانه کرمان بقیعت ارزانتر بدهند و بمردم هم گفتند چند نفر را برای نظارت در امر نرخ تعیین کنند باز آن دست مرموز که از هر حادثه‌یی نتیجه سوء میگیرد و هر پیش آمدی را از منظور اهل منسلخ میکند نگذاشت و فتنه دیگر برپا شد. یعنی رندان که البته بتحریرك میرزامهدی خان کلانتر معزول معرکه آرای میگردند علیمحمد شالباف جوان ۱۷ الی ۱۸ ساله را بنام (علیمحمد خان) برای اینکار علم کردند (برای تعدیل نرخ) و يك حادثه سه چهار ماهه عجیبی را بظهور رسانیدند تا آنجا که علیمحمد خان شالباف دم از استقلال کرمان زد و مرتضی قلیخان والی وقت را مستأصل ساخت و متعاقب آن حوادث شوم دیگر مانند قتل یحیی خان کلانتر و تجدید جنگ محلات شهر کرمان پیش آمد کرد.

مرتضی قلیخان در قلعه ارك را بروی خود بسته بود و پی در پی حوادث کرمان را بعنوان يك یاغی گری عمومی به پیشگاه شاه وقت جلوه میداد تا بدان حد که نزدیک بود آتش خشم ناصرالدین شاه زبانه کشیده و شدت عمل عجیبی در کرمان نشان دهد و سرانجام کار فقط به تبعید دونه‌ر نافذالکلمه یعنی حاج محمد رحیم خان و حاج ابوجعفر پایان یافت.

بعد از اندکی این دودر گذشتند و ریاست شیخیه برای حاج محمد بلا منازع تثبیت شد و موقع آن رسید که جنگ دوم شیخی و بالاسری آغاز گردد.

افسوس که همیشه دین و مذهب آلات اجرای مقاصد دیگر شده و همواره از بین عده‌یی خیال‌گل آلود کردن آب و گرفتن ماهی را دارند.

نقش وقف در کرمان

موقوفه ظهیرالدوله در کرمان منشأ اصلی يك اختلاف عمیق و مداوم گردید .

باید دانست که ابراهیم خان ظهیرالدوله کرمان و پدر حاج محمد کریم خان سومین پیشوای شیخیه تحت تعالیم سر سلسله قراخانیان که در اوائل قرن هفتم در کرمان بنای مدرسه عظیم و عمارات چندی را گذارد (در محله ترك آباد یعنی قبه سبز و خواجه خضر امروز که ویرانه شده است) او هم مدرسه بزرگی بضمیمه دوبازار بنام قیصریه و يك حمام كم نظیر و آب انبار بانهایت متانت و ظرافت بنا کرد و برای این مدرسه و مخارج طلاب و روضه خوانی و خرید کتب و اطعام و غیره رقبات مستعد و خوبی وقف کرد و خیلی مقید بود که بناهای خیر او و املاکی که وقف میکنند یا از حاصل املاك مازبدانش باشد یا املاکی که شخصاً خریداری یا آباد کرده است، باشد و البته این راهنمایی هم از برکت وجود شیخ نعمت الله بحرینی بود گویند چون رغبت فرزند خود محمد کریم خان را در میانه چهل یا چهل و دو اولاد خود بتحصیل یافت بیشتر همت بکار مدرسه و توسعه موقوفات آن گماشت سائر آثار آبادی او از باغها و حمامها و غیره که جزء موقوفه نبودند از محل مالیات کرمان ساخته و پرداخته شد که ابراهیم خان ظهیرالدوله بهیچوجه مالیات کرمان را بدر بارفته محملی شاه نمیفرستاد و با اجازه دربار صرف آبادی کرمان میکرد .

موقوفات و اختلاقات

ابراهیم خان ظهیرالدوله مدرسین چندی از مجتهدین و غیر ایشان بکرمان جلب کرد، در این مدرسه بامر تدریس مشغول و از آن موقوفه هم بهره‌مند میگردیدند بعد از وفات واقف شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع-السلطنه پسر معروف فتحعلیشاه وارد کرمان شد و کلیه امور مال و ثروت اولاد ابراهیم خان را تحت نظر گرفت. وضع موقوفات بهمان طرز سابق ادامه داشت و حاج محمد کریمخان هم چنان مستغرق در امر تحصیل و تعلیم و تعلم (خود او در این مدرسه هم درس میخواند و هم تدریس میکرد) غرق بود که بموضوع موقوفات نمیپرداخت و علاوه سن او هم مقتضی نبود.

تا وقتی که از کرمان بعراق عرب رفت، در سلك شاگردان سید کاظم رشتی درآمد. مجدداً از طرف او بکرمان اعزام شد، از این زمان مخالفینی در بین مجتهدین پیدا کرد. در اینموقع دو نفر مجتهد صاحب عنوان وقت مورد تأییدات خفی و جلی والی مقرر وقت (فرمانفرما) نصرتالدوله فیروز میرزا پسر عباس میرزا نائب السلطنه نیز قرار گرفتند، آن دو حاج سید جواد شیرازی داماد ابراهیم خان ظهیرالدوله و آخوند ملاعلی تونی اعمی (کورمادرزاد) که فقیهی معروف بود، میباشند.

تا بعدی که بمساعی فرمانفرما حاج سید جواد امام جمعه کرمان گردیده، و در اینکار اولاد ابراهیمخان هم اکثر ذیعلاقه بودند و بوی کمک کردند و بعداً همین حاج سید جواد سرسختترین و بیباکترین دشمنان

حاج محمد کریم خان گردید .

این دو مجتهد هر دو در مدرسه و موقوفات ظهیرالدوله دخالت داشتند ، این امر حدود سال ۱۲۵۵ قمری (۱۳۷ سال قبل) بود که روز بروز دخل و تصرف این دو امر مدرسه و دکاگین و املاک وقف زیادتر شد. وعده بسیاری از طلاب را در حجرات مدرسه سکونت دادند که همه حکم یک قوای تدافعی را داشت با این وضع برای حاج محمد کریم خان عنوان کردن موضوع وقف میسر بلکه مقدور نبود. از این رو وقف نامه پدری مراجعه و از آن بقوه فقاہت استدلالی شرعی کرد ، حکم ببطالان کلیه وقف کرد ، برای قوه نظریه شرعی و فتوای خود استفتائی از حاج سید محمد باقر شفتی مرجع تقلید عصر فتحعلیشاه و محمد شاه در این باب کرد و معلوم بود که فتوای او قاطع امر خواهد بود، آن استفتا را توسط دو نفر از اهل علم و اطلاع باصفهان خدمت سید فرستاد، سید هم صریحاً حکمی داد که با عقیده حاج محمد کریم خان در باب بطلان وقف و تعلق داشتن کلیه رقبات بر حسب ارث شرعی به آنان مستحضر و مطلع ساخت .

بدیهی است در اینجا تقسیم آن همه عمارات و املاک طرفدار وارث خور بسیاری پیدا کرد ولی باین حرفها تمیید املاک و مدرسه را از ید طلاب و عوامل بسیاری که همه از آن منتفع بودند انتظار کرد .

گرچه مجتهدین ذینفع از موقوفه هم نمیتوانستند در برابر حکم مرحوم حجت الاسلام لاو نعم کنند ولیک حاضر هم نبودند که دو دوستی مدرسه را تقدیم حاج محمد کریم خان نمایند خاصه آنکه میدیدند حاج

محمد کریم خان دست بدعوتی جدید و تشکیلاتی تازه زده است.

تصرف و اشغال مدرسه

اینحال مدتی طول کشید و مدرسه ابراهیم خان بصورت يك دژ و قلعه‌یی درآمده طلاب دل سربازان مدافع آنرا برعهده داشتند. بدیهی است دولت و حکام هم ناظر این اختلاف و دودستگی وصف بندی بودند و مسلماً بآتش اختلاف هم دامن میزدند که در نتیجه از نفوذ فوق‌العاده هر دسته بنفع تربیت نفوذ اداری خویش استفاده کنند.

سرانجام یکی از طلاب حوزه درس حاج محمد کریم خان موسوم به ملاعلی اکبر دشتابی که نیروی بدنی عجیب داشت از حاج محمد کریم خان استجازه کرد و شبانه با تدبیر و نقشه‌ای که قبلاً طرح کرده بود درب همه اطاق طلاب را قفل نمود و یکی از آنها را با چماق و چوب از در کوچه اخراج کرد و باین ترتیب مدرسه را اشغال کرد و هنگام سحر نیز طلاب شیخیه را که قبلاً مجهز کرده بود بجای آنان در حجرات مدرسه مستقر ساخت و میتوان گفت در آنشب نهال فتنه‌های چند ساله کرمان که از موضوع بطلان موقوفات غرس شده بود آبیاری گردید!

موقوفه جدید

در سالهای آخر سلطنت محمد شاه نظر بضعف سلطان و اختلال امور دربار و وجود حکام و شاهزادگان مقتدر در کرمان دسته مخالف حاج محمد کریم خان نتوانستند کاری از پیش ببرند یعنی در محل نیروی او هم

از جماعتی که بنام شیخیه بدو گرویده بودند جمعیت بسیاری بودند و یا خوانین ابراهیم خانی که با اولاد و احفاد و نوکران و غلامان و سواران خود جمعیتی مهم را تشکیل میدادند و بهتر از سابق تحت زعامت حاج محمد کریم خان متشکل بودند بر دیگران میچربید .

دقیقاً تاریخ اینقسمت را ندیدم ایم که آیا قبل از تصرف مدرسه یا بعد از آن حاج محمد کریم خان خود با کثرت اولاد ابراهیم خان را حاضر کرد که از او قسمت خود را از رقبات قبل مجدداً بصورت وقف در آورند بهر حال این امر وقوع یافت و همه حاضر برای وقف کردن سهم خود شدند جز معدودی که آنرا بصورت ملك طلق و سهم الارث خود در آوردند مثلاً آنکه جزئی از موقوفه (سلسبیل) بصورت ملکیت درآمد و از وقف خارج شد .

این وقف هم جدا جدا صورت پذیرفت یعنی کلیه ورثه بی که حاضر بوقف شدند امر عمل کردن وقف را بصورت فقهائی برادر حاج محمد خان واگذارند و او وقف را برای منظور خاصی و تا اندازه انحصار بطایفه شیخیه و جزئی هم با اولاد ابراهیم خان در آورد که همین موضوع هم تا اندازه بی مورد رشك و غبطه دیگران گردید و بر آتش اختلافات بیش از پیش دامن زد .

باید تذکر داد که حاج محمد کریم خان شخصاً موقوفات را در دست نگرفت بلکه اداره آنرا با اشخاص طرف اعتماد خود سپرد .

برای رفع اختلاف

شاهزاده عالم و فقیه و مقتدری مانند طهماسب میرزای مؤیدالدوله

پسرزاده فتحعلیشاه والی وقت کرمان که بعد از فوت محمد شاه در دوره اقتدار میرزا تقی خان امیرکبیر عهده دار نظم ایالت وسیعی مانند کرمان و بلوچستان گردید و سعی در اطفای نایره های فساد که از سال آخر حیات محمد شاه و سال وقوع مرگ اتفاق افتاده کرد و در اشتغال این آتش هم سابقه - هم موقوفات - هم اختلافات مذهبی و هم تند روی های عده ای از خوانین و بازماندگان ابراهیم خان ظهیرالدوله دخالت داشت طهماسب میرزا در فرو نشاندن آن خیلی کوشش کرد والی کرمان دچار مضطربات خونین و عجیبی میشد .

والی که قبل از هر چیز خود عالم و فقیه مطلع و کم نظیر بود تنها با چهل بارشتر بکرمان آمد و سعی کرد اختلاف را از راه دین و مذهب و فقاہت و استفاده از وجود خود علماء مرتفع سازد در سال ۱۲۶۵ هجری و سائل آمدن آقای حاج احمد مجتهد را از رفسنجان بکرمان فراهم کرد. این مجتهد از فحول فقها و مجتهدین بشمار میرفت و ورود او بکرمان یکی از مبادی نفوذ علماء اصولیه بشمار میرفت طهماسب میرزا مجلس بحث علمی با حضور خود در عصرهای دوشنبه بوجود آورد که در آن جلسه سه نفر: ۱- حاج آقا احمد مجتهد ۲- حاج محمد کریم خان ۳- حاج سید جواد امام جمعه شرکت داشتند و غیر از این سه نفر هیچکس حتی سائر روحانیون حق جلوس در حضور طهماسب میرزا را نداشت وجود این جلسه خدماتی بعلم و توسعه حوزه های علمی کرمان و بحث و حل مسائل و تا اندازه ای رفع اختلافات کرد و متأسفانه همه حکام و متنفذین وقت طهماسب میرزا نبودند و حسن نیت او را نداشتند بنابراین اختلاف

کرمان که پایه‌ی عمیق پیدا کرده بود در سالهای بعد بنحو بدتر و زنده‌تری ادامه پیدا کرد (۱)

ملا عبد الخالق یزدی

از مشاهیر شاگردان شیخ اجل احمد بن زین الدین الاحسائی بود و در فقه و اصول و کلام و حدیث مقامی عظیم داشت در توحید خانه مبارکه از ملحقان حرم مقدس رضوی تدریس می کرد کتاب مصائب الائم از اوست و در يك هزار و دویست و شصت و هشت هجری بمشهد مقدسه رضویه در گذشت: (ص ۱۷۵ باب دهم المائر والاثار)

اعتماد السلطنه در باره او چنین نوشته است مؤلف مصائب الائم در حدیث و معین الطالبین در اصول و کتابی دیگر در فقه از شاگردهای مشهور شیخ احمد بن زین الدین احسائی بعد از تحصیل اصول در خدمت شریف العلماء به یزد بازگشت و از آنجا به مشهد مقدس آمد و در توحید خانه مبارکه تدریس می کرد و در مراسم مخصوص به مواعظ اشتغال می جست و در این صنعت استیلا و تسلطی عجیب داشت، بین او که بر مسلك شیخیه غیرت با علماء مشهد مجالس مناظره مکرر منعقد شد و ماده نزاع منحسم نگشت تا در هزار و دویست و شصت و هشت هجری هم به

۱- اقتباس از نوشته‌های شادروان سید محمد هاشمی کرمانی که از فضلا و نویسندگان بنام معاصر و مؤسس روزنامه‌های بیداری و اتحاد ملی بود.

مشهد در گذشت (۱)

سید احمد بن سید کاظم رشتی

در کربلا مرجع شیخیه بود در شب دوشنبه هفدهم جمادی الاولی سال یک هزار و دویست و نود و پنج هجری در کوچه باب السدر بدست اعراب مقتول شد فعلاً فرزند هنرمندش سید قاسم بجای پدر نامور است . (۲)

آقا سید کاظم رشتی را فرزند نیک اختری بود سمی جدش احمد اوقاتی که را قم مجاورت عتبات داشت مکرر صحبت با حضرتش دست داد بزرگوار مردی بود در اصلاح امور مردم خودداری نداشت با آنکه چندان علوم رسمی نمیدانست خانه اش ملجأ افاضل بود در شب دوشنبه هفدهم جمادی الاولی سال هزار و دویست و نود و پنج بعد از اداء فریضتین مغرب وعشا از صحن مقدس به باب معروف بسدر بیرون آمد که شریری بضربتی پهلویش را شکافت و باجدادش ملحق کرد و خلف الصدقش آقا سید قاسم بجای پدر نامور است (۳)

مؤلف این کتاب گوید :

سید احمد شاعر و خطیب عربی بود که در عزل و نصب کلیددار حرم حضرت اباعبدالله دخالت داشت .

۱- ص ۳۹۹ مطلع الشمس ۱۳۰۲، ۲

۲- المآثر والارض ۱۶۴

۳- طرائق الحقائق جلد ۳

پول هندی مدتی دست سید کاظم رشتی بود در حدود یک یا دو سال،
 و نهر رشتیه را از نواحی خربه کربلا کشید که اکنون هم آثارش موجود است
 پول هندی را مدت یک یا دو سال بیشتر بعهده نداشتند .
 سید قاسم پسر سید احمد بن سید کاظم رشتی بود که از اعیان کربلا
 بشمار میرفت .

میرزا علی محمد مشهور به صفا

برادر حکیم الهی (۱) از مشاهیر خطاطان عصر و از کبراء شعراء
 عهد بود و بطریقه شیخیه میلی مفرط داشت و در ادوات محاوره و
 محاضره از افراد معدودی گردید و مال بسیار در راه صنعت و طلب اکسیر
 تلف کرد از اشعارش در تذکره مجمع الفصحاء مسطور است فوتش

۱- میرزا جعفر مشهور بحکیم الهی خلف میرزا حسنعلی - واسانی
 فاضلی خوش محاوره و بدیع المحاضره بود و در تاریخ و حدیث و شنب معقول
 شرکتی با اساتید میکرد قرب هشتاد و سه سال بعزت زندگانی کرد و در انشاء
 مهارتی کامل داشت و بدعاء صباح تعلیقاتی مفید نوشته و در سال هزار و دو بیست
 و نود و هشت بطهران در گذشت و فرزند هنرمندش میرزا شمس الدین از جمله
 اجله افاضل میباشد و از جانب ناصرالدین شاه به لقب حکیم الهی قرین
 افتخار است و در مجالس علماء و امراء بسیار با اعتبار (ص ۱۹۹) باب دهم
 المآثر و الآثار)

در هزار و دویست و نود و نه هجری افتاد و هفتاد و هشت سال زندگانی یافت
تربتش در جوار حرین یزید ریاحی است . (۱)

اعتضاد السلطنه و شیخیه

گویند اعتضاد السلطنه «علی قلی میرزا» باشیخی ها شکر آبی داشته
است آنان گفتند در مرگ توجش خواهیم گرفت. شاهزاده گفته بود من
وقتی خواهم رفت که شما جشن نمی توانید بگیرد. شاهزاده شب عاشورا
مرحوم شد نعش او را روز عاشورا بحضرت عبدالعظیم نقل دادند -
بیرون دروازه دسته سینه زنی از حضرت عبدالعظیم می آمد نعش را گرفته
برگشتند چون وارد صحن شدند روضه می خواندند تابوت را جلو منبر
گذارند . در آن اوقات معروف شد که شخصی این حال را برای خود
بخواب دیده بود و ملا آقای دربندی در کتاب خود یاد کرده فرستادم کتاب
را آوردند هیجده سال پیش از فوت شاهزاده چاپ شده بود. کسی خواب
دیده بود که شاهزاده فوت کرده نعش او را به مزار حضرت عبدالعظیم
می برند چهار ملك چهار گوشه تابوت را گرفته آزار میکنند. در آنجا
روضه خوانی بوده شاهزاده از تابوت در آمد و پکنار منبر پناه برد ملكه
عذاب وارد حوزه روضه نمیشوند (۲)

۲- ص ۱۹۹ المائر و الآثار

۳- از یادداشت های حاج مخبر السلطنه هدایت، خواندنیها شماره ۴۴

سال پنجم شنبه ۲ تیر ماه ۱۳۲۴ چاپ تهران .

میرزا محمد تقی حجة الاسلام نیر

فرزند ملا محمد مامقانی از مشاهیر فرقه شیخیه و علمای آذربایجان بود در سال ۱۲۴۸ هجری در تبریز تولد یافته و در سنه ۱۳۱۲ در همان شهر بر حمت خدا پیوست از ادب و فضایل نامی این ایالت است و مجموعه اشعارش از قصاید و غزلیات و منظومه‌های آنشکده و لالی منظومه در تبریز چاپ شده و معروف است، مثنوی در خوشاب فی جواب قاردوشاب نیز از جمله منظومات اوست که رساله توحیدیه آقا میرزا محمود خوئی معروف به اصولی را در تاریخ ۱۳۰۷ بوضع شیرین و خوشمزه انتقاد فرمود، و تخلص خود را در آن منظومه «عمید» قرار داد.

نیر در قوه انتقاد قریحه فوق العاده داشت از جمله انتقادات او منظومه عملیه معروف به الفیه عربی است که بشراکت میرزا محمد طسوجی معروف به ملاباشی هر یک یک یا صد بیت گفته اند مطلع منظومه این است:

قال التقی الهاشمی النسابقية الماضین من طباطبا .

صحيفة الابرار فی مناقب العترة الاطهار نیز که قریب به هشتاد

هزار بیت می باشد یکی از تألیفات او بود و در تبریز چاپ شد (۱)

اسناد وزارت خارجه دولت روسیه تزاری

گزارشهای سفیر روس در تهران راجع به بابیان وزارت
امور خارجه (روسیه)

سند شماره ۱

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۸ صفحه ۴۹/۵۰ گزارشهای سفیر

۱- دانشمندان آذربایجان تألیف تربیت ص ۳۸۹ - ۳۹۰

دولگوروکی بوزیر امور خارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ شماره ۶
 ازچندی قبل تهران درحالت پراضطرابی بسر میبرد شخص سیدی
 که در اینجا معروف است به بساب و چندی بیش از شهر اصفهان بعلت
 ایجاد ناراحتی اخراج شده بود و سال گذشته بنابه اصرار اینجانب او را
 از سرحداتی ما که بآن نواحی سرنگون شده بود دور کرده بودند جزوه‌یی
 انتشار داده و در آن پیش گوئی کرده است که در آتیه نزدیکی ترا که
 باینجا هجوم آورده و شاه مجبور به ترك پایتخت خواهد شد این گونه
 پیش گویی‌ها تأثیر عمیقی درملتی زودباور مانند ملت ایران دارد .
 وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن میرود (پیش گوئی باب) از هم
 اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی در مردم کرده و آنان با وحشت انتظار خاتمه
 سال را که زمستانش خیلی سخت بود، دارند .

سند شماره ۲

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ صفحه ۳۶۰ گزارشهای سفیر
 دولگوروکی بوزیر امور خارجه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ شماره ۹۶
 اینجانب تا کنون چند مرتبه بوزارت امپراطوری راجع به رهبر
 فرقه اسلامی که به باب معروف است گزارش داده‌ام این فاناتیک بعلت ایجاد
 اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که در نتیجه فشار اینجانب او را
 از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه دریکی ازدهای اطراف ارومیه
 تحت نظر میباشد .

شخص مذکور خود را نائب امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد
 مضرة او طرفداران زیادی پیدا کرده و سه روز قبل بمن اطلاع دادند که

طرفداران باب بین ساری و بارفروش به اهالی مازندران حمله ور شده و در حدود صد نفر را بقتل رسانیده اند و در بین مقتولین نام مصطفی خان سر- کرده ایالت نیز دیده میشود .

پس از مشورت امیر (مقصود صدراعظم) با عده یی از اعیان مازندران که در حال حاضر در تهران میباشند تصمیم گرفته شد که برای سرکوبی این فرقه بی بندوبار از قوای نظامی استفاده شود و به شاهزاده ملک قاسم میرزا دستور داده شده است مراقبت بیشتری در حفاظت رهبران این اخلاکگران نظم اجتماعی مبذول دارد .

سند شماره ۳

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۹ صفحه ۲۳-۳۲ گزارشهای سفیر دولگوروی به وزیر امور خارجه نسلرود تهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ شماره ۹

اوضاع مازندران خیلی وخیم شده است طبق اطلاعات واصله در حدود دوهزار نفر از اصحاب برضد حاکم مازندران قیام کرده اند و در نتیجه حمله آنان مهدی قلی میرزا حاکم مازندران فرار اختیار کرده است و دو نفر از شاهزادگان داور میرزا پسر ظل السلطان و حسین سلطان میرزا پسر فتحعلی شاه در منزلی که بابیان آتش زده بودند تلف شده اند و همچنین پسر شاهزاده ملک آقا عبدالله میرزا کشته شده است .

سردار عباس قلی خان لاریجانی که از طرف دولت مأمور مبارزه با این طائفه که مسلحانه کمونیزم را ترویج میدهند، شده بود اقدام مؤثری معمول نداشته و اظهار داشته که باقوائی که در اختیار دارد قادر

بمقابله با بابیان نیست.

طرز رفتار شخص نامبرده (سردار عباس قلی خان) با اینجانب در موقع اقامت او در تهران که در گزارشهای تاریخ ۱۲ دسامبر سال گذشته بعرض رسیده شاید مقتضای باشد برای پی بردن بعمل اخیر او در مازندران باری بهر سو نظر می اندازی نهضت انقلابی مشاهده میشوند .

بند شماره ۴

پرونده ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحه ۶۸-۵۶ گزارشهای سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ شماره ۱۳ اخبار واصله از مازندران از سابق وحشتناکتر میباشد . بابیان که روز بروز تعدادشان در آذربایجان و تهران رو به افزایش است طوایف سوادکوهی و هزار جریبی را تاروهار کرده اند آنان (بابیان) با در دست داشتن شمشیر در حالیکه خود را آماده استقیال مرگ کرده اند حمله میکنند و حمله خود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازدهم (مهدی) میباشد شروع می کنند که ترس فوق العاده در بین اهالی مازندران ایجاد کرده .

این فرقه در دو جناح مبارزه خود را شروع کرده اند بدین معنی که هم برضد دولت و هم برضد علما قیام کرده اند ضدیت با علما بعلت آن است که آنان معتقدند که علما قادر نیستند احکام قرآن را اجرا کنند و مخالفت با دولت بسبب جلوگیری آن از حاکمیت روحانیت میباشد. شنیده میشود که عباس قلی خان لاریجانی در خفا به بابیان پیغام داده که او اقدام به حمله نمیکرد لیک چون مجبور به اطاعت امر شاه

است چنین وانمود خواهد کرد که با آنها مشغول مبارزه میباشد لیکن سردار لاریجانی بقول خود وفا نکرد و وقتی که بابایها متوجه شدند که نامبرده آماده حمله به آنان شده آنان پیشدستی کرده و چندین صدتن از افراد او را بقتل رسانیدند که در بین آنها افراد سرشناس و دوتا از برادرزاده‌های او بودند.

پس از این واقعه عباس قلی مدعی شد که نمیتواند باقوایی که در اختیار دارد بسا این فاناتیک‌هایی که دشمن خونین طائفه او شده‌اند بمقاومت و مبارزه پردازد و از دولت خواستار شده که کمک مؤثری باو بشود.

حاکم ایالت نیز توجه امیر (صدراعظم را باین نکته جلب کرده است که برای سرکوبی آشوبگران لازم است چند هنگ سرباز مجهز با توپ به مازندران ارسال گردد.

صدراعظم در این باره با میرزا محمد خان گلپادی مشورت می‌کند ولی میرزا محمد خان اظهار میدارد که فرستادن قوای دولتی به مازندران نتیجه‌اش آن خواهد شد که اغتشاشات و حالت انقلاب به تمام نقاط مازندران سرایت خواهد کرد و اهالی محل در این صورت با بابایان همدست خواهند شد با وجود این نظریه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی و توپ به آنجا بفرستد.

سند شماره ۷

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۱۶۲ گزارشهای سفیر

دولتگورویکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۸ مارس ۱۸۴۹ شماره ۲۷

از قرار معلوم از ارسال قوای نظامی بمازندران خودداری شده است و سلیمان خان افشار برای تحقیقات و دادن گزارش امر به دولت بآن صفحات حرکت کرده است و از موقعی که تصمیم گرفته شده که مأمور مخصوص را برای رسیدگی به عملیات و رفتار عیسی خان به کیلان بفرستند کمتر صحبت از نارضاییهایی که بین رجال این ناحیه بود، شنیده میشود .

سند شماره ۸

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۵۳ - ۵۴ گزارشهای
سفير دو لگوروکسی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۱ آوریل ۱۸۴۹
شماره ۳۲

طبق اطلاعات واصله از مازندران سلیمان خان افشار که مأمور بوده بانصیحت بابیان را وادار به اطاعت بکند در مأموریت خود موفقیت حاصل نکرد و همچنین حمله سردار عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان که بمنظور تسخیر استحکامات بابیان که تعدادشان بمراتب کمتر از قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلااثر مانده و درگیر و دار زدو خورد سردار در ناحیه کتف زخمی شده است .

سند شماره ۹

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۹۳ گزارش سفير به وزیر
امور خارجه نسلرود مریم آباد ۵ مه ۱۸۴۹ شماره ۳۶
طبق آخرین گزارشهایی که بدولت پادشاهی رسیده موفقیتهایی
در راه مبارزه با بابیان بدست آمده و به نگرانیهای دولت خاتمه داده

است بنابه اظهارات صدر اعظم موقعی که این فانانیک‌ها (بابیان) از قلعه کوچکی که در اختیار داشته‌اند خارج می‌شده‌اند قوای عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان با آنان وارد نبرد شده در نتیجه زدو خوردی که روی داده هزار و سیصد نفر کشته در میدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند (و به عقیده اینجانب نظریه آنان بیشتر قابل قبول است) که بابیان را برای مذاکرات دوستانه به خارج قلعه دعوت کرده‌اند و موقعی که آنان از قلعه خارج می‌شده‌اند قوای سلیمان خان با آنها حمله‌ور شده و کشتار بیرحمانه‌یی صورت گرفته است.

آن جناب ممکن است اینطور فکر کنید که موفقیتی که بدست دولت آمده خیلی مهم است نباید از نظر دور داشت که در مسائل مذهبی بخصوص موقعی که با فانانیزم توأم باشد عدم موفقیت و نارضایتی تولید روح سرکش کرده و قدرت و مقاومت را زیاده‌تر می‌کند.

سند شماره ۱۰

پرونده شماره ۱۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحه ۱۰۵ - ۱۰۰ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ شماره ۱۱ به مناسبت واقعه قتل فجیعی که چند روز پیش در میدان بزرگ تهران اتفاق افتاده افکار عمومی تحریک و یک نوع حالت بهت زدگی حکم فرما می‌باشد.

اینجانب قبلاً یکمرتبه دیگر نیز متذکر شده بودم که عملی که از برای بن بردن بابیان در سال گذشته در مازندران بوسیله قوای دولتی تحت سرپرستی مهدی قلی خان صورت گرفته بود باعث تشدید فانانیزم آنان

خواهد شد از همان موقع دولت متوجه شده بود که تعداد آن (با بیان) در تهران روز بروز زیادتر میشود این عناصر که پائی بند اصول هدایت نیستند و مالکیت افرادی را که جزو فرقه آنان نیستند محترم نمیشمارند فوق العاده خطرناک میباشند و وزرای ایران چون نظام اجتماعی را در خطر میبینند بر آن میشوند که عده‌یی از پیروان این فرقه را دستگیر و اگر در بازپرسی اعتراف به ایمان خود بکنند بلافاصله آنان را بقتل رسانند از جمله هفت نفر از دستگیرشدگان که به هیچوجه حاضر نشده بودند ایمان خود را کتمان کنند (تعداد با بیان در پایتخت از چندین هزار تجاوز میکند) مرگ را با آغوش باز استقبال کردند و مسرتی که در موقع کشته شدن آنها از خود نشان دادند نشان وفاتیزم آنان است که باعلی درجه خود رسیده است (معاون وزیر امور خارجه ایران میرزا محمد علی اظهار میداشت که این اشخاص به هیچوجه هیچ گونه اعترافی نکرده‌اند فقط سکوت آنان را حمل بر کفر کرده‌اند) جای تأسف است که اولیای امور آن بصیرت را ندارند که بفهمند که اینگونه اقدامات قادر به خاموش کردن احساسات مذهبی و وفاتیزم نمیشود بخصوص که در اینگونه موارد به هیچوجه موازن عدالت در نظر گرفته نمیشود و برای ترسانیدن مردم هر کس بدستشان برسد مورد مجازات و قتل قرار میدهند عده‌یی از با بیان که تحت رهبری سید یحیی که خود را شاگرد باب معروف میداند با عده‌یی از اوطیان یزدی تولید اغتشاشات پراهمیتی در شهر یزد کرده با بیان نامبرده به مقر حکومتی حمله کرده و ۸ نفر از سربازان را بقتل رسانده

و ۲۶ نفر را زخمی کرده‌اند و نائب آقا فرار اختیار کرده و استعفای خود را تقدیم دولت کرده است .

از موقعیکه لوطیان اصفهان شهر را ترك کرده انتظامات شهر بحال عادی برگشته لیکن باید متذکر شد که طرقي که دولت برای اعاده نظم و آرامش بکار میبرد زیاد مورد اطمینان نمیتواند باشد و نمیتوان امیدوار بود که آرامش دائمی برقرار شده است سیداسدالله پسر حاجی سید محمد باقر آقا مجتهد معروف با عده‌یی از بابیان باصوابدین سپهدار حماکم اصفهان از اصفهان بهزم تهران حرکت کرده با امید آنکه در تهران مورد عفو شاه قرار خواهند گرفت لیکن پس از طی سه منزل قوای دولتی که برای تعقیب و سرکوبی آنان فرستاده شده بود بآنان رسید و عده‌یی از آنان را بقتل رسانیدند، عده‌یی محدود ماندند و بواب و دیگران خود را بقم رسانده و بست اختیار کردند عده‌یی هم بسفست خراسان فرار اختیار کردند اما دسته‌یی موفق شدند خود را بتهران برسانند منجمله لوطی مشهور به میرزا عبدالحسین با همراهان خود که در حدود ۵۰ نفر بودند به تهران وارد و در مسجد شاه مقرر گزیدند و عده‌یی را که دولت به آنان دسترسی پیدا کرده بود مستقیماً به زندان روانه ساختند .

این گزارش سفیر زیاد روشن نیست .

سند شماره ۱۲

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۱۳۷ گزارش سفیر

دولتگوروکی وزیر امور خارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ شماره ۱۶

در اینجا شنیده میشود که بابیان در نظر دارند دست به عملیاتی

مانند اغتشاشات مازندران زده تولید ناامنی کنند و چون عقائد مضره این فرقه در بین توده ملت طرفداران زیادی پیدا کرده دولت در حال نگرانی بسر میبرد .

در زنجان (که بین راه تهران و تبریز است) تعداد بابیان به دو هزار نفر میرسد و تبلیغات آنان در بین اهالی تولید نارضایتی فراوان کرده است .

سند شماره ۱۳

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۳۸۳ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ شماره ۴۸ خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف از اصول دین و عدم مراعات قوانین قرآن مینمایند و عقائد فاناتیزم پیروان این فرقه روز بروز نفوذ بیشتری در مردم پیدا میکنند. چندی پیش دوباره در زنجان تولید اغتشاش کرده و عده زیادی از اهالی محل را بقتل رسانده و قوای دولتی قادر به جلوگیری از عملیات آنان نبوده اند و این عدم موفقیت قوای دولتی بار دیگر ثابت میکند که اقدامات شدید دولتیان از فاناتیزم آنان نکاسته بلکه کمک به تشدید آن می کند .

سند شماره ۱۴

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۳۵-۴۳۴ گزارش سفیر دولگوروکی به وزیر امور خارجه (سنیاوین) مریم آباد ۳ ژوئیه ۱۸۵۰ شماره ۵۳

از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل بخود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرماست همچنین با اقدامات مؤثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده فیروز میرزا برای جلوگیری از عملیات بابیان بکار برده شده است فعالیت آنان فوق العاده محدود شده است .

لرد بالمرستن از سفیر خود در ایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقائد این فرقه برای او بفرستد و اینجانب هم امیدوارم در آنیه نزدیکی بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور در اختیار من گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم .

فیروز میرزا موفق شده است به دستگیری و محبوس ساختن سید یحیی که یکی از رهبران انقلابی این فرقه میباشد و در نتیجه افراد او که در حدود چند هزار نفر بوده اند پراکنده و متفرق شده اند .

همچنین فیروز میرزا مبارزات شدیدی علیه پسر ایلخانسی شیراز شروع کرده نامبرده با اقدامات و عملیات خود سرانیه در اولیای دولت تولید نگرانی و عدم اطمینان کرده بود .

اطفعلی خان (تصور میکنم مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد) را بهچوب بسته و کتک مفصلی باو زده اند و باید امیدوار بود که این تنبیه شدید اثرات نیکویی در برداشته باشد. راجع به اعاده نظم و آرامش در زنجان که بابیان در آنجا ایجاد اغتشاش و ناراحتی کرده اند دولت مجبور است متوسل به قوای نظامی بشود چونکه از کلیه اقداماتی که تاکنون برای قضیه بطور مسالمت آمیز بعمل آمده نتیجه گرفته نشده است از قرار

معلوم رهبر این فرقه را که معروف است به باب و تاجال در مجلس در ارومیه تحت نظر بوده است بامر دولت در تیریز اعدام شده است .

سند شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۳۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۷۱ - ۴۷۰ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین مریم آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ شماره ۵۹ کلیه اقدامات دولت برای تسلیم شدن بابیان در زنجان بی نتیجه مانده و ملا محمد علی با عده‌ای در حدود سیصد نفر از این فاناتیک‌ها در یکی از محله‌های شهر سنگربندی کرده و باعث وحشت اهالی شده است. امیر سرانجام مجبور به اتخان تصحیم شدید شده و محمدخان بکلریگی سابق را پادوهار سرپاز و توپ به زنجان فرستاده است.

سند شماره ۱۶

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۶۲ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین مریم آباد ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰ شماره ۷۲ اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که با جان خود بازی میکنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان میدهند و از عهده دفع حملات محمد خان بخوبی برمیآیند جای بسی تعجب است که این عده باچه شهادتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می‌کنند .

رهبر آنان محمد علی به سفیر ترکیه سمیع افندی و همچنین به کلنل شیل (سفیر انگلیسی در ایران) مراجعه و از او خواهش وساطت کرده است لیک همکار انگلیسی من (سفیر انگلیس) معتقد است که بعید

بنظر میرسد که دولت ایران حاضر بشود که دول خارجی در این مورد
بکمک این فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شماره ۱۷

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۷۹ - ۵۷۵ گزارش
سفیر دولگورویکی به سناوین تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ شماره ۷۶
یکانه مسئله‌یی که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان
میباشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خونهای بیشمار قوای نظامی
شاهی موفق به از بین بردن يك مشت فائاتيك نشده‌اند بهمین جهت تصور
میکنم آنجناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل
کنند و بدین منظور نامه غلامباشی سقارت را که در معیت عزیزخان به
زنجان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم میدارد.

قسمتی از نامه غلامباشی

در قزوین پسروزی میرزا موسی با عده‌یی سوار و کدخدایان استقبال
ما آمده با تشریفات خاصی که در خور مقام او باشد (مقصود عزیزخان)
وارد شهر شدیم در اینجا چاپار امیر فرمانی مبنی بر لزوم اقدامات مؤثر
و خاتمه دادن اوضاع زنجان و ماندن در محل تا اتمام کار تسلیم مشارالیه
کرد. موقعی که ما به سلطانیه (۱) رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد

۱- شاید سلیمانیه باشد. سلطانیه صحیح است بین خرم دره و زنجان
قرار گرفته و گنبد معروف مقبره سلطان محمد خدا بنده در آنجا قرار دارد.

قوای نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتیم آنان از حاکم تبریز محمد خان گله فراوان داشتند و اظهار میکردند که بدون وجود او تاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود.

در روز جمعه سیزدهم ماه از سلطانیه حرکت و وارد زنجان شدیم حاکم زنجان اصلان خان و بکتر بگی تبریز محمد خان و سران نظامی باستقبال ما آمدند در اینجا آژدان باشی با حالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرارداد و گفت شما خجالت نمیکشید از آنکه مدت پنج ماه است شخص ملایی را محاصره کرده و هنوز نتوانستید او را دستگیر کنید من فردا او را وادار به تسلیم خواهم کرد آژدان باشی نامه‌یی گله آمیز به ملا محمد نوشته و او را بعلت قیام برضد شاه سرزنش کرده و باو پیشنهاد کرده بود با او به تهران بیاید و وعده داده بود که از شاه و امیر عفو او را بدست خواهد آورد. این نامه بوسیله نجف قلی خان از اهل ایروان برای او فرستاده شده بود لیک ملا محمد علی به پیشنهادهای آژدان باشی جواب رد فرستاده بود. عزیز خان (آژدان باشی) برای مرتبه دوم همان قاصد را نزد او فرستاد و تهدید کرده بود که اگر تسلیم نشود کلیه دارایی و زنان او نصیب سربازهای دولتی خواهند شد لیک ملا محمد علی در جواب گفته بود: من خود پادشاه هستم هر چه از دستت برمی آید بکن.

در روز چهارشنبه آژدان باشی قوای خود را در در اطراف زنجان صف آرائی کرده و باردیگر از ملا محمد علی خواستار تسلیم شد ولی آن اقدام هم مؤثر واقع نشد. سرانجام روز یکشنبه عزیز خان پس از دعوت لشکریان بر شادت فرمان حمله را صادر کرد و توپها همگی بصدا

درآمدند ليک بمحض آنکه سربازها به سنگرها نزديک شدند ۱۰ نفر از آنها کشته و بقيه فرار اختيار کردند . عزيزخان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر کرده اما چون از نتیجه کارزار ناامید شد سوار بر اسب شده در حالیکه به سربازها تأکید میکرد که باید در عرض دو روز زنجان را فتح کرد از محل دور شد . پس از حرکت آژدان باشی سربازان از ادامه حمله (از ترس) منصرف شدند در این موقع سه چهارم شهر در تصرف سربازها فقط يك چهارم شهر در دست ملا محمد علی بود . خانه‌هایی که در نواحی متصرفی سربازها بود تمام مخروب و چوب و تخته آنها بوسیله سربازها بفروش رسیده بود .

در بازدیدی که از لشکریان شاهی بعمل آمده معلوم شده است که از موقع ورود به زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ و زخمی از ۲۰۰ نفر تجاوز میکند چادری نیست که در آن سرباز زخمی وجود نداشته باشد کلیه بایبهای را که دستگیر میکردند بحضور آژدان باشی آورده و سربازان آنان را بقتل میرسانیدند در موقع مسافرت در هر منزل (ایستگاه - توقفگاه) برای آژدان باشی هدایای زیادی (قاطر - شال - نقدینه) می‌آوردند و رویهمرفته عایدات سرشاری نصیب او میشود .

سند شماره ۱۸۵

برونده شماره ۱۳۳ تهران صفحه ۵۷۲ گزارش سفیر دو لکوروکی

سناوین تهران ۶ اکتبر ۱۸۵۰ شماره ۷۸

بعقیده اینجانب بسیار بجا بود که دولت قضایای زنجان را جدی تر تلقی میکرد . اکنون در حدود ۵ ماه میگذرد که بایبان با بهترین سربازان

شاهی که تعدادشان به ۶۰۰۰ میرسد مشغول جنگ میباشند و محمد خان که سه چهارم شهر را در تصرف دارد نتوانسته است محله‌یی را که بابیان سنگر بندی کرده‌اند و با رشادت و شجاعت خارق‌العاده‌یی از آن دفاع میکنند، فتح کند.

گفته میشود که بکار بگی سابق تبریز شخص شجاع‌یی نیست و سر بازانی که تحت فرمان او میباشند دارای روحیه فوق‌العاده ضعیفی بوده و کاری از پیش نمیبرند.

در اینجا باین موضوع هیچ توجه ندارند که در مسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمیتوان با بکار بردن قوای نظامی حل کرد - بلکه قسمتی محتاج تعمق و سیاست بیشتری است.

سند شماره ۱۹

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ گزارش سفیر دولگوروی به سناوین تهران ۲۶ اکتبر ۱۸۵۰ شماره ۸۱

بابیان هنوز با شدت سابق مشغول نبرد میباشند و طبق اطلاعاتی که بدست ما رسیده (از زنجان) سرتیب فرخ خان که از کرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود بزنجان نزد بیگلر بگی برود گرفتار بابیان شده و این فائیکها او را آتش زده سوزانده‌اند تعداد بابیه‌ها را در زنجان در حال محاصره در حدود ۳۰۰ نفر میداند این اوضاع ناگوار و زاری شاه را مجبور کرده است که دوهنگ تازه نفس بفرماندهی پسر عزیز خان بزنجان فرستاده شود و احتمال میرود که قوایی که در آنجا فعلاً هستند فراخوانده شوند شاید بعزت آنکه در وفاداری آنان تردید حاصل شده باشد.

سند شماره ۲۰

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۹۹ گزارش سفیر
دولگوروکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ شماره ۸۴
برای قلع و قمع بابیان بتازگی قوای جدید بزنجان فرستاده شده.
اخیراً حاکم این شهر امیر اصلان خان برادر مادر شاه را متهم ساخته اند که
رفتاری رویه او باعث شده است که بابیان در مقابل قوای شاهی باین
سرسختی مقاومت کنند.

سند شماره ۲۱

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۲۷۷ و ۲۲۶ گزارش سفیر
دولگوروکی به سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ شماره ۲۶ به اغتشاشات
زنجان خاتمه داده شده است. پس از تقریباً ۶ ماه محاصره قوای نظامی
موفق شده اند کانون شورش را خاموش کنند بابیان تا سرحد امکان از خود
دفاع میکرده اند و آخرین نفرات آنان در حدود بیست نفر بوده اند و در
یک زیر زمین مخفی شده بودند که آنان را نیز قطعه قطعه کرده اند.
صرفنظر از مخارج مادی این نبرد برای ایران بقیمت جان ۱۵۰۰ نفر
سرباز تمام شده است.

سند شماره ۲۲

پرونده شماره ۱۲۹ تهران ۱۸۵۱ صفحه ۱۵۶ گزارش سفیر
دولگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۰ فوریه ۱۸۵۱ شماره ۱۲
اینطور بنظر میرسد که بعد از واقعه زنجان بابیان باز ساکت نشده

و خوف بدل آنان راه پیدا نکرده و در صدد تهیه شورش و اغتشاش جدیدی میباشند و دولت که نسبت بآنان هیچگونه شفقتی را جایز نمیداند برای از بین بردن آنان از هر وسیله بشود استفاده میکند عده‌یی زیاد از آنان را اخیراً در شهر بقتل رسانده‌اند و باوجودی که در موقع مجازات از عقیده خود کتمان کرده‌اند بآنان رحم نکرده و در میدان ارك مقتولشان ساخته‌اند .

سند شماره ۲۳۰

پرونده شماره ۱۵۸۲ تهران صفحه ۵۰۳ - ۵۰۱ گزارش سفیر دولکوروکی به سناوین مریم آباد ۱۱ اوت ۱۸۵۲ شماره ۵۵ اینجانب قبلاً نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمیتوان حل کرد. همانطوریکه انتظارش میرفت نه‌کشتار مازندران و نه قضیه زنجان هیچکدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری نکرده و اخیراً بمناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه شده دولت کلیه افراد منتسب باین فرقه را تعقیب و زندانی میکند و طبق اطلاعاتی که بدست آمده عده‌یی زیاد از آنان در تهران مخفی میباشند که در بین آنان از هر طبقه وجود دارد (حتی افراد درباری)

دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که در قضیه سوء قصد سوم اوت شرکت داشته‌اند بخوبی میداند و اطلاع حاصل کرده است که ۴ نفر از آنان مدت یکماه است در زرگنده بطور پنهانی بسر میبرند و وزارت امور خارجه بوسیله نامه‌یی از اینجانب تقاضا کرده بود که اجازه داده

شود در این دهکده به تفتیش بپردازند . من به‌سلافاصله به غلامباشی دستور دادم که با مأمورین دولتی در این امر همکاری و (ضمناً نظارت) کند و پس از جستجو موفق به دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده كمك کرده به دستگیری دو نفر دیگر که در اوین (يك فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند نفر چهارم از قرار معلوم از اقوام میرزای (منشی) سفارت میباشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده (منشی) از بابیان است و تبعه دولت ایران میباشد و از کارمندان رسمی ما نیست بدست دولت ایران سپرده شد .

دو نفری را که در اوین دستگیر کرده بودند شبانه به زرگنده آورده و در خانه یکی از مستخدمین ماجای دادند . فراشهای شاه حاضر نبودند این دو نفر را به‌سلافاصله به نیاوران روانه کنند و اظهار میداشتند که در راه ممکن است مورد حمله قرار گیرند من اصرار کردم که آنان را ببرند و برای حفاظت ده سرباز و يك افسر جزء از قوای انتظامی ایرانی سفارت در اختیار آنان گذاردم .

مدت زمانی است که در تهران يك زن بابی تحت نظر رئیس نظمیّه محبوس میباشد گفته میشود که با وجود محدودیتهائی که برای او قائل بودند او با وسائلی موفق میشود همکیشان خود را دور خود جمع کند و سرانجام زن نامبرده را در باغی در حضور آزادان باشی خفه نمودند و چهار نفر دیگر از بابیان را از وسط شقه کرده اند . در بدن آنان شمعیهای روشن داخل کرده و در این حال آنها را در شهر میگردانند . این بدبختها در حالیکه بشاه ناسزایم میگفتند اظهار شادمانی میکردند که باین ابهت و

جلال جان میدهد.

همچکس جرأت ندارد از دولت و حتی از شاه خواستار عدالت و رسیدگی برای تعیین گناهکار و بی گناه بشود و در موقع مجازات هیچ فرقی بین آنانی که در سوء قصد دخالت داشته اند و آنانی که مشهور به بایی بودن هستند نمیگذارند و این طرزداوری فائاتیسم بسایهها را بیشتر تحریک خواهد کرد و بدین ترتیب شاه در معرض خطر بیشتری قرار خواهد گرفت.

سند شماره ۲۴۵

پرونده شماره ۱۵۸ تهران ۱۸۵۲ صفحه ۵۰۹ و ۵۰۸ گزارش سفیر-

دولت گوروکی به سناوین مریم آباد ۱۲ اوت شماره ۵۶

دولت ایران سه روز قبل به سانک پترزبورگ قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی شاه (جان سلامت بدر بردن از سوء قصد) میباشد کشتار فجیعی که بعد از واقعه سوء قصد در تهران شروع شد و مناظر دلخراشی که من شاهد آن بودم مرا بر آن داشت که شخصاً نزد میرزا آقاخان رفته تا با او بفهمانم خاتمه دادن باین قضایا بمنفعت شاه میباشد و اگر مجازاتی در کار هست لااقل قبلاً رسیدگی بشود و بین شرکت کنندگان در سوء قصد و آنان که فقط اصول باب را تبلیغ میکنند فرقی گذاشته شود من مخصوصاً این نکته را متذکر شدم که برای شخص پادشاه خیلی خطرناک است که جلوی کشتار دسته جمعی در ملا عام را نگیرد و او نباید مرتکب قتل بشود فقط به انگای آنکه هر کس را میخواهد میتواند

مجازات کند، صدراعظم (میرزا آقاخان) با نظریات و عقیده اینجانب کاملاً همراه است اما اعتراف کرده که قادر نیست جلو خشم شاه را بگیرد و محرک انتقامجویی را مادرشاه و حاجی علی خان فراشبازی معرفی کرده تاکنون تعداد بابیان را که بقتل رسانده اند به ۹ نفر میرسد و تصمیم دارند عده زیادی از بابیان را بین مأمورین متنفذ دربار و نظامیان و علماء تقسیم کنند تا آنان بدست خود بابیان را بقتل برسانند.

سند شماره ۲۵

پرونده شماره ۱۵۸ گزارش سفیر دولگوروی به سناوین تهران
۱۸۵۲ صفحه ۶۰۸-۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲ شماره ۶۶

بابیان آنچه من از اظهارات امام جمعه درك كردم با اصول اسلام مخالف بوده و آنها را رد میکنند و ضمناً در سیاست مدعی شاه مملکت میباشد. آنان در صدد تأسیس دیانت جدیدی هستند و طرفدار تقسیم اسوال (بطور تساوی) بوده و میتوان اهداف و مقاصد سیاسی واجتماعی آنان را شبیه به کمونیستهای اروپا کرد. (۱)

۱- این بیست و پنج سند از کتاب ایوانف نهضت بابیت در ایران از صفحه ۱۵۹ - ۱۴۳ ، ترجمه شده است. اصل کتاب بزبان روسی در مسکو در سال ۱۹۳۹ بطبع رسیده و گزارشهای سفیر روسیه در ایران از آشپو وزارت امور خارجه استخراج شده است اصل گزارشهای سفیر بزبان فرانسه بوده است .

در مجله پیام نوین سال دوم شماره نهم خرداد ۱۳۳۹ چاپ تهران در زیر عنوان آثار مؤلفین روس درباره ایران چنین ثبت است: ایوانوف م.س شورش بابیان در ایران سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۵۲ ، مسکو لنینگراد نشریه فرهنگستان علوم ا. ج. ش ۳ جلد ۳۰

سیر حکمت و کلام در ایران

بنابه عقیده یکی از فضلا : (۱) دوره هیجان عقلانی روحانی را که بر زمینه مشرب صدرالمتألهین و شاگردان او جریان داشت قریب دوپست سال باید دانست که در این مدت قوه مجتمع شده اهل باطن با آتش افکار مستعدین دامن میزد اهل ظاهر هم در ایستادگی و محافظه کاری چنانکه گفته شد دریغ نمیکردند .

در این احوال از مردم احساسی بنادر فارس شخصی پدید آمد که در روحانیت شیعه مذهب طرح تازه‌یی ریخت و او احمد بن زین الدین هجری احسائی بود شیخ احمد احسائی که در عراق عرب تحصیل کرده همانجا اقامت داشت برای ترویج طریقه خود بایران آمده مدتی در یزد و اصفهان و کرمانشاهان و غیره توقف کرده افکار خود را ترویج میکرد و جمعی پیرو یافت .

شیخ احسائی خود را همه چیز میدانست فقیه، حکیم، متکلم، اخباری، عارف و اهل کشف و اشراق .

ملا علی حکیم نوری

شیخ احسائی با اینکه با اصطلاحات صدرائیین چندان آشنا نبود آنان را تخطئه میکرد و تصور مینمود طریقه ملا صدرا سیراب کننده تشنگان وادی معرفت نیست و برای این کار سرچشمه شادابتری باید

۱- رساله آیین بهی در ایران بقلم یحیی دولت آبادی نسخه خطی

بدست آورد .

از طرف دیگر دو دسته از روحانیان با او مخالف بودند اول قشرین و اهل ظاهر دوم پیروان طریقه ملاصدرا از اهل باطن چنانکه در اصفهان ملاعلی حکیم نوری و شاگردان ملاصدرا که اول شخص روحانی آن شهر شمرده می شد از شیخ احساسی ملاقات نکرد بلکه پسرش میرزا حسن را بملاقات وی فرستاد میرزا حسن هم که مردی دانشمند و پیرو مشرب پدر بود بطریقه ملاصدرا نمیتوانست با شیخ احساسی توافق نظری حاصل کند .

بالجمله در اصفهان که در آن زمان دارالعلم ایران بود بواسطه مخالفت این دو دسته از روحانیان با شیخ احساسی کار او رونقی نگرفت و خواست به عراق عرب بازگشت کند در کرمانشاهان طرف توجه یکی از شاهزادگان بزرگ قجر که در آنجا حکومت میکرد واقع شده تا حاکم مذکور زنده بود شیخ با عزت و حرمت بسیار در آن شهر اقامت داشت و چون او در گذشت شیخ به عراق عرب رفته آنجا اقامت گزید و حوزه ریاست شرعی و تدریس معقول و منقول و دائره ارشادی برای خود مهیا ساخت و باید دانست که در آن زمان عراق عرب هنوز مرکز روحانیت ایران و ایرانی نبود رؤسای روحانی شیعه مذهب عرب یا متعرب ایرانی الاصل در آن اماکن شریف ساکن بودند و بر اعراب شیعه آن سامان پیشوایی میکردند بی آنکه در ایران نفوذ قابل توجهی داشته باشند .

رؤسای مذکور هم بشیخ احساسی تعرض نداشتند و اگر باطریقه او مخالف بودند بحدی نبود که پیشرفت کار او را مانع بوده باشد این بود که طریقه

شیخ احسائی در عراق عرب قوت گرفته حوزہ ریاست او وسعت یافت صدای او در عراق عرب در ایران و بلکہ در ہندوستان بلند گشت تجدید خواہان از طلاب علوم دینی دور او جمع شدند و طریقہ شیخی در مذهب جعفری از اینجا شروع شد .

شیخ احسائی در عراق عرب و در ایران پیروان زیاد داشت و در عین حال مخالف ہم کم نداشت بی آنکہ بتوانند او را از تعقیب کردن خیالات خود بازدارند مخالفین شیخ با او بدزبانی میکردند چنانکہ یکی از آنان در یکی از تالیفات خویش جملہائی از تحقیقات شیخ نقل میکند و آخرش مینویسد « انتہی ہجـوالہجـری » یعنی مہمل گوئی شیخ ہجری .

دعوی رؤیت شیخ

بیشتر چیزی کہ قلب دوستان شیخ را جالب میکرد و آتش کینہ دشمنانرا برافروختہ می ساخت دعوی رؤیتی بود کہ او مینمود چہ بنابر طریقہ شیعہ ہر کس در زمان غیبت امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری ادعای رؤیت آنحضرت را بکند او را دروغگو و افترازندہ باید شناخت در این صورت گفتار شیخ احسائی کہ میگفت سمعت عن الحجۃ آتش کینہ روحانیان اہل ظاہر را شعلہور می ساخت و شاید بعضی از پیروان او ہم کہ بمذاق اہل ظاہر انس داشتند گفتار شیخ را بر این حمل میکردند کہ در خواب دیدہ باشد .

شیخ احسائی در ضمن مباحثہ او مواعظہا و خود در خلال تالیقاتش

بظہور مہدی موعود وعدہ نزدیک میداد .

شیخ چند مرتبہ ثروت خود را بہ بینوایان بخشید

شیخ احسانی ہالیکہ چند مرتبہ دارایی خود را میان فقراتقسیم کردہ بود باز مہول شدہ بادولتمہدی زندگانی میکرد یکی از شاگردان وی جنابکہ شنیدہ شد در این موضوع از وی پرسید یاخواست پرسد و شیخ جدس زد و گفت در خواب علی بن ابی طالب را دیدم بمن امر کرد راہ حق و صواب را بخلق بنمایانم و من مدتی در این کار متحیر بودم تا آنکہ باز در عالم خواب یکی دیگر از امامان را دیدم بمن فرمود یا احمد احب مولاك چون بیدار شدم داشتم این تاکیدی بودہ است در اجرای امر مولایم علی بن ابی طالب این بود کہ قیام کردم و براہنمائی خلق پرداختم و چون اتمول حاصل کردم و چند مرتبہ ہرچہ داشتم بہ بی نوایان دادم در مرتبہ آخر کہ خواستم باین کار اقدام کنم باز درعالم رؤیا خدمت یکی از ائمہ رسیدم بمن فرمود خدمتی کہ بعمدہ توگذارده شدہ است انجامش باتمول و عزت ظاہری صورت پذیر است این بود کہ دیگر باین کار اقدام نکردم و اینک باثروت زندگانی مینمایم .

شیخ احسانی در سال ہزار و دوست و چہل و سہ ہجری بمکہ رفت و در سہ منزلی مدینہ وفات یافت سنش در حدود نود سال و ہشتاد و ہشت بود و در قبرستان بقیع مدفون گشت .

سید کاظم رشتی جانشین شیخ شد

شیخ احسانی از میان شاگردان خود يك تن را برای جانشینی خویش برگزید و آن سید کاظم رشتی بود شیخ احمد سید رشتی بسیار احترام میکرد و تا او در مجلس حاضر نمیشد بدرس گفتن شروع نمیکرد پس از وفات شیخ احمد احسانی پیروان وی بی اختلاف کلمه سید رشتی را نایب مناب وی و پیشوای خویش دانستند حوزه درس و ریاست شرعی او قوت گرفته در مقابل فقهای بزرگ عرب که در کربلا بودند طریقه شیخی را پسند نمیکردند حوزه و مقام خود را نگهداری کرد و چون نماز جماعتها در کربلا بیشتر در حرم امام حسین (ع) و اطراف آن برپا می شد طائفه شیخی که در احترام کردن از قبور ائمه و دین غلو داشتند در بالای ضریح حسین (ع) نماز نمیکردند و آن مکان را فوق العاده تقدیس میکردند. مخالفین آنان از روحانیان شیعه و پیروان آنان که در بالای سر ضریح حسین نماز میخواندند در مقابل شیخی بالاسری فامیده شدند بالجمله جمعی کثیر از فضالای شیخی در حوزه درس سید رشتی حاضر میشدند و هر چه در آن حوزه گفته و شنیده می شد روی تعلیمات شیخ احسانی بود با تحقیقاتی که نایب مناب او از روی بسط اطلاعات و آشنائی با اصطلاحات اهل فن بر آنان میافزود.

دوره ریاست سید کاظم رشتی

دوره ریاست سید رشتی شانزده سال طول کشید طائفه شیخی در همه جا از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سید کاظم معالم دین خود را بجا میآوردند و خود را از دیگر فرقه های شیعه ممتاز میدانستند بصدرائین بی اعتنا بودند چون که رئیس اول ایشان شیخ احسانی مؤسس

این طریقه یا معلم اول این مکتب را بجای صدرالظاهر خوانده او را تخطئه کرده بود و بروحانیان اهل ظاهر از فقها تازم پروبال گشوده بی اعتنا بودند چونکه آنان رافضی ظاهر پرست میدانستند و خود را اهل معنی و باطل میشمردند.

بیهیچیک از دو فرقه مذکور یعنی فقها و حکما هم لازم نمیدانستند بایک فرقه از شیعه که در میان آنها اهل قدس و تقوی و پیرو اخبار و آثار آل علی فراوان تعرض کرده آنان را از پیروی طریقه خود باز دارند فاصله که در طبقه اول و دوم رجال دولت ایران هم که طرف ملاحظه تمام فرقه‌های روحانی بودند از پیروان طریقه شیخی متعدد دیده میشدند و روی دل تجددخواهان از اهل آئین نیز بحکم آنکه در هر تازمه بی لذتیست بهجانب حوزه شیخی بود.

اما اینکه گفته شد اصولیین که تازم پروبال میگشودند بلی این موضوعی ست که بآیین تشیع ایران مربوط است بیش از آنکه بهمین طریقه جعفری در میان عرب مربوط بوده باشد و زائد نخواهد بود چند سطری در این موضوع نوشته شود تا خوانندگان را موجب مزید اطلاع بوده باشد.

مشرب اخباری

روحانیان شیعه چه ایرانی و چه عرب وجه غیر آنان در استنباط مسائل شرعی فرعی از روی دلیلهای تفصیلی که این کار نمایان عام امام دوازدهم است در زمان غیبت از بعضی تنها قرآن آنها ظاهرش و اخبار

و احادیث را که صادر شدن آنها از یکی از معصومین معلوم نبوده باشد
 ذلیل رأی و فتوای خویش قرار میداده‌اند و باین دسته از رؤسای روحانی
 شیعه مذهب اخباریین گفته می‌شده است :

مشرّب اصولی

دسته دیگر کسانی بودند که اصول فقه چون استصحاب و اصل
 برائت و غیره را نیز در اجتهاد خود دخالت میدادند اینان اصولیین
 نامیده میشوید و هر دو دسته بیکدیگر بی اعتنا بودند و رفته رفته دزدو
 سه قرن اخیر در میان مجتهدین ایرانی بحث کردن در مسائل اصولی
 رواج یافت و این موضوع که نگارشش بیش از این یکی دو صفحه در
 مقدمه کتابهای فقهی اختصاص داشت در رساله‌های خصوصی مانند معالم-
 الاصول و بلکه کتابها مانند قوانین میرزای قمی و سایر اساتید تألیف
 یافت و روز بروز بر شاخ و برگ آن افزوده شد و پیروان این رویه
 قوتی گرفتند و مورد ملاحظه اخباریین شدند و بعضی از اخباریین که
 اهل حکمت و عرفان هم بودند از طعن زدن با اصولیین دریغ نمیکردند.

مذهب شیعه

آیین بطریقه تشیع در ایران بود هنگامیکه ملت و دولت و
 شریعت آمیخته بود مانند زمان سلطنت شاه عباس کبیر همانطور که قدرت
 سلطنت دولت را عظمت بخشید آئین را هم قوت داد و دماغ مستعدین را
 برای تحقیقات تازه علمی و ادبی و روحانی آماده ساخته هیجان شدیدی

در افکار تولید کرد .

میرداماد و شیخ بهاء الدین

توسعه فکر و ذوق ادبی شیخ بهاء الدین و ذقت نظر میرداماد در مسائل فلسفی از يك طرف روح تازمبی در وجود شاگردان ایشان تولید کرده همه را بتحقیق و مشائین از حکماء و اشرافین از آنان را موجب نشئت افکار محصلین معقول و منقول شده بود دائرة عرفان هم که اساسش بر الهامات غیبی بود و پدای بست افکار ظاهر پرستان و ادله اهل استدلال نبود روز بروز بر قوت خود میافزود .

در این حال زمینه برای جمع آوری افکار مختلف آیین حاضر شده کامطالبین را تشنه اصلاحات تازه فلسفی و عرفان و شرعی گردانید این بود که بعد از وفات میرداماد که در سال هزار و چهل هجری واقع شد .

املاصدرای شیرازی

یکی از لایقترین شاگردان او و شاگردان فاضل معاصرش شیخ بهائی بمیدان جمع آوری افکار مزبور قدم نهاد و او محمد صدرالدین شیرازی بود که املاصدرا معروف شد و صدرالمتألهین لقب یافت .

املاصدرا خواست میان حکمت و کلام و عرفان و ظاهر شرع یعنی قرآن و حدیث جمع ننوده طریقه خاص ایجاد کند و تا يك اندازه بمقتضود خود رسیده روحی دل دانشمندان و اهل معرفت را بجانب خود متوجه ساخت .

ملاصدرا در عین حکمت مآبی علاقه‌مندی شدید خود را بقرآن و حدیث ظاهر ساخته بگشوده بودن دریچه الهامات غیبی هم بروی خود اشاراتی دارد و در حال بعضی از مسائل مشکل حکمت و عرفان میگوید با تضرع و زاری بدرگاه الهی حقیقت امر بر من مکشوف گردید و در مقام مفاخرت گوید :

وهذا مما من الله على بعضی فقراته

فیاض لاهیجی و فیض کاشانی

بالجمله تعلیمات ملاصدرا افکار اهل معرفت را برای پی بردن بحقائق از راه کشف و الهام حاضر ساخت و چون در سال یکهزار و پنجاه هجری از دنیا رفت و شاگردانش کشته‌های ویرا آبیاری کردند مخصوصاً دوتن از ایشان که هر دو داماد وی بودند و یکی از جانب او فیض لقب یافت (ملا محسن کاشانی) و دیگری فیاض (ملا عبدالرزاق لاهیجی) پس اختلافات مذهبی در این عصر بواسطه عملیات ملاصدرا و پیروان او تا يك اندازه رنگ افتلاف بخود گرفت اما نتوانست افکار بهیجان آمده را آرام کند و تشنگی‌ها را برطرف سازد و روز بروز در حوزه حکمت و عرفان و عالم تشیع روح پیروی افکار تازه و توجه بالهامات غیبی قوت گرفت و با حوزه روحانی ظاهری نبرد باطل کرد .

و باید دانست که روحانیان قشری که از آنان باطل تعبیر میشود در اواخر سلطنت صفوی قوت گرفتند و بآبی اطلاعی از سیاست حقیقی اسلامی و از افکار عالم بشری خواستند بردوات و ملت حکومت کنند و .

در مقابل هیجان فکری عقلانی اهل باطن ایستادگی میکردند .
 کوتاه - نظری غوام از يك طرف و ضعف سلطنت بی لیاقت ترین
 پادشاهان صفوی هم از طرف دیگر با آنان فرصت میداد .

اصالت وجود و ماهیت

گویند شیخ احمد احسائی مردی فاضل بود اما در بعضی علوم
 استاد ندیده بود! هر سؤالی در هر کار از او میکردند نمیدانم را حرام
 میدانست! با مطالعه کتب جواب میخواست بدهد! از اصطلاح کتب حکما
 و عرفا بی خبر بود! این هم بدون شنیدن و درس خواندن ممکن نیست لذا
 شیخ در امهات مسائل اصول معرفت برخلاف رفته سلسله طولی و عرضی
 و ربط حادث بقدم او مسئله شیشیت شیشی بصورت بلکه مسئله اصالت
 وجود و ماهیت که تمام حکمت بر آن مترتب است درست ندانست!
 ماهیت را اصل دانست .

یزدان و اهریمن زردشت و نور و ظلمت هندوها

بعلاوه از اینکه احدی باین قول رفت مستلزم قبول کردن مذهب
 مجوس است که یزدان و اهرمن باشد! تصدیق کردن هندو است که به نور
 و ظلمت قائلند! صفات ذاتی را که بنای دین اسلام بر او است در جواب
 مسیحیان که اقا نیم سه گانه قائلند! اشاعره که صفات را زائد بر ذات
 دانسته اند منکر گشت - از آن جمله علم است که عین ذات حق است میگوید
 نگویید چرا که تکلم در ذات جائز نیست! سلسله طولی و عرضی خود

جمل کرد! و لازمه جرف او این است که منطق بوج است! مغالطه باعوام
کرد. که میزان ما کلام اهل بیت است گفته است اگر علم منطق حق باشد
پیغمبران باید حیوان باشند چه آنکه انبی انسان و کل انسان حیوان
نتیجه دهد فالنبی حیوان از این پریشان نویسی او دو طایفه در مذهب
اسلام پدید آمدند یکی نام خود را رکن رابع و دیگری باب نهاد!
گتبی نوشتند و بروی یکدیگر تاختند!

ترقی زمان چیست؟!

کلمات پریشان شیخ در زمان سید کاظم رشتی رسید خود تحقیقاتی
در او افزود سید علی محمد شیرازی و حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی
هر دو در روضه حسینی در حوزه سید رشتی بودند! این مطلب را که عالم
نطفه بود و علقه شد و آنجا که انسان شد و در زمان آدم متولد و رفته رفته
ترقی کرد در زمان حضرت محمد (ع) بالغ و در زمان شیخ احمد بکمال
رسید عنوان کردند! بعد از سید گفتند در این زمان ترقی بیشتر کرده!
کتب را باید از مردم گرفت و گرنه ایمان ندارد هر کس معتقد بر کن نباشد، اگر
ایمان به رکن نیارد از تمام اقسام کافران بدتر است آن دیگری همین دعوت را
بدون خدعه کردن هستم ناسخ کتاب حق و نبی مطلق! نهایت اینکه اولی از
لازمه حرفش نسخ نمیرسید بلکه کذب کتاب میرسید که الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی اگر راست باشد پس ترقی زمان آقا
یعنی چه؟!

خلاصه زمان ترقی کرده دوره ظهور الوهیت را اقتضا کرده نمیدانم

بعد از این چه اقتضا نماید که لیس وراء عبادان قریه! راستی اگر زمان ترقی نکرده باشد .

جسد عنصری چیست؟!

شیخ احمد احسائی در شرح عرشیه صفحه ۱۷۹ سخنانی دارد که خلاصه اش این است: حرفهای مشرکین عرب را از سر گرفته است ایشان هم حرفشان همین بود که جسد عنصری پوسیده شد چه گونه خواهد رجوع کرد؟! شیخ احمد همان حرف را زنده میکند! جسد عنصری رفت پی کار خود و تمام اجزاء و باصل خود ملحق شد! چیزی که ماند جسد باقی ماند و او غیب، بود! در اول پس اولی مفقود شد! گوید مراد از قبر محل گرفتن تربت است که ملک بامر خدا اثربت او را از آنجا گرفته بود و از آنکه تربت ظاهری نباشد تربت باطنی باید باشد و این هم محلی ندارد ۱۱

آیا تناسخ است؟!

در اینکه عالم آخرت غیر از عالم عنصریست شبهه‌یی نیست عقل حاکم است! باید هیئت آن عالم طور دیگر باشد! وگرنه همین بدن، باین هیئت بدون کم و زیاد از این نشاء بردن و در آن نشاء بدون کم و زیاد آوردن منافی کار حکیم است! چه اگر مقصود جزای اعمال بود و در این عالم هم برای خدا امکان داشت! دیگر در آن عالم چرا؟ اگر بگویند با این بدن عنصری ممکن نبود تمام لغت را دریابد پس باید در آن عالم

هم اگر همین بدن بی کم و زیاد باشد همین است، پس مسلماً آن عالم عالمی است غیر از این عالم حالا جسم لطیف میشود یا روح مجرد یا طور دیگر است باید به برهان مراجعه کرد! همین قدر دانیم باید بدن عنصری اگر باشد پس باید در همین عالم باشد! این بازگشت می کند به تناسخ مثلاً مردن یعنی پراکنده شدن اجزاء یعنی هر جزئی بکلی ملحق شود! یعنی عنصر آبی بآب و ناری به نار و خاکی ب خاک و هوا به هوا پس اگر بخواهد دوباره همین اجزاء را بگیرد و همین جسم را درست کند باید در همین زمین و همین هوا و همین کرم آب و کرم نار یعنی در مقرر سطح فلك قمر باشد پس باید در همین زوی زمین باشد. این محال است چه آنکه غلط است خلقها آمده اند و مرده اند اگر زنده شوند دیگر از خاک چیزی نماند چه آنکه هر بدنی از مرده ها خاک خود را بردارند زمین تمام میشود و جای ماندن هم ندارد چه آنکه اگر هزار سال بنی نوع انسان نمیرند زمین وسعت ایشان را ندارد زنده کردن ایشان و دوباره بجای دیگر بردن امکان ندارد چه آنکه مرکز خاک دیگر نیست! اگر طوری باشد که تصادم نکنند پس جسم دیگرند .

در بیشتر احادیث بهشت در آسمان چهارم است! در بعضی در بالای فلك اطلس است! پس انسان را در تهران زنده کردن و با آسمان چهارم بردن امکان ندارد قدرت خدا مینگریم ولی ۹۰۰۰!

ولی از روی قانون میگوییم و صریح قرآن است (یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات مطویات بیمینه) پس میرساند زمینی ست غیر از این زمین پس اجزاء انسان معادل اجزائی است غیر از این اجزاء پس چون چنین شد چه انتظاری است برای خداوند که ایشان را در آن روز زنده

کند پس باران باریدن غیر از این باران است پس خدا چرا وقت مردن زید بدن او را درست کرده نداشته باشد؟ جهت این انتظار چیست؟ آیا تناسب را می‌رساند که مدتی اجزاء بدن زید در میانه عناصر بماند تا دوباره با آلات خارجه جمع شود انسانی شود آیا روح سوا بود از آن اجزاء؟ یا آنکه در آن اجزاء خواهند بود!

رویه پیروان شیخ وسید و باب

گویند در رویه وسلوک پیروان مکتب شیخ احمد احسائی وجانشین او سید کاظم رشتی با سید علی محمد باب که ابتدا در شهر شیراز مولد خود دعوی بابت کرد سپس خود را بنامهای دیگر، نقطه اولی، ذات حروف السبع، شجره حقیقت و غیره خوانده و صریحاً در حبس ماکو دعوی قائمیت کرده است اختلافات آشکاری پیدا شده ۱۱ و برای آگاهی خوانندگان درباره عموم این افراد با اشاره مختصری قناعت میشود، بیشتر بیان رفتار حجة الاسلام ملامحمد مامقانی مجتهد مشهور تبریز و فتوای او بر کشتن سید علی محمد می‌پردازد، برای این منظور از کتابی که ملامحمد تقی مامقانی فرزند او در اجرای امر ناصرالدین شاه نوشته و در پایان آن چنین ذکر کرده (فارغ شد از تسوید این اوراق منشی آن بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد التبریزی مامقانی در پانزدهم شهر شوال المکرم از سنه ۱۳۰۶ هجری و امید که مقبول طبع مبارک همایونی آید) استفاده میشود.

لیک پیش از ورود بمطلب مناسب است باین نکته توجه شود آیا

سید علی محمد باب هم جزو شاگردان سید کاظم بوده است یا نه؟ اگر بوده چه مدت و چگونگی آن چه بوده؟ برای روشن ساختن این قسمت بهتر است از بیانات خود سید باب آورده شود .

نخست در پایان خطبه اول تفسیر سوره بقره است (فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ فِي يَوْمِ الَّذِي إِذَا ارْتَدَّتْ أُنْشَاءُ ذَلِكَ الْكِتَابِ قَدْرَايَتِ فِي لَيْلَتِهَا بَانَ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ قَدْ صَارَتْ ذَرَّةَ ذَرَّةٍ وَرَفَعَتْ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى جَاءَتْ كُلُّهَا تَلْقَائِي ثُمَّ اسْتَقَامَتْ ثُمَّ جَاءَ خَيْرُ فُوتِ الْجَلِيلِ الْعَالَمِ الْخَلِيلِ مُعَلِّمِي رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ هُنَاكَ وَقَدْ أَخْبَرْتُ بَعْضَ النَّاسِ قَبْلَ الْخَبَرِ بِنُومِي فَضَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِجُودِهِ) که مصرح است در آن روزی که اراده کرده انشاء این کتاب را شب آن در خواب دیده است زمین مقدسه (کر بلا) ذره ذره شد و در هوا بلند و همه آن آمده است در برابر خانه اش ایستاده .

بعد خبر وفات دانشمند جلیل دوست معلم من رسید . پیش از رسیدن این خبر خوابم را ببرخی از مردم خبر دادم پس درود فرستد خدا براو بجودش در این بیان بطور روشن او را معلم خود خوانده و نیز در یکی از آثارش که ظهور الحق هم اصل خط نقطه اولی را میان دو صفحه ۲۶۳ و ۲۶۴ گراور کرده و رو نوشت آنرا با اسقاط های زیادی در صفحه ۲۲۳ چاپ کرده است مینویسد از آنجایی که همیشه صبح میدیدم تلاوت می کردند آمنت بر سر آل محمد (ص) النخ خواستم کشف غطا شود که عمل مطابق ذکر قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عداله باشد ظاهر آل محمد (س) که هر ۶۶ حول يك حرف بسم الله الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمع چهار کلمه بود که بزمان شیعه خالص گذشت

اغنى حاج سيد كاظم عليه صلوات الله ثم عليه سلامه و از اين جهة بود كه حروف بسم الله الرحمن الرحيم كه كل قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سرمانده بملاء اعلى واصل واول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سر بود - تا آخر اين اثر كه بازمطالب بسيارى را در بر دارد و استنباط ميشود حتى با سيد كاظم شبها را بصبح آورده باشد كه خواندن اين دعا را مى ديده است و باز در اثر ديگر كه در روى ديگر همان برگ گراور شده گراور گرديده است و ۱۴ ربيع الاول سنه ۱۲۶۰ تاريخ دارد پس از بيان خبر وفات سيد مينويسد (آه ثم آه من صموده الى ملاء الاعلى لم ير الدهر فى انفس الشيعة نفس مثله قسط)

مدت اقامت سيد باب در كربلا

براى اينكه چه مدت سيد باب در كربلا بوده است با احتراز از اينكه مانند دكتور مهديخان زعيم الدوله در مفتاح باب الابواب بشمبه دو سال متوالى ديده شدن در كربلا دچار نگردد - از دعائى كه خود باب براى سال بيست و هفتم از عمر خود نوشته است . در آن تصريح کرده هريك از سالهاى عمر تا سى سالگى خود را در كجا بسر برده استدلال ميشود .

(يا الهى تعلم ان من اول يوم الذى قد خلقتنى من ماء محبتك الى ان قضى من عمرى خمس وعشر سنة لقد كنت فى ارضى التى قد شهدت على خلقى عليها ثم قد اصعدتنى على جزيرة البحر هناك اتجرت بالاء ممالكك و ما قد حصصتنى من جواهر بدايع عنايتك الى ان قضى خمسته هنالك

قد صعدت الى ارض المقدسه و قد قضى عنى حولها هنالك ثم قد رجعت الى ارض التى قد شهدت خلقى عليها و استشهدت فواضلك العليا و مواهبك العظمى هنالك فلك الحمد على كل آلائك ولك الشكر على كل نعماتك ثم قد صعدت الهى بيتك الحرام فى حول الخامس من بعد العشر الثانى و قد قضى عنى حولها هنالك ثم رجعت الى ارض الاولى التى قد شهدت خلقى هنالك ثم قد صبرت هنالك فى سبيل محبتك و استشهدت موارد جودك عنايتك الى ما قدرت لى الصعود اليك و انتهت جرد ليدك فخرجت باذنك من هنالك و قد قضى عنى نصف حول على ارض الصاد ثم سبعة شهر على جبل الاول الذى قد نزلت على فيه ما ينبغى لجلال قدس عطائك و علو فضلك و امتنائك ثم هذا سنه الثلاثين حيث لتشهدن على ذالك لجبل الشديده و قد قضى حولها الهى لا كونى عليها.) و با توجه باينكه باب حساب عمر را از آغاز انعقاد نطفه مقرر داشته براى خود هم ميگويد اى خداى من ميدانى كه از هنگام آفرينش من از آب محبت تا پانزده سال از عمرم در زمينى كه مرا آفريدى (شيراز) بودم و سپس بجزيره دريا (بوشهر) مرا بردى و تا پنج سال در آنجا تجارت نعمتهايت كردم و سپس بزمين مقدسه (كربلا) بردى مرا و يك سال در آنجا از من گذشت و آنگاه برگرداندى مرا بشيراز زمين مولدم و در سال بيست و پنجم بيت الحرام بردى مرا و يك سال در آنجا از من گذشت و باز بزمين مولدم مرا برگردانده و مرا شاهد بخششها و عنايتهاي خود ساختى و در راه دوستيت شكيبائي كرده تا آنكه صعود بسوى خود و مهاجرتم را مقرر فرمودى باذنك از آنجا بيرون آمده و نصف سال را بر زمين صاد (اصفهان) گذرانده و هفت ماه در كوه

اول (ماکو) بوده و در آنجا بر من نازل فرمودی آنچه سزاوار جلال قدس بخشش و بلندی فضل و امتانت بوده است و اینک که سی ساله ام يك سال است مرا در این کوه شدید مشاهده میفرمائی که بمناسب تساوی شماره حروف ماه کورا باسط و چهریق را شدید نامیده و نتیجه اینک که يك سال بیست و یکم عمر را در کربلا بوده و دیگر هم بآنجا برنگشته است .
 ليک بهر حال تجلیلی که در آثار خود از شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی کرده بسیار قابل دقت و ملاحظه است که چه مقام بلندی برای آنان می ستوده که کیفیت آنرا باید در آثار پراکنده باب جستجو کرد .

بیشتر پیروان باب از شاگردان سید رشتی بودند

ضمناً بیشتر از گروندگان اولیه خود را از تلامذه سید کاظم رشتی معرفی کرده که از جمله در باب اول از واحد دوم بیان فارسی ست (و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز بیقین مشاهده میسکند که آنهایی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادبی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علماء و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبهه در علو تقوای ایشان نبوده و نیست)

بنابر این همچنانکه بیشتر گروندگان اولیه بسید باب از اصحاب سید کاظم بوده اند می بینیم بیشتر سخت معارضه کنندگان با او هم از همین

طائفه بوده چنانکه معارضه حاج محمد کریم خان کرمانی علاوه بر آنکه بوسیله کتب عدیده رد بر او نوشت که دقت در آن کتب بسیار سودمند است .

ولی ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیرمازندرانی که او نیز از مکتب شیخ احمد احسائی استفاده کرده بود جانب احتیاط را ملحوظ داشته فقط در مقابل پرسش از او عقیده خود را شرح داده نقل شده و از معارضه حاج ملا محمود نظام العلماء و ملاحسن شهیر به گوهر ساکن در کربلا و ملا مرتضی ملقب بعلم الهدی هم که آنان نیز از شاگردان شیخ احسائی بوده اند ضمن همین کتب ملامحمد تقی یاد شده است بیشتر آنچه در ناسخ التورایخ و دیگر کتب تاریخ حکایت شده بنقل از نظام العلماء است که ضمن شرح معارضه حجة الاسلام ملامحمد هاشمقانی از رفتار و سخنان نامبردگان آگاهی حاصل خواهد شد.

اینک قسمتهائی از کتاب نامبرده برای روشن شدن چگونگی محاوره و مذاکره در مجلس اول با حضور ناصرالدینشاه در هنگامی که ولیعهد محمدشاه بوده و مجلس دوم که نتیجه آن فتوای قتل شده در اینجا آورده میشود .

ملامحمد تقی پس از مقدماتی که در کیفیت دعوی باب ذکر کرده در باره رفتار ملاحسن گوهر با مبلغینی که از طرف باب در همان اول امر بکربلا فرستاده شده بودند میگوید :

«پس داعیان این گوساله باز بامید همین نوید از پاننشسته در اضلال خواص و عوام مجاهده و ابرام را از حد بدر بردند جناب علین مآب

آخوند ملا حسین شهیر بگوهر که از اعظم تلامذ شیخ اجل امجد مولانا
شیخ احمد الاحسائی بود و آن اوقات در عتبات عالیات سمت ریاست عامه
داشت جمعی از آنان را احضار کرده هر چه میخواستند با القای حجج و افیه
و مواعظ شافیه از آن عمی و ضلالت باز آرد بمضمون سواء علیهم و انذر
تهمم تنذرهم لایؤمنون اصلاً نفید ایفتاد»

عاقبت بعضی را بهجوب تغزیر تأدیب میکند باوصف این آن جماعت
در غی و ضلالت خود طغیان کرده آخر الامر آن مرحوم اخطار اراً مراتب را
به حکومت بغداد اظهار داشته معروفین آنان را مغلولا ببغداد برده بعضی
را حبس و بعضی را مفقود الاثر گرداند و بعضی دیگر هم بعد از مشاهده
این احوال از آنجا مهاجرت کرده در سایر بلاد متفرق شده بنای دعوت
گذاشتند و عتبات عالیات از این فتنه آسوده شده پس از آن شرحی راجع
به نفوذ پایان نوشته میگوید :

از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشته اند
مجاورات آن مجمع را با استناد سماعیات افواهیه بکلی تغییر دادند و مقاولاتی
که اصلاً اتفاق نیافته مذکور داشتند، بیان واقع را بالمره قلم نسخ بر سر
گذاشته اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم بخط حاج محمود
نظام العلماء که در آن اوقات سمت معلمی اعلی حضرت را داشت نسبت
داده اند در صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم از مجاورات
آن مجلس بعید نالهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام
سؤال بتکلف خیال چیزی نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته
و گرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و

گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی در میان است بنحوی که میتوان گفت کل ذالک لم یکن ، عجب تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز در همین قضیه با همدیگر مبیانت تامه دارد فلینذا این بنده ضعیف را مدت ها در خاطر میگذشت که محاورات آن مجلس را که والد ماجد از فراغت آن مجمع بر تراخی من البدء والی الختم تقریر فرموده و این بنده حقیر را صورت آن مجلس از کثرت تذکار و تکرار بلکه شده در صفحه خیال الا ماشاء و ندر محفوظ و مرکوز است بقید تحریر بیادگار گذارد .

.. سپس مینویسد آنچه خلاصه اش این است تا آنکه اعلی حضرت بعزم فرنگستان رفتن با آذربایجان وارد شده و شرح مجلس نامبرده را تمجید فرمودند عزیمت نموده بر نوشتن شرح وقایع مجلس و هدیه کردن بیمارگاه سلطنتی سپس مقدمه دعوی سید باب و جریان آنرا یاد کرده تا آنجا که عیناً در این جا نقل میشود :

در اوائل سنه ۱۲۶۴ هجری ، اعلی حضرت ... که در آنوقت سمت ولایت عهد ... داشتند بحکمرانی آذربایجان تشریف فرما شدند چندی بعد از ورود مسعود فرمانی از جانب شاهنشاه صادر شد که سید باب را بتبریز احضار داشته علمای تبریز از روی تحقیق بحقیقت صدق و کذب دعاوی او رسیدگی نمایند تا بطلان دعاوی او بر همکنان واضح شده بساط این فتنه ناهنجار از مملکت اسلام بر چیده شود و همین فرمان مبارک بامر اعلی حضرت همایونی در مسجد والد ماجد اعلام درملاء عام برای مردم خوانده امر همایونی با حضار او صادر شده و از آنجا که اغلب مردم همج

رعاع و اتباع كل ناحق هستند و حرکات و سکناتشان از روی بصیرت و شعور و تحقیق نیست در هنگام ورود او بارومیه (رضائیه) عامه اهالی آنجا از صغیر و کبیر و انات و ذکور باستقبال او شتافته او را با کمال طمطراق و اجلال وارد شهر کردند .

در رضائیه فنجانی يك تومان آب خزانہ حمام را خریدند

اتفاقاً فردای آنروز مشارالیه بجهت شست و شو یکی از حمام‌های آنجا رفته بعد از بیرون آمدن او اغنام کالانعام هجوم و ازدحام آورده تمامی آب خزانہ حمام را فنجانی بقیمت يك تومان از حمامی خریداری کردند چون این حکایت در تبریز منتشر شد عوام اهل تبریز نیز بتوهم افتاده گمانها در حق او بردند و منتظر ورود او و انعقاد مجلس علما بودند که اگر در آن مجلس آثار غلبه از جانب او ظاهر شود یا امر مجلس با شبهه بگذرد عارف و عامی و غریب و بومی حتی عساکر نظامیه بی تأمل دست بیعت باوداده اطاعت او را بهر چه حکم رود واجب شمارند بالجمله حالت غریبی در شهر حادث شد که جای حیرت عقول اولی الالباب .

صورت جلسه محاکمه باب در تبریز

در این بین باب را نیز حاضر کرده در يك سمت مجلس جا دادند نظام العلماء باستجازه از والد روبه باب کرد و گفت این نوشته‌هایی که

بعضی با سلوب قرآن و بعضی با سلوب خطبه های قیصر روم است و ادعیه
 بتوسط اتباع شما در میان مردم منتشر است آیا از شما است یا بر شما
 بسته اند؟ گفت از خدا است نظام العلماء گفت هر چه از زبان شما جاری
 شده گفت بلی مثل صدور کلام از شجره طور گفت این یکی را فهمیدم
 این اسم باب را که برای شما گزارده گفت: خدا، نظام العلماء گفت
 گستاخی ست خدا این شب بخیر را کجا برای شما کرده؟!
باب متغیر شده

گفت من مسخره شده ام نظام العلماء گفت از این نیز گذشتیم شما باب
 چه هستید؟ گفت انا مدینه العلم و علی بابها گفت شما باب مدینه علمی گفت
 بلی فادخلوا الباب سجدا نظام العلماء گفت باب حطه هم هستی گفت بلی
 نظام العلماء گفت حالا که شما باب مدینه علمی از هر علمی از شما پرسند
 جواب خواهی داد گفت بلی شما هر انمی شناسید من همان شخصم که هزار
 سال بیشتر است انتظار مرا می برید پس والد فرمودند سید تو اول دعوی
 بابت امام را داشتی حالا صاحب الامر غائب شدی گفت بلی من همانم
 که از صدر اسلام انتظار مرا می برید، والد از این حرف گزاف سخت
 برآشفته فرمود سید حیا چرا نمیکنی این چه لاف و گزاف است میزنی؟
 ما انتظار آن امامی را می بریم که پدرش امام حسن عسکری و مادرش نیز
 نرجس بنت یشوع است و در سنه دویست و پنجاه و شش در سرمن رأی از
 مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد.

ماکی انتظار سید علی محمد پسر سید رضای بزاز شیرازی را که
 دیر و زاز شکم مادر بیرون آمده می بریم؟ و الگهی صاحب عصر وقتی که تشریف
 میآورند جمیع موارث انبیاء از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است شما

یکی از آن موارث را در بیاور به بینم؟ گفت مازون بیستم والد تغیر کرده فرمودند تو که مازون نبودی بسیار غلط کردی و سرت را بدیوار زدی آمدی برو و مازون شو بعد از آن بیا صاحب الامر غیر مازون نو بر است گذشته از این صاحب عصر کرامات و معجزات دارد بسم الله تو همین عصارا که در دست داری ازدها کن تا ها ایمان بیاوریم! پسر علم الهدی گفت: جناب آقا خدا در کتاب کریم فرموده واعلموا انما اغنمتم من شیء فان الله خمسہ حکم آیه منسوخ آیا باقی ست گفت باقی است گفت پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده یی واعلموا انما اغنمتم من شیء فان للذکر ثلثه آیا این تشریح نسخ قول خدا نیست گفت آخر سهم امام بمن میرسد . علم الهدی گفت سهم امام نصف خمس است و نصف خمس عشر میشود نه ثلث گفت نه خیر ثلث میشود حاضرین همه بخندیدند پس از سؤالات دیگر هر يك از سه نفر مینویسد علم الهدی گفت: جناب آقا شما در کتاب خود گفته یی که من در خواب دیدم که حضرت سیدالشهداء را شهید کرده اند و من چند کف از خون خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد این درست است ؟ گفت بلی ! والد فرمود توجه عداوت با سیدالشهداء داشتی که خون او را خوردی؟ مرحوم نظام العلماء بشوخی گفت آخر هندی جگر خوار بود ! جوابی از آقا نترانید ! پس والد بعد از تغییرات و تغیر زیساد از این حرفهای گزاف او فرمود خوب لوطی شیرازی این دیگر چه منافقی و حقه بازی ست وقتی که اتباع شیخ احسائی از تو سؤال میکنند در جواب آنها مینویسی احمد و کاظم صلوات الله علیهما و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی که پدرش در مسئله معاد با شیخ احسائی مخالف است از تو

سؤالی میکنند در جواب مینویسی که شیخ در معاد ضبط کرده و صریحاً تکفیرش میکنند و لقد اجد السید جعفر دارابی فیما کتب فی سنابرق (۱) المحيط بالمشارق والمغارب آن صلوات فرستادنت چیست و این تخطئه و تکفیرت چه؟ نو اگر آدم درستی هستی چرا در سربك ریسمان نمی ایستی سید سربزیر اعداخته جوابی نکفت... تا بآنجا که بشرح چوب زدن و تعزیر بوسیله میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم و سادات کسانش و برگرداندن بچهریق را کرده.

سپس مینویسد در سنه ۱۲۹۶ هجری که سال دوم جلوس همایونی بود از جانب اولیای دوات بمرحوم حمزه میرزای حشمةالدوله حکمران آذربایجان فرمان رفت که سید باب را از چهریق بتبریز آورده اولاً در محضر علما او را تکلیف توبه و انابه از دعاوی وعقائد خود بکنند و در صورت امتناع او را بکفر اعمال خود برسانند حشمةالدوله حسب الامر مشارالیه را احضار داشته اول در محضر خود که جمعی از ارباب کمال آنجا جمع بودند مجمعی قرار داده بعضی سؤالات کردند بعد از عجز از جواب صحیح مشارالیه را بود بعد از چند روز مشارالیه را بی خبر وارد شهر کرده در خانه مرحوم کاظم خان فراشباشی محترماً منزل دادند و ملا شیخ علی نام نیز که در اواخر حضرت عظیم بجهة تطابق عدد اسم ملقب شده بود با سید حسین خراسانی که کاتب ترهات او بود همراه بودند پس از چند روزی حاج ملا محمود نظام العلماء که از جمله تلامذ سید اجل

۱- سید جعفر دارابی از دانشمندان بنام بود و کتاب سنابرق هنوز

چاپ نشده و نسخه خطی در کتاب خانه مؤلف است

آقا سید علی طباطبائی و شیخ اجل شیخ احمد احسائی و مدتی در تبریز صاحب مسجد و منبر جماعت بود و بعداً بحسب امر شاهنشاه ماضی بسمت معلمی اعلی حضرت منتخب شد حسب الامر ابلاغی بعامة معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف بحضور مجلس محاوره با مشارالیه کردند هیچیک از علمای شهر اقدام باین امر نکردند و متشبث به بعضی اعذار شدند و این فقره بیشتر مایه توهمات واهییه عوام الناس شد بجزوالدماجد علام حجة الاسلام که بمجرد اظهار بحضور آن مجلس اقدام فرموده حاجی ملا مرتضی ملقب بعلم الهدی را نیز که از معارف علما و از تلامیذ مجاز شیخ احسائی و باوالدماجد غالباً آنیس حجره و جلیس سفره بود بهمراهی خود بآن مجلس که در حضور مبارک حضرت ولیعهد منعقد بود بردند و نظام العلماء نیز که سمت معلمی داشت حاضر بود. بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر بهمین سه بزرگوار شد و بس باز دحام تمام اهل بلد دو بهمراهی دو نفر از اتباعش که یکی آقا محمد علی تبریزی و یکی سید حسین خراسانی بود اولاً بخانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت .

از آنجا بخانه والد حجة الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشاندند آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی بمشارالیه القاء فرمود در سنك خاره قطره باران اثر نکرده پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج درآمده فرمودند :

سید کسی که چنین ادعاء بزرگی در پیش دارد بی بینه و برهان کسی از او نمی پذیرد آخر این دعوینها که تو می کنی دلیل و برهان بر اینها چیست! بی محابا گفت: اینها که تو میگوئی دلیل و برهان بر آنها چیست؟ والد از روی تعجب خندیده فرمود: سید تو که طریق محاوره را هم بلد نیستی از منکر کسی بینه نمیخواهد شهود و بینه وظیفه مدعی است من که مدعی مقامی نیستم که محتاج اقامه دلیلی باشم: گفت: چرا حرفهای من دلیل میخواهد حرفهای شما دلیل نمیخواهد؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند ای مرد منکه بتو حالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی است نه منکر تو هنوز در امور بدیهیه هم که جاهلی گفت: دلیل من تصدیق علماء فرمودند: علمائی که تصدیق تو را کرده اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیدم و تصدیق سفهامناط حقیقت کسی نمی باشد گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیه و غیر اسلامیه علمای متبحر بوده و هستند که تصدیق مذهب خود را میکنند بنا بر این پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و هذا شیئی عجیب. گفت دلیل من نوشته های من. فرمودند نوشته جات تو را هم اکثرش را من دیدم از کلمات مزخرفه مہملہ معتل المعانی و مختل المعانی چیزی در آنها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشته جات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت! گفت: آنهایی که این نوشته جات را دیدم اند همه تصدیق کرده اند. والد فرمودند تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنکام این ادعاها که تو

میکنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی دیگر راه ندارد اگر داری بیاور و الا حجتی بر مانداری؟! گفت: خیر دلیل همان است که گفتیم! فرمودند حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و افتتاح باب وحی تأسیس و اتیان بمثل قرآن و غیره آیا در سر آنها باقی هستی؟ گفت: آری فرمودند از این عقائد برگرد خوب نیست خود و مردم را عیب بیهوده بکنند. گفت: جاشا و کلا .

توبه مرتد فطری

پس والد قدری ناصح باقا مجید علی کردند اصلاً مفید نیفتاد! موکلان دیوانی خواستند آنان را بردارند باب رو بوالد کرده عرض کرد: حال شما بقتل من فتوی میدهی؟! والد فرمودند: حاجت بفتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست. گفت به من از شما سؤال میکنم؟ فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول میدانم اگر از این عقاید اظهار توبه نمائی من تو را از این مهلکه خلاص میدهم پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و بمیدان سر بازخانه حکومت بردند .

ایراد باب بر شیخ احمد احسائی و سید یحیی دارابی

بمناسبت ذکری که راجع بتخطئه شیخ احسائی بر عایت سید یحیی دارابی نبوده است برای روشن شدن چگونگی این نسبت مواردی که نقطه اولی دوشرح دعای غیبت در این مورد اختلاف عقیده شیخ احسائی و سید جعفر کشفی بیان کرده است عیناً در این جا نقل میشود .

در باب دوم کتاب پس از ذکر اختلاف دانشمندان میگوید: ولقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها و انه ما عرف الانفسه و ما وصف الاشئون عبودية و كل ما قال في حق آل الله سلام الله عليهم في تفسير الدعاء المشرقه عن ناسحية المقدسه لم يك فيهم ولا يليق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الاحروف عبوديته و ما وصف الاله الابطما تجلى آخرهم في كنه ربوبيته و لا يعرف آل الله احد و لا يقدر بوصفهم عبداً ما سويهم من فاضل ذكرهم ليدكرون و يوجدون و انه سلام الله عليهم بعدما بلغ الا الى معرفة نفسه قدر رق الارقاء من الاحباب و خرق الاحجاب من اولى الالباب و استعلى على اهل الكتاب بفصل الخطاب فجزاه الله كما هو امله و شاء لاهل الباب ولكن اطالب منه بما اطلع من آيات احمد الاحسائي قدس الله تربيته كلمة العفو و الرحمة لعلى الله يغفر لي و لها برحمته انه لا اله الا هو ذو فضل عظيم مطالعه کردم سنابرق جعفر علوی را و مشاهده نمودم نهانهای آیاتش را و او نشناخته جز نفس خود را و وصف ننموده جز شئون بندگیش را و هر

آنچه درباره آل الله سلام الله عليهم گفته است در تفسیر دعاء مشرق از ناحیه مقدسه در ایشان نباشد و نزد خدا سازوارشان نیست، زیرا که او نخوانده جز حروف بندگیش را و وصف نکرده آل الله را جز با آنچه در آخر ایشان در کفه ربوبیتش تجلی فرموده است در صورتیکه آل الله را هیچکس نشناسد و بوصف ایشان هیچ بنده‌یی توانا نگردد زیرا ما سوای ایشان از زیادتى ذکر ایشان ذکر نمایند و یافت شوند و او بعد از آنکه نرسیده مگر بشناسائی نفس خود بحقیقت نازک بین شده است نازک بینى‌های دوستان را و دریده است پرده‌های خردمندان را برتری جسته بر اهل کتاب بفصل الخطاب پس خدا پاداشش دهد چنانکه او شایسته آن است و خواسته است برای اهل بازگشت ولیکن از او میخواهم از آنچه آگاهی یافته از آیات احمد احسائی قدس الله تریته کلمه عفو و رحمت را شاید خداوند بیامرزد برای من و برای آن دو تن برحمتش زیرا او که نیست الهی جز او دارای فضل عظیم است .

گفتار باب در معرفت سر قدم

در باب ششم در بیان معرفت سر قدم و تشریح اختیارات در مقابل نداء پروردگار و ذکر نادرستی گفتار حکما میگوید:

و من هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام والسيد رحمة الله عليه الى مقام والسيد المعاصر قدس الله مقامه في طرفي القدر الى مقام و انما اخترت الا الواقع وهي خط الاسواء بين الامرين لله الحمد بما الهمني حق لاصواب في كلمة لخطاب وارجو الله من فضله ان يعفوني

و من اهل محبته زلات اقدامهم فی مستمرات اختیار الاشياء و ان الحق
کلمه و احده و الاختلاف جهت کثرة و ان الله ما احب و لاشاء او شاء
الاکلمه واحده

در این مسئله شیخ رحمه الله علیه بمقامی رفته و سید رحمه الله علیه بمقامی
وسید معاصر قدس الله مقامه در دو طرف قدر بسوی مقامی و من بر نگزیده ام
مگر واقع را و آن خط استواء میان دو امر است ...

و برای خدا است ستایش باینکه بمن الهام فرمود حق صواب را
در کلمه خطاب و از فضل خداوند امیدوارم که عفو فرماید از من و از
اهل دوستیش لغزشهای قدمهایشان در راهای نهان اختیار اشياء و بحقیقت
حق يك کلمه است و اختلاف جهت کثرت است و بدرستی که خدا دوست
نداشته و نخواسته جز کلمه واحده را .

گفتار باب در مبدء و معاد و ایراد بر فلاسفه

در باب دهم در بیان مبدء و معاد پس از اشاره بشبهه فلاسفه و
اینکه بیشتر علماء هم از آنها پیروی کرده اند بدون تصریح بنام شیخ
احسانى میگوید :

و ريعضاً منهم قد ثبتوا الرفع شبهتهم جسمين و جسدین و جعل اصل
و احده منهما من عالم هو رقلياً الذى لم يتبدل ولم يتغير ف سبحانه الله من
اقرار هم بتمطيل آیات الله فى مكان الاجسام لا وربى انما اتبع احدا منهم
و اشاهد حشر الاجساد و الاجسام بمثل ما شاهد فى حشر النفوس و الارواح

و اشاهد الان حشر كل ما فى علم الله بمثل الان فى بين يدي الله و ذلك من فضل الله على ولكن الناس لا يعلمون ولقد بلغ الى خطيرة الواقع فى بواطن تلك الرقائق والدقائق سيد المعاصر عضد المحقق بما فصل فى سنا برق المحيط على المغارب والمشارك فجزاء الله فى بيانه فى حقيقة ذلك المسألة بالسرا الواقع والكلمة لبالغ رالنور الساطع بعد انجمد الكلمات فى قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الالحفظ نظرة الناظرين فجزاء الله كما هو امله والحمد لله رب العالمين»

برخی از آنان برای رفع شبهه خود دو جسم و دو جسد ثابت کرده اند و قرار داده اصل یکی از آنها را از عالم هورقلیا که تغییر و تبدیل پذیرد خداوند پاکیزه است از اقرارشان بتعطیل آیات خدا در مکان جسمها نه پیرو ردگار سوگند من پیروی نمیکنم هیچیک از آنان را و مشاهده میکنم حشر جسمها و جسدها را بمانند اینکه مشاهده میکنم در حشر نفسها و روحها وهم اکنون مشاهده میکنم حشر هر آنچه را که در علم خدا است بمانند همین آن در حضور خدا و این از فضل خدا بر من است و لکن مردم نمیدانند و بتحقیق سید معاصر عضد المحققین رسیده است بمحوظه واقع در نهانهای این نازکیها و دقایقها آنچنانکه در سنا برق خود فرا گیرنده بر مغربها و مشرقها تفصیل داده است پس خداوند جزایش دهد در بیانی در حقیقت این مسئله بسر واقع و بکلمه رساننده و نور درخشانده نموده است بعد از آنکه کلمات منجمد گشته در قبه های اشاراتش و لکن این نبوده جز برای نگاهداری دیدار بینندگان پس خداوند

جزایش دهد چنانکه او اهل آن است و ستایش برای خداوند پروردگار
جهانیان .

باتأمل در این موارد آشکار می‌سازد با همه تجلیاتی که در موارد
عدیده دیگر از شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی کرده اگر بیانی از
مطالب آنها را هم نپسندیده چنانکه در اینجا یاد کرده بلطف بیانی
آورده است. در قسمت اول غفران خود و هردو آنان را خواسته و در
قسمت دوم هم با ذکر اینکه من جزو افع را برنگزیده‌ام عفو خدا را برای
خود و همه خواسته و در قسمت سوم هم گفته است من احدی از آنها را
پیروی نمیکنم. ۱۴

«پایان جلد اول»



بہا ۱۸۰ روپائی